
تابخانهٔ
س شورای
سلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه رسالات
مؤلف شیخ احمد احسائی و زین العابدین
مترجم
شمارهٔ قفسه ۲۱۰۲۳
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۷۳۶۲۸
خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۲۱۰۲۳



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه رسالات
مؤلف شیخ احمد احسائی و زین العابدین کرمانی
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۷۳۶۲۸
شمارهٔ قفسه ۲۱۰۲۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۲۱۰۲۳
محسن حمزوی
۲۱۰۲۳
۳۷۳۶۲۸



دیگر هم بجهت حق بوده این کلمه را می‌گویند اما طالب حقیقی برای
این می‌گوید در دل برای دیگران بگذارند و آنها را گرفتار نمیشه
پس از شماست اعراض خود عوض شده و دیگران هم عوض میکنند اما اگر
از روی خلوص از خداوند بخواهیم ما را بصراط هدایت فرماید البته
بموجب وعده خود خواهد فرمود زیرا که ما را برای همین خلقت فرموده
بوده‌اند بفضل الله و عونه این را ثابت نموده‌ایم پس البته عطا خواهد
و این است در آیاتیکه در شان دعا فرموده خداوند تاکید نموده اگر
همین در وعده اجابت فرموده و در جاهای دیگر فرموده خلف
وعده نمیکنم اما در این آیه میفرماید الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا و لام قسم و نون تاکید او بجهت اثبات همین
مطلب است در بیان کنیم که مطلب را که خداوند چون علت
ولی علت غائی است رضای خداوند ما را برای آن خلقت که پس
اگر ثابت نمودیم البته البته مستجاب خواهد فرمود خلاصه برای
مزید یقین و اطمینان است که این مطلب را تا بدانیم اما اگر در اثنا





خالص در رسیدن معرفت ابواب و سبل خداوند برای هدایت و جهاد در این
راه کنیم البته خداوند ما را براههای خود هدایت خواهد فرمود و حقیقت
را از پیش آن معرفت حاصل که بجهت حق بود از باطل تمیز داده باشیم در
بطلان علمایم و موازینم بر وجه صحت است الحمد لله شکر باید بکنیم و
بسلیم تا باز معرفت حاصل کنیم ولی اگر از پیش چنین معرفتی نداشته باشیم
و بصیرت تامه در امر دین برای ما حاصل نشده باشد اینجا است که مثل
آنکه الان است در مرحله اقدام در پناه میبریم بخداوند و از او مسئلت
داریم بحق قرآن در درگاهش که ما را به صراط مستقیم هدایت فرماید و
البته معلوم است که در این صورت باز فرض است اینکه از پیش معرفت
و بصیرت تامه کامله نداشته باشیم نه آنکه بالمره جاهل صرف باشیم مانند
اطفال یا مستضعفین جهال زیرا که اگر باین درجه جاهل باشیم
پس هنوز تکلیف برای ما مقرر نشده و نشنیده‌ایم در محتاج چنین
کسی هستیم تا در رسیدن معرفت او برآئیم و در این صورت باید خود خداوند
باب سببی در قرار داده ما را بحد تکلیف برساند و از استضعاف

در بیان اینکه هر کسی از علما رو به خدا او بود در علم دین بر اکثر اقران بیشی
و معظمش تقلید او کرد نخواهیم شد اگر این حرف را گفت در متابعت آل محمد علیهم السلام
داریم ما معتقد شده ایم بتقلید نخواهیم امید داریم منت بر چه گرگتر اشد
بجواب شخصی که مطلعی بود اطلاق نمیشد یا بیچاره است خدا خبر را بیابد
در این افتقار و التماس ما همیشه شکر کنیم عرض میکنم عالی جناب جناب
سائل نفس نیست و بقدریکه خداوند توفیق داده جواب عرض میشود و اولا
از طرز بیان در عنوان مطلب فهمیده شد چنین مستفاد میشود باید در هیچ حال
افراط و حاجت و بعهد از میزان دست بیاورند در سوف علما از آن
حاصل شد باید بسیار ازهار جهل نمیشد نیست و خطر انه بصیر هستند برای که
مینویسند انکه حاصل این است چون دست ما بعلما نمیرسد در چند جهت هر باب
بعهده ایشان را در امر دین بشنیم و بر ما نیست در اکثر خود آنان را علم
نباشد یا میزان صحیح دست نداشته باشد هر چند در هر علمی علم خود را ملاحظات
کند و با ایشان معاشرت نمیدارند و از سوف ایشان عرض خواهد بود و نمیتواند
ایشان در امر دین بسنجد و هر روز تفحص کرد در این باب میتوانیم


معلوم است در اینقدر زمان علما و جاهل زیسته و اکثر ایشان نمیدانسته چند حرف
با بعضی از علما باشند یا که بیند ... یا میرزا انکه دست داده از آنها بشنوند
امید دارند در سوف تمام حاصل نمایند و در این صورت شغل عذر بر آنان که
بسته میشود زیرا که مدار این است و نو فرض نیست و ناچار باید از آنان همه از نباید
دو بر جهد و به بلد و بسیند و سوف حاصل کنند نهایت از باب انکه خداوند
عز و جل در دین قرار نداده چنانکه فرموده است ما جعل علیکم فی الدین
من حرج این است در این امر سو ابتدا برود و نیت علی نوبه
و واجب کفایی است و ممکن است در جاهلی در تمامی جماعت از علما مسکنی
دارند و نمیتوانند همیشه با ترک همه خود بروند و لیکن میسر نمی برند
ممکن است بعضی از موثقین و معتمدین خود بفرستند تا تفحص و تبیین کرده
سوف صورت حاصل نمایند و لیکن ... را که با وطن خود
برگردند و برادران خود را خبردار و انذار کنند و خداوند در کتاب
مجید خود میفرماید و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر
من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم

اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی بترسند مؤمنین همه از قوم
بیرون بروند در صحرا این آیه است چون همه نتوانند سوی بلاد نفر
ترک اوطان خود نمایند پس چرا از هر فرقه طائفه چند نفر نمی‌روند
و نمی‌نشستند در بروند و تفقه در دین بنمایند یعنی دین خود را بفهمند و
معرفت حاصل کنند و بعد از آنکه برگشتند بسوی قوم خود ایشان را
انذار نمایند شاید ایشان بترسند و اخبار بسیار در تفسیر این آیه که
وارد شده است در آنکه در موت امام و طلب معرفت امام بعد از او
تفسیر و تعمیم کرده‌اند و لا اختصاص به این ندارد و شامل معرفت
علما و روات اخبار ایشان نیز هست بلکه شامل جزئیات مسائل
دینیه می‌شود و هرچه بر انسان از امر دین خود جاهل است
باید سؤال کند و از آن ماخذی که خداوند خواسته و قرار
داده است بیاورد و خداوند می‌فرماید فاسألوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون باید اهل ذکر را بشناسد تا از ایشان
سؤال کند و فرموده است فلینظر الانسان الی طعامه

الی علمه



و ائمه علیهم السلام در تفسیر آن فرموده‌اند که مراد از طعام انسان علم انسان است و باید انسان نظر
کند و ببیند که علم خود را از که بگیرد و معرفت آنکس که علم را از او می‌گیرد حاصل
کند نه اینکه هر که مدعی علم شد از او بپذیرد پس در صورتی که خود شخص اینقدر علم
و بصیرت داشته باشد که بتواند عالم فقیه امین را بشناسد البته بر او حتم است
در تحصیل معرفت عالم سعی نماید نهایت اگر خودش معذور از رفتن است باید بر کسی
که از عهده بر آید استعانت بجوید و مادام که میسر هست باید که خبر بیاورد همه
معذورند باید یعنی در حق آن کس که میسر هست و ممکن باشد و تفحص نماید و در طلب
هست اگر بالفرض قبل از آنکه معرفت حاصل کند بمیرد باز معذور است چنانکه خداوند
می‌فرماید و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله و در اخبار که در تفسیر این آیه وارد شده نیز
بیان این مطلب را فرموده‌اند و بعضی آیه اخری است که دلالت فرموده‌اند در حاصل
این است در مادامی که انسان در طلب باشد و مسامحه نکند اگر بالفرض
قبل از آنکه معرفت حاصل کند اجلش برسد باز اجر او بر خداوند است
و خداوند از او می‌پذیرد خلاصه اگر خود شخص اینقدر بصیرت دارد

معلم شود بشان بعد خواندن جزوه بفهمد که اسم او چیست و بعد برادرش را
او کیست و از چه طایفه است تا آنکه بفهمد این علم از علوم ابتدائیه
الکلیه است و بعد از مدتی بفهمد که علوم متوسطه سوم پیدا شد و بعد از
چندی عارف شود علوم چند سوم در نهایت صراوست پیدا شد و اگر
بخواهی آن معارف اخیره را بطفل ابجد خوان بیاموزی صرف اصوات
بود که بکوشی و نمیرسید هیچ از سخنان نمیفهمید و فایده ای را
او نداشت در این مقام در معنی سخن ها است از این سوال آید در معرفت عالمی
در اول اخبار آل محمد علیهم السلام است خداوند برای همه طبقات خلق علم
چند قرار داده که هر طبقه در حد خود آن چیزی که برای ایشان مقرر
است و با ذکر تعمق و تبیین میتوانند آنرا ادراک کنند معرفت
او شود [illegible] نمایند و خداوند هم الان قدر را زیادتر ببینند
ولا یکلف الله نفسا الا وسعها ولا یکلف الله نفسا
الا ما آتاها یعنی تکلیف نمیفرماید خداوند هیچ نفسی را مگر باندازه
وسع و گنجایش او دیگر آنکه [illegible] شده غیر آنکه [illegible]



با دانش آنکه پس در معرفت ذات او که صفات و احوال ضروریه
بدیهیه چند قرار داده که معرفت خدا به صفات او لا برای
شخص عامی و کاهل سهولت حاصل میشود و ثانیاً اینکه آیا این شخص که
ممدوح نظر اوست دارای این صفات است یا نیست با ذکر تعمق
و تتبع میتواند بفهمد و چندان محتاج بدقت نظر نیست و کانه خودش
میفهمد و تقلیدی لازم ندارد و شیعه در این مطلب تأسی با ائمه علیهم السلام است
و در ضمن بیان آن اشاره روایت خواهیم کرد و بر آنکه نوع این
مطلب باب یا امور عامه را آنکه دریابد و فهم آن بر مبادی
فرق نمیکند الا اینکه شیطان از حکمت عداوتی که با بنی آدم دارد
میخواهد ایشان را از جاده دین و ایمان خارج نماید شکوک و شبهات
و وسوسه ها و اغراض خاصه چند در منافقان با خصوص صفاتی
قلب ها برانگیزاند و بسیار در دل او محروم از حصول معرفت
نماید و یا بسبب آن اغراض باطله با علم حق جلوه [illegible] وجود
از نظر آن [illegible] ندارد و اما در [illegible] امور عامه که اختصاص به

دیانت ندارد و متعلق به دنیاست در وسوسه و اغوای او شده و
وسوسه بر دنیا بر بلکه چون تعلق به دنیا دارد هر چه شخص بیشتر در طلب
دنیا فرو رود و منهمک شود از طلب دین و ایمان محروم‌تر میشود
و شیطان با کمک میکند در راه‌های پیشرفت امور دنیا اهل
و آن و روز شاد شده در بدل رحمت آن نتواند از بیابان
برود و کمتر دغدغه و وسوسه در آن باب میکند مثلا فرض کن
لیدی رنلیدو تاجری با ثروت و مال بسیار در بندری از بندرها
که از تو است و تو میخواهی از او استفاده بکنی و سهم و کار داشته
باشی شده آن شخص رجل معاهدت خود و با تو ندارد و تو هم اگر
نتوانی بخواهی باور رجوع کنی هر چند در این امور هم احتمال
خطا و تقلبات و خسارات در طرفین و سلط بین بین
بسیار میرود ولی معذلک تحفظ از اینها ممکن است و تو ایمان قدر کار
میکرد و طرف و بشناسی شخص بیایی امین درستکار است و خطا
او سو تمیز نسیه ای ولیست و قاصد کار ... میکنند



اجاله بشناسی و بنای داد و ستد و خرید و فروش و ارسال
تنخواه و خواستن شکایت میگذاری و هر چند احتمال اینکه تقلباتی
از طرف یا و سلط بین بین شده باشد چنانکه مکرر هم در دنیا از این
قبیل دیده شده اما اگر همه تجار بنا بگذارند به سبب این وقایع داد و ستد از
تجارت خود بردارند همه محتاج و فقیر خواهند شد و ناچارند در کسب
کنند این است ... قدر میسور سعی خود در صحت عمر و انکشاف کار ...
و دست در اکنار بگذارند مشغول کار باشند و در عقب فواید ...
میکنند و سعیت خود و جابجا تو این میماند ... حفظ ... تو
از کجا فهمیدی شخص طرف تو امین و صحیح العمل و درستکار است و از کجا
فهمیدی ... دلیت یا جدا ... از خود طرف ...
... یا دیگران از طرف ... باشد ... یا تو ...
و در بین ... و غرض ... در تو
برای ... تنخواه ... و ... از بابت ...
اینها ... اما ... قبل از آنکه ... خطور کند

باشد که اتفاق بیفتد آن شخص را شناخته داخل طینت او صدق کفته
در مرد درستی است در علمین اما هم نیز بهمین منوال شناخته و اکثر خاطر
مشغول کار دیگری و عقوبت ظاهرهای عهد ما بیبری حال کیفیت شناختن
طرف و دستخط چه بهتر است در برای آن قسم اقسام جمله چاشنی سوازی بر
اهل کسب می‌بینی همه نیکو میدو طرف ها در معاملات اهل شخص است و
دستخط ما این کماحقه شناسته دیگری می‌بینی بسبب اهل دستخط مراسله
او میرسد و تنخواه بخواهد یا نوشته و بعد از چندی وصول انشجو لطف
از جانب او میرسد و شخص میرسند با این میرسد و همه این کار
باشد که مشغول کنند و خوش کنند انکار اطراف امین خداوند
دارد و کلام البته هیچ بقول هر نوشته نو بلکه بقول
یک نفر از اهل آن مطمئن میشود در فلان محل درست است و شبهه هم
نمیکنند درست است این امر نوشته است و صورت ظاهری شکل برسانند
و متوقع هم آن بود و حاصل مالش است هرچند از این قبیل وقایع
در عالم بسیار است و کمتر اتفاق افتاده است اما برای هر چیزی علامتی است



دادم

دادم که قدر معیار علامت آن نویسندگان و کمتر بر او مشتبه میشود و فرموده
ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا و این فرمایش
اختصاص بمردمان ندارد و در هر مقام امر بهمین منوال است و مطلب اگر
صدق و موافق واقع باشد علامت دیگر دارد و اگر دروغ و مخالف
واقع باشد علامت دیگر دارد و این مطلب بزرگ است در مردم در امور
کونیه شد که از هر قبیل محتاج باین نکته اند و نظام بشر موقوف باینهاست
و خداوند سبب دانستن اینها را نوع فهم و علامات اینها را بخلق
شناسانیده که حق را از باطل تمیز میدهند و صلاح را از فساد بشناسند
تا بتوانند زندگانی و تعیش نمایند و این نکته هم در باب [illegible] دعوی
اشعار بعضی باز در این مقام جاری میشود و جایی که امور کونیه دنیایی
بر دین جز و موقوف که خداوند اسباب قرار داده که حق را از باطل
و صدق را از کذب تمیز دهند و میتوانند با طبیعت انکار کنند در امری که
امور کونیه وضع بعلت عاید و جوانب دارد و راه ها مختلفه میکند
هم جهت هر کس از نوعی میرسد و کسب خاطر میکنند و جاب شده

و علامات صح

دارند و بعد لکن خدا برای هر یک راهی قرار داده در دادن امر خاص
صحت و سقم و صلاح و فساد آن امر را بر او دانسته و اینها را اگر بعضی
در امر خود بصیرت تامه دارند و تجربه داشتن یک دو مرتبه و دیگر دفعه
و هر دفعه صلاح و فساد و حق و باطل آن را درست پیدا نمودند که
اهل تجربه باشند تفحص و تتبع و استقصا را از هر معلوم صحت و سقم برایشان
کشف شود و بدین قسم رفتار نمیکنند پس چه خواهد بود امر دیانت
و اصول و فروع و شروط و مقدمات آن در صورتیکه لو لا علت
غائیه همه کاینات است خداوند همه خلق را برای همین خلق کرده
و اسباب آلات و زمین و کو برای همین مرتب فرموده و دینهم فقط
یکی بیش است و اختلاف در آن نیست و از نزد خدای احد و واحد
نازل شده ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا حاصل اینکه فرض بشود در این یک امر که علت
غائیه موجودات است و بنای ایجاد بر آن شده قصور و فتور واقع
شود بشر اسباب و علائم صحت و سقم و حق و باطل در آن فرمایشی نگذاشته

چنین



چنین چیزی از مبادی است و بلا نهایه بر وجه اتم و اکمل و افضل
دانسته خداوند اسباب آن را فراهم فرموده و با اهمال نگذارده چنانکه خداوند
جمیع دنیا را لهو و لعب شمرده و متاع دنیا که بمنزله الات لهو و لعب
مقصد دادن و حاجت نداشته برای امور را اینهمه کارها و هر یک در آن
بشود بعد لکن قصوری در هیچ سببی از اسباب ریاست و تحصیل لهویات
نشود آیا در امر دین و معرفت و عبادت چه قدر کار زیاد است
ناقص است و حال اینکه فرموده و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم
پس البته اسباب این مراتب تمام‌تر و کاملتر خواهد بود و نباید تصور
کنی در امور که بنیه دنیا اگر چه همه اش لهو و لعب است و لیکن همین قدر که
در تعیش چهار روزه دنیا انسان ناچار از کسب است همه خلقه کرد
اگر در این حاله تجارت و زراعت رشد نباشد اگر اطفال کم عیال بطور
و درست نظامی ندارد صبر نمیشد و اختلال حاصل و در این تو
میرفت اسرار هم که دیگر خداوند قرار داده و از آن کار منصرف

میشه کار دیگر میکردی در راه کسب تو بسته نمیشه و برای هر یک
خداوند اسباب صحیح قرار داده و صحیح هم دو طرف دارد یک سلوک است اما
در امر دین ادیان مختلف متعدده نیست که همه حق باشند و اگر کسی را
بوجه اطمینان نفهمیدم از پی دیگری بروم منحصر دین حق اسلام است
فقط و از فرق مختلفه اسلام منحصر در شیعه اثنی عشری است از اینها
راهها و قریه‌های ظاهره خداوند در کتاب مجید خود فرموده
وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة
وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین
و بدیهی است که سوای این یکی راه حق در اسلام نیست و فرموده
در مسلمین هفتاد و سه فرقه اند از یک فرقه ناجی‌اند حقند
و باقی همه بر باطل و غیر از ملت اسلام هم بطریق اولی همه
باطلند حال اگر این یک فرقه در دست حق منحصر در
آنها است وقطعا باید این سهل و بسیط و بمظنه و شکوک و شبهه هم در
این نمیتوان قناعت کرد وان الظن لایغنی من الحق شیئا





و همچنان آیه از قرآن در رد عمل بمظنه نازل شده حتی آنکه اصحاب ما
اصولیین بعد از آنکه اینهمه آیات سوا دیدند در مقام جواب
اخباریین گفتند که این آیات راجع بعقاید و اصول دین است
و ما عملیات و مسائل جواب ننوشتیم ولی بنا باقرار خود شان که
معلوم است که اجماعی همه شیعه است که مظنه در امر عقاید و اصول
دین کافی نیست و از حق نمیکند و البته باید یقین حاصل نمود
پس در این طریقه منحصر یکیست و نمیتوان به دیگری اکتفا کرد
البته باید اسباب حصول یقین بوجه اتم را که جمع [illegible]
درجه سهولت و روشنی باشد و چه بگویم دختر نه ساله و پسر [illegible] ساله
مکلف میشوند [illegible] همه ملاحظه کنید تا چه درجه باید سهل و آسان
و روشن باشد که اینها هم بتوانند در حد خود [illegible]
پس بهمان سهولت [illegible] و درست کاری است که شخص [illegible] بفهمد
و مطمئن میشوی و مال خود را اگر چیزی بوی تو وا میفروختی
و او برای تو میفروخت و وجه آن را بمصرف خرید تنخواه دیگر میکرد

و برای تو نوشته در صورت فروش و خرید و سودا و داد و ستد تو حاضر
بودی در عین واقع آنرا نوشته زیرا که دیگران هم همه این طور
میگویند و او را با امانت و درستکاری وصف میکنند و تو از قرائن
احوال و اقوال دو جهت این مضمون را همه از روی عقیده و
اطمینان میگویند و تو طمع بر اغراء و گول زدن تو ندارند
و همچنین برسانکی در دین نه لذا همه اعتقاد دارند و اگر سؤال
کنی شک در یک جهت این درستکاری که آدم است همه بیک دلالت میکنند
و غرض هم از همه آنها استنباط نمیشود پس این است آدمی با کمال
امیدواری و اطمینان مشغول کار میشوی با اینکه عرض کردم
امور دنیا در نزد خداوند چندان مهم نیست و هر یک سهم چندین
امر دیگر عوض دارد و معذلک خداوند این طور قرار داده است
یکی تا یک بار صحت و اعتقاد میتوانی بعضی پس چه خواهد بود امر
دینی که جاده مستقیم بیشتر از دو راه بر وجه صحت درست آمده
آمد و اگر از دست رفت رفت و عوض برای آن نیست



وعده که برای کار نه در جهان بیرا لغو میکنند زیرا که آن علت غائی
در نظر گرفته خداوند بجه از جای دیگر حاصل نخواهد شد و هم است آخر از
جانب خود پرده کار ترتیب دیگر یک طوری شود که هر بروجه صحت
درست نیاید و خلقت انسان بیرا لغو و عبث کند مگر اینکه خود خلق
عمدا از مسیر است منحرف شوند و در جهنم لغو و عبث نمایند حتی
عقوبتهای خدا شوند و با آتش جهنم بسوزند بلا تشبیه مانند کاریکه
غرض از ان ساختن در و پنجره و کرسی و صندلی است اما همه آنچه از دست
او بیرون بیاید بعلت غائی نمیرسد و بعضی تراشه ها و قطعات چوب
بیمصرف از دست او میریزد و چون اینها بعلت غائی نرسیده از
آنها با آتش میبرد و میسوزاند اگرچه کارهای خداوند حقیقی پس
لکن رضای نیست ولی مقصود تو بیان مطلب است پس در این باب اگر
خداوند راه شناختن را از صراط است داده و لقد و این
دعا رفع بیح اخبار آل محمد علیهم السلام را از جهت خانه و دعوا
را باید روایت او را همی اعتقاد احدی نیست تمیز داده و خصوص در عمل

و حکمت هم قرار داده اند اگر کسی به روی خود بسته باشد که کاری
کند دروغ او ظاهر کند و جهالت او را مکشوف نماید و نگذارد
بر مردم مشتبه بماند چنانکه رب در صد آیه از قرآن فرموده است در رد
فاسق و ظالم و ساحر و امثال ایشان را رسوا نموده است و فرموده است
بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق
ولكم الويل مما تصفون یعنی تیر میزنیم حق را بر باطل پس
بشکند مغز او بدرستی که او ضعیف و هلاک میکند و وای بر شما است
از انچه وصف میکنید و آیات بدین معنی بسیار است پس مآل امر
در باطل بلباس حق بیرون بیاید و خود را باسم حق بخواند
و امر او بر خلق مشتبه نماند مگر اینکه کسی خواسته باشد عمدا بر
خود مشتبه کند و از انچه خداوند در ابطال باطل اظهار فرموده
چشم بپوشد چنانکه بنای غالب خلق بر این است در خصوص عقب
دروغگو میگردند که از دست او و امثال او هر چه دارد و
میخواهد با شتباه کاری همه را بخورد و به زور میخواهد

مخصوص



و مخصوص تفحص میکنند و اشخاص را دست میآورند که باز که تقاضای
شهادت ناحق میدهند و مال مردم را بهدر میدهند و مخصوص
دیگر در بعضی پیدا میکنند که باز که رشوه حکم ناحق میدهد و باک
ندارد و موقع نماز هم در میان اهل شخص در مسجد حاضر نیست
و از عقب این بعضی نماز بجا میآورد حال آیا امر این
شخص مشتبه بماند و عادل و فاسق را نشناخته است چنین نیست ولی
این شخص عقب این طور کسی میایستد و او خود دست او را رد و مطلب
خود را پیش میبرد والا اگر از اول عقب امام عادل میرفت
باز که تقصیر دست میآورد و اگر یک روز هم کسی خود نیست
فرادی در خانه خود نماز میکرد تا امام عادلی دست بیاورد باز
اقتدا نماید و افسوس در غالب مردم طالب حق نیستند و اگر
طالب بعضی از جهت میجستند و ممکن است در ضرر اینها حق را
بکلی برهند و بعضی اینکه تکلیف خود نماید در حق او دست بیاورند
و از عقب او بروند و از خود برگشت معاذ الله انا خذلا

من وجد ناما عنا عنده و معلوم است که باطل را بصورت
حق جلوه دهد چنانکه حضرت صادق علیه السلام در حدیث شریف فرموده
که خداوند ابا فرموده است از اینکه باطل شود حق بوده باشد و ابا
فرموده از اینکه قرار دهد حق را در قلب مؤمن باطل را شکی در آن
نباشد و ابا فرموده از اینکه قرار دهد باطل را در قلب کافر
مخالف حقیکه در آن شکی نباشد و اگر این چنین قرار نداده
بود هیچ حق از باطل شناخته نمیشد و از آنحضرت روایت
شده است که یقین نمیکند قلب که حق باطل باشد ابدا و یقین
نمیکند که باطل حق باشد ابدا عرض میکنم پس حق است در کتاب
مشتبه شود و یقین کند که باطل حق است یا آنکه حق باطل است
و علت آن همین است که چون خداوند خلق را برای معرفت
حق و باطل و پیروی حق و دوری از باطل خلقت فرموده
معلوم شد که آن حق را منفتح و آشکارا فرموده و فرموده
ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا

و بهمین کلام



و بهمین کلام مبارک است هر حق و باطل ظاهر است زیرا که غرض از اظهار
بطلان باطل است و احقاق حق است و خداوند بر هر حق حقیقت قرار داده
و بر هر صوابی نوری و بطلان باطل البته ضرور است و در کشف همین است
و هر چند اهل باطل بر یاء و سمعه آن بطلان حق را بخواهند
مکتوم بدارند ممکن نیست ثوب الریاء یشف عما تحته و ان
التحفت به فانک عاری و شبیه این مطلب مثل آنست اشد
بخواهی انگور در پیله پنهان نمائی و البته ممکن نیست و اطراف خود را
بپوشانی تا حیوان [illegible] نا خورده شقی بشود تمام
شود و از تفضلات و حکمتهای بالغه خداوند اینست در بسیاری از
آثار و علامات بطلان باطل را چنان ضروری و بدیهی
فرموده بر غالب جهال هم پوشیده نمانده چنانکه در فصل الخطاب
در کتاب المبین از حضرت عسکری علیه السلام نقل شده است از حضرت
صادق علیه السلام در تفسیر آیه و منهم امیون لا یعلمون الکتاب
الآیه تا آنکه مردی از آنحضرت سوال کرد پس هرگاه این جماعت

یهود کتاب را نمی‌شناسند مگر هر چه از علمای خود بشنوند و غیر
دیگر راهی ندارند پس چگونه مذمت فرمود خداوند ایشان را به تقلید
علمای خود و قبول از ایشان و آیا عوام یهود نیستند
مگر مثل عوام ما در تقلید علمای خود میکنند پس اگر جایز نیست
برای این جماعت قبول از علمای خود برای این جماعت هم جایز
نیست قبول از ایشان پس حضرت فرمود میان عوام و
علماء ما با عوام و علمای یهود فرقیست از جهتی و تسویه است
از جهتی اما از جهتی که برابرند پس خدا از عوام ما را هم مذمت
فرموده در تقلید علمای شان چنانچه عوام یهود را
مذمت فرموده اما از جهتی که فرق دارند پس چنین نیست
عرض کرد بیان بفرما برای من یا بن رسول الله حضرت فرمود
عوام یهود بتحقیق شناخته بودند علمای خود را بکذب صریح
و بخوردن حرام و رشوه و تغییر دادن احکام از واجبات
بشفاعتها و عنایتها و مصانعات و شناخته بودند ایشان را



بتعصب شدیدی در میان ایشان بسبب دنیاست از دین خود برگردیده‌اند و همچنین
تعصب کشیده را ابطال میکنند حقوق کسی را که تعصب بضرر او میکنند
و عطا میکنند به آنکسیکه تعصب بنفع او میکنند آنچه را مستحق
نیست از اموال غیر شان و ظلم میکنند ایشان را برعایت ایشان
و شناخته بودند ایشان را که مرتکب محرمات میکنند و بالضروره
در دلهای خود شناخته بودند که هر که این اعمال را بجا آورد فاسق
است و جایز نیست در تصدیق او و نه در خبر دادن او از خدا
و از وسائط میان خلق و خدا نباشند پس باین جهت خداوند
مذمت فرموده ایشان را بجهت اینکه در تقلید کردند کسی را که شناختند.
و کسی بود که دانسته‌اند در قبول خبر او و تصدیق حکایت او جایز
نیست و جایز نیست که عمل کنند بآنچه ادا میکند بسوی ایشان
از جانب کسیکه او را ندیده‌اند و واجب است بر ایشان که
در خود ایشان نظر در امر رسول خدا نمایند زیرا که دلائل
آنحضرت واضح‌تر از آن بود که پنهان باشد و مشهورتر از آن بود

در ظاهر نشود برای ایشان و همچنین عوام امت ما هرگاه بشناسند
از فقهای خود فسق ظاهر و عصبیت شدید و تکالب بر حطام
دنیا و حرام آن و هلاک نمودن کسی را که بر ضرر او تعصب
دارند و اگرچه مستحق اصلاح امر او باشد و باحسان نمودن بر کسی
که در تعصب بنفع آن دارند و اگرچه مستحق ذلت و اهانت
باشد پس کسیکه از عوام ما مثل اینگونه فقها را تقلید نماید آنها
مثل یهودی هستند که خدا ایشان را مذمت نمود در تقلید فقهای
فاسق خود میکنند و اما کسیکه از فقها نفس خود را حفظ نماید و
حافظ دین خود باشد و مخالف هوای خود و مطیع امر مولای خود باشد
پس عوام را است که تقلید او را بکنند و این نیست مگر بعض فقهای
شیعه نه جمیع ایشان و اما کسیکه مرتکب قبایح و فواحش شود
باین طور در فسقه فقهای عامه مرتکب میشود پس قبول نکنید
از ایشان روایتی را از ما در هیچ چیز و کرامتی برای ایشان نیست
تا اینجا حدیث شریف و باز در کتاب المبین از خطبه امیر المؤمنین

علیه



علیه السلام نقل شده است که فرمود ای امتیکه با آنها خدعه کرده شد و قبول
خدعه نمودند و شناختند خدعه کننده را و با آنها خدعه کرده شد و اصرار
کردند بر آنچه دانسته بودند و متابعت نمودند اهواء خود را و رفتند در
تاریکی غوایت ایشان و بتحقیق حق برای ایشان واضح شد پس
منع از حق نمودند و راه برای ایشان روشن شد پس عدول از آن
نمودند آگاه باشید قسم بحق کسیکه دانه را شکافت و نفس را خلقت
فرمود اگر شما اقتباس کرده بودید علم را از معدنش و آب
شیرین خوشگوار را نوشیده بودید و خیر را از موضعش ذخیره
کرده بودید و سلوک راه روشن کرده بودید و منهج حق را اخذ کرده
نموده بودید هر آینه راهها واضح میشد و علامتها برای شما آشکار
میگشت و اسلام برای شما روشن میشد پس روزی فراوان از نعم
خدا را شما میخوردید و کسی از شما فقیر نمیشد و هیچ ظلم نمیکرد مسلمی از
شما و نه معاهدی مظلوم واقع نمیشد ولکن شما راه تاریکی را پیمودید
پس دنیای شما بر شما با وجود وسعت تنگ شد پس ابواب

علم بر تو بسته شد پس با هوای خود گفتید و اختلاف در دین
خود کردید پس در دین خدا بدون علم فتوی دادید و غیر دانسته
سخن گفتید پس گمراه شدید و گمراه کردید و آنچه را خدا ترک کرده بود
برای شما نهم شما ترک کردید پس جمع کردید حلال را با حرام خود
حکم می‌کنید و حال آنکه من در ذکر این سوره آیه یعنی
شکی بر شما نیست اگر سوال کنید از اهل ذکر پس [illegible]
داده برای شما میگویند در علم این آیت [illegible] و حکم و چنین است
و حال آنکه ترک شما کردید و [illegible] و من لعنت گفته از کی
[illegible] کنید در عاقبت حصد می‌کنید آنچه کشتید و بیابید
و خانه آنچه جرم کردید و آنچه اجتناب کردید یا آنچه از شر
چیده بود تا آخر خطبه و افسوس دارم در نهایت درست توضیح
کلام [illegible] و بعد [illegible] است اگر [illegible]
شان دارم و اگر اهل نظر و تتبع باشید محتاج به توضیح نیست
و از حضرت عسکری علیه السلام روایت شده است از امیر المومنین علیه السلام



ای گروه شیعه ما و کسانیکه دوستی ما را بخود گرفته‌اند بپرهیزید
از اهل بدعت‌های رای که اعدای سنت هستند احادیث از
دستشان بیرون رفته در حفظ آنها [illegible] کرده‌اند و سنت آنها را
ختم کرده [illegible] پس بندگان خدا را عبید خود گرفتند
و مال او را [illegible] پس [illegible] برای ایشان [illegible] و امامت
نمودند ایشان محروم اشتباه [illegible] و منازعه کردند با اهل حق در حق [illegible]
و خود را شبیه با ائمه صادقین قرار دادند و از این قبیل اخبار از حد احصا
خارج است و علما ثقه این عرف [illegible] اخبار آل محمد علیهم السلام [illegible]
بعضی [illegible] می‌کنند علمای ضروریه به جهت دارد [illegible] خداوند در او که
و غرض این است [illegible] و اوله این مطلب [illegible] بدانید [illegible]
خداوند را از این [illegible] قرار داد [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] و این [illegible]
[illegible] جمع [illegible] و [illegible]
ضروریه [illegible] تفصیل و دقت نمی‌خواهد ندارد [illegible]

بعد از بیانات در شرایح [تفصیل] ما اعلم که جمله از بنی نوع بشر با یکدیگر محتاج باشند
در هر کسی متکفل حاجتی از حاجات ایشان شود و بعد از آنکه بناشد
حاجات یکدیگر را بر آورند شرط اول این است که هر یک بدیگری وثوق
و اطمینان داشته باشند و امین یکدیگر باشند و نتوانند از کسی
محتاج باشد دیگری رجوع با هر آن چیز نماید زیرا که اگر سلطان هیچ
ناچار است از خورش و پوشش و مسکن و حاجات خود را باید دید با وجود جمع
بودن و تمدن مثل این خواهد بود که هر یک تنها باشند و محتاج
تکفل حاجات خود شوند و اگر چنین شد پس چه حاجت است ایشان را
بمدنیت الطبع داد و هزار فساد دیگر بر اجتماع ایشان مترتب
شود بلکه اولی و اصلح آن بود که مثل سایر حیوانات متفرق در
بیابانها باشند هر چند ضرورت اجتماع در اکثر حیوانات هم
جاری است و حیوان بسیار ضعیف ناقابل نخواهد تنها زیست
کند مثل آنکه از خاک کموده شود و بخاک تعیش نماید تا اجل او رسد
والله اکثر حیوانات هم محتاج باجتماع هستند و لو بعد از زاله

نباشد



نباشد اما انسان که کمال احتیاج را باجتماعات کلیه دارد حتی
اگر در قریه ملاحظه کنی در ده نفر یا در نوع جمعیت ایشان بیشتر است
از این است در جنب شهری اقامت است در رفع حوائج خود یا از شهر
میکنند بلکه این شهر هم شهرهای دیگر و اهالی آنها محتاج است
هر یک حاجت دیگری را بر آورد و البته باید وثوق بیکدیگر داشته
باشند و بعضی مثلها باید در این مقام زده شود تا مطلب محسوس شود
مثلا تو شخصی هستی نجار و مشغول بکسب خود هستی اما هر روز محتاج بنان
و گوشت و لوازم بسیار در زندگانی خود هستی و البته نمیتوانی نان
خود را هم خود بپزی و گوسفند را هم خود تهیه نموده ذبح نمائی و رفع
این همه حاجت خود را بنمائی و خاصه هر یک از این کارها مقدمات
بسیار هم دارد و قطعا نمیتوانی آنها را هم فراهم کنی پس چاره
نیست در اینکه قهرا یکی خباز باشد و نان برای خود و دیگران
طبخ کند و دیگری قصاب و گوشت تهیه نماید یکی هم نجار باشد
هر یک محتاج بکار دیگری باشند و هر یک از ایشان محتاج بخیر

نفر دیگر در این سه کار فقط انجام بگیرد چنانکه بر ماست آرد تهیه
کنیم جهت نان و بعد از آن پاک کرده و آرد نموده الک نماییم تا با
خمیر کرده و طبخ شود چندین کار دیگر میخواهد بلکه جمله همه
مرتبط بهم هستند و در هر یک کار جزئی محتاج به همه کارها
هست و چون واضح است حاجت بتفصیل نیست و تو تنها از عهده
انجام یک کار بر نمیآیی چه جای همه کارها، پس ما همه محتاج
بیکدیگر هستیم حال اگر صبح بشود من بخواهم خیال کنم که شخص
عاقل باید احتیاط کار خود را داشته باشد و البته ممکن و
محتمل است شخص خباز در این نانیکه بمن میدهد [illegible] بر در را
ادراک نماید پس لازم است در تهیه نان خود را خودم بزنم و حال
اینکه در همه جا ممکن نیست و اطمینان حاصل نشود زیرا که
محتمل است حمال که شبهه [illegible] در آرد من داخل کرده باشد یا آنکه حمال
هم از طاحونه آورده و [illegible] نانها را از بعض آنها
چشم پوشیده تهیه نان خودم کردم و حال محتاج بگوشتیم



و در قصه هم این احتمال میرود یا مثلاً خلاف شرعیه دیگر را یا این
گوشت میته است یا ذبیحه است و ذبیحه بر وجه شرعی است یا بغیر آن
است و هکذا احتمالات [illegible] و لیکن اگر خیال کنم و در کوچه‌ها
مالیخولیا بکنیم تا برسد که [illegible] گوشت هم باید خودمان تهیه
کنیم و در صورتیکه اینهم ممکن نیست و اگر این احتمال [illegible] سایر
ابواب در این گوسفند که [illegible] میرود وافر باید از لذت گوشت
و نان هر دو بگذریم یا از بعض احتمالات بگذریم و عمل را حمل بر صحت
نماییم و با هزار وحشت و اضطراب یک لقمه نان با گوشت بخوریم و البته
اگر حال کسی باین منوال باشد همه عقلا او را مجنون و مالیخولیایی
میشمارند [illegible] که هر کس برای او غذا بیاورد خیال میکند
در غذا او [illegible] تو سوزن داخل این غذا کرده برای کشتن من
اگر با دست غذا بیاورد یا پدرش یا فلان مجتهد مقدس دهر [illegible]
قبول نکرد و همین غذا را در روز بازار [illegible]
تو هم سوزن داخل کرده برای کشتن و البته همه اینها از وسواس است

و مالیخولیا در این خیالات بوده براو وارد بیاورد هرچه را که
دارد در دشمنی چنین بکند و کسی باید زن داخل غذا زهر را ما
نریزد باین احتمال به مسموم بر کلا لاکی وانه قسم در کسیکه چنین ... باطل
عملی اگر خداوند نخواسته باشد از تو مسموم و هلاک شوی بهر سبب
باشد تورا خبردار میکند یا بدون خبر تورا مصروف از این غذا
میکند و تورا حفظ میکند و اگر او خواسته باشد تورا مسموم
کند ممکن است بجهت خوف یا ترس بعبد یا خوف بر قسم بخواهد تورا
مسموم میکنند ولی خطرات عقیده را خداوند چنین قرار داده از عنی
باین خیالات مالیخولیا نکنند و ترع و قلق و اطمینان
با بنا در چنین حق داشته باشند تا امور زندگی ایشان مرتب
و منتظم شود و اخبار در باب نقض این بسیار است و امیرالمومنین ع
فرمود مسلمانان عدول هستند بعض ایشان در بعض مگر
کسیکه حد شرعی براو جاری شده باشد یا در توبه نکرده باشد یا کسی
معروف بشهادت دروغ باشد یا ظنین و متهم باشد و حضرت



صادق ع فرمود حق مسلم بر مسلم این است که اگر او متهم کند ایمان
در دل او آب میشود چنانکه نمک در آب حل میشود و رسول
خدا صلعم فرمود موذنان امناء مومنین هستند بر صلوات آنها
و صوم آنها و لحوم آنها و دماء آنها و نیز امیرالمومنین ع
فرمود در حلال و ایشان و هست در مومنین است و نیز از ایشان است
در قابله ما مومن است و نیز فرمود حجام مومن است و اجیر ضعیف
و ظئر و حب و دیعه و لقطه مومن هستند و فرمودند ائمه ع
امانتند و اتقیا هستند و اوصیاء ثقات هستند و ائمه جمعه
سوم برادر مومن است بپدر و مادر معروف است کسیکه برادر خود را
متهم کند و عرض کرده شخصی بازار میرود و پوستین بخرد و
نمیداند ذکی است یا غیر ذکی آیا نماز در آن میکنند فرمود بلی
شما لازم نیست سؤال نمائید پس کلیه بنای اسلام بر این شمرده است
دو ثوق و اطمینان بعض بعض است با کسیکه اگر نیست یکسی را او را
تجربه کنه و خیانت دیده در فرمود نیست بر تو که او را متهم کنی

کسی را در این شهر که دفعتاً را تجربه کند این مشهور شده
پس نوعی بنا بر این شهر دان مسلم است در امور دنیویه داخل
در صورتی که اینها نشده است در امور را چه بجهة دنیا اکثر شان بالمآل
بسیار دارد در تاریک وزیر حکم ممکن است اطراف آن احتیاط کار خود را
داشته باشند مثلاً اگر خوردن نان را متوسط شد به سبب احتیاط
غذاهای دیگر بسیار است و شاید ابای چه تعلیف بیابانی هم بتوانی
معیشت کنی یا اگر گوشت بره را متوحش از شبهه و احتمال شده عمر را
از اهل ابتلا کاری و گوشت طبخ نموده و بخوری و مصرف آن اثر
ما حاجت تو عوض ده بهانه دارد در حکم آن از جهت دیگر
در بعضی دیگر و کنی در رفع حاجت چونکه ... اما سابقه دیده
و ایمان چنانکه ... بقا و ... بیحال مضطر ... باید از
آن عهد داخل شد و اگر آن جهة را بجمع یا بجایدست و دستاویز
از دست دادی البته گمراه خواهی شد و این ... در ضلالت خواهی
افتاد اینکه خلق را این قرار داده در ... بطور در نسبت به هر فاعل



نفع و ضرر عاجل و آجل البته او را وثوق و اطمینان داشته باشی
نسبت به رب لطف و سلوک و روایات اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام
هم باید مطمئن باشی بلکه بجهة تنبیه در این امر باید وثوق و اطمینان
تو مراتب بیشتر باشد زیرا که اولاد اهل عصمت یک جهت بیشتر نیست اگر
این حرف متفق علیه ... در روایات و اخبار باشد البته باز اختلاف
در بیان اخبار نباشد در تکذیب دیگری نبوده باشد بلکه بار تصدیق
یکدیگر بوده باشند و تصدیق یکدیگر شده ... تعلیق
و فرق نمیکنند و اعراض از هر یک اعراض از دیگری میشود پس
یک جهت بیش نیست و اگر منافی ... و ... داده است در آن
شبهه ... پس باید ... یا یکی از مذاهب باطله
را از جهة اختیار ... در ... خلاف پس باید نسبت به این
یک جهت یقین و اطمینان داشته باشی و باز جهة دیگر اینکه علت
وثوق و اطمینان به ... در بیان مسلمانان مسلّم
یکی این است میگوییم البته این شخص مسلمان را مشغول ... بای ...

از خدا بیشتر و نان یا گوشت خود را مسموم نکند یا شلاق مسکین نیم از
حکومت عملی بترس و بر تکیه قتل کسی نشود یا مسکونم بیان این واو
کینه و عداوت نیست در بر تکیه چنین عمل نشود و جهت اراده چنین
کند بهر حال در از جهت بسیار اطمینان داری در این نان
و گوشت نباید همه احتیاط باشد حال اگر جهت اطمینان لحاظ خدا
در باب رواة اخبار ملاحظه کنی هزار مرتبه باید بیشتر وثوق
داشته باشی زیرا که شخصی که از جهت ترس از خداوند بود آن از حبس
کوچک و بزرگ عمل است در باب بیاوری والبته دروغ بستن بر خدا و خود
هزار مرتبه بزرگتر است از اینکه شخص کسی را بکشد چنانکه در حدیث
شریف در صفت علماء سوء فرموده که گناه ایشان از کشتن قتله
سید الشهداء و اصحاب او بیشتر است زیرا که ایشان سلب ارواح انصار
کنند و خود ایشان به درجات عالیه بهشت رسیده اما این جماعت
علماء سوء سلب ایمان مردم را میکنند و ایشان را مستحق خلود در جهنم
میکنند و چون ضرر خبر بوده عرض این و غرض آن است شخص راوی



چون میداند که دروغ بستن بر خدا و رسول صلعم این گناه عظیم است
البته باید خودداری از آن نماید و جرأت بر آن نداشته باشد و البته
ما هم بالفطره وثوق و اطمینان بعضی از علماء داریم اطمینان که
بشخص راوی اخبار و مراتب باید بیشتر باشد و مثل این مطلب در امور
دنیا مثل این است که معلم خطاهای بسیار میکند و سلطان در صدد
تادیب و تعزیر او بر میآید اما یک کسی است که در صدد ضدیت با
شخص سلطان و طمع در سلطنت اوست والبته احتیاط این شخص در
ترس او از سلطان هزار مرتبه باید از آن معلم خطا کننده بیشتر باشد
و هزاران از قبیل معلم خطا در رعیت پیدا میشود که اکثر را سلطان
عفو میکند اما مدعی سلطنت بعد از قرنها یکی از آنها پیدا میشود و اما هرگز
عفو او واقع نشود و در امر دیانت در روایت دروغ بر خدا و رسول صلعم
بستن و برای وی حکم کردن در حقیقت ادعای پیغمبری است بلکه در حقیقت ادعای
ربوبیت است چنانکه فرموده افرأیت من اتخذ الهه هواه واضله
الله علی علم و فرموده اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من

دون الله و در حدیث شریف حضرت صادق ع در تفسیر این آیه
فرمود بخدا قسم نماز و روزه برای ایشان نکردند و لکن حرامی را برایشان حلال
کردند و حلالها را حرام نمودند پس متابعت ایشان را کردند و معنی اینکه ایشان را
خدایان خود گرفتند همین است پس هر که دروغ بر خدا و رسول ص ببندد
و چیزی از رأی خود داخل در دین نماید ادعای پیغمبری بلکه ادعای
خدائی کرده و البته مؤمن موحد از خداوند میترسد و چنین کاری نمیکند
و ما در معامله مسلمانان و ایمان باید از این باب احتیاط داشته باشیم و
عمل مسلمان را حمل بر صحت نمائیم و این حکم اصح اولها است در نظام امور نوع
برای آنکه زیرا که بدیهی است که اگر این وثوق و اعتماد و اطمینان یک
یکدیگر بالمره از میان برداشته شود از یک بر یکدیگر بدگمان میشود و شبهه در ایمان
نیست و با معنی لکن از باب احتیاط و احتیاط در واسطه نیز در خداوند
در حکمت بالغه خود قرار داده و مصلحت نیست که از این است که
در دلها همه شکوک و شبهات و وسوسه‌های مالیخولیا را رخنه میکند
در خیانتها و دروغ و فسادها در بسیاری از خلق پیدا میشود

چنانکه



چنانکه بدیهی است که اگر در امور خلق تفحص و تجسس نمائی و عقبه هر کاری را بگیری
و تفتیش نمائی کمتر چیزی است که از هر گونه خلل عاری و بری باشد و با وجود
این البته سلب اطمینان از آن نمیشود و کثرت وثوق و اعتماد خاطر جمع
میکنند و در شرع مقدس هم امر بحزم و احتیاط تا یک درجه فرموده‌اند
چنانکه در نهج البلاغه از حضرت امیر ع روایت شده است
فرمود هرگاه جور اغلب باشد از حق حلال نیست برای احدی که گمان
خیر نسبت باحدی داشته باشد تا اینکه خیر را از او بشناسد و با معنی لکن
بهیچ وجه و احتیاط را هم اعتدالی در آن است که اگر از آن
تجاوز کند بمالیخولیا و سوء ظن بهر فاعلی منتهی میشود و اسباب تشویش
است که از هم میپاشد و این است بعضی از بزرگان از امام که در نهج البلاغه
الخطاب میفرمایند بعضی این خبر این است که هرگاه جور در هر مردی
اغلب از حق باشد پس حمل کرده میشود عمل او بر جور تا اینکه حق
از او شناخته شود نه اینکه مقصود این باشد که هرگاه جور در دنیا اغلب
از حق گردد گمان خیر بهیچکس نداشته باشد زیرا که جور در دنیا از

روز دیگر فاسد میشود یا کثرت همیشه اغلب بعد پس در این صورت صحیح
بر او حسن ظن باید نداشت و همچنین عیبش این نیست و در این بلاد
جور اغلب باشد بجهت اینکه در جمیع بلاد همیشه جور اغلب بوده پس غالب
از این معنی میشود که حصر فرمایش امام مقصود از این غلبه در این
غلبه جور در اشخاص است یعنی اگر شخصی را شناخته بودیم که کلام
صدق با او معتبر است اعتماد میکنیم یا اگر شخصی را به خیانت شناخته
دعا به خیانت میکند او را امین خود قرار بده و مال خود را به او
بسپار تا یقین بکنی به توجه خیانت نکند [illegible]
بزاویه بر وثوق و اطمینان به بعض بعض [illegible]
دست [illegible] درجه عامه [illegible] وثوق و اطمینان او [illegible]
خلق بانواع [illegible]
نمیکنند اما این ثقه عدلیم [illegible]
و شبهه [illegible] درجه امانت و وثاقت [illegible]
شراید و صفات امانت از ایشان دیده [illegible] فوق درجه



اول آنست که شاید [illegible] در جای جمع بین اخبار مختلفه [illegible] چنانکه
بیان آن خواهد آمد انشاء الله پس نوع بنا بر وثوق و اطمینان است
و خاصه در مسلمین و مؤمنین از زیاده بر وثوق بنوعی که بحکم شرعی ما مأموریم
در اطمینان داشته باشیم چنانکه در اخبار دیگر نقل کرده‌ایم نسبت به مسلمین و
مؤمنین بعض بعض دیگر [illegible] حکم فرموده‌اند در بنا [illegible] را متهم نکن و
ملعون ملعون است کسیکه برادر مؤمن خود را متهم کند و خاصه نسبت به علماء
در ملاحظه کردن [illegible] و در زیارت جامعه صغیره
ایشان [illegible] خوانده‌اند و در مصحف فقهاء [illegible]
و اخبار [illegible] در باب ایشان [illegible] حجة
صلوات الله علیه فرموده‌اند لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما
یرویه عنا ثقاتنا قد عرفوا بانا نفاوضهم سرنا و نحملهم
ایاه الیهم یعنی عذری نیست برای احدی از دوستان ما در شک کردن
در آنچه ثقات ما از ما روایت میکنند تحقیق که شناخته شده‌اند بانکه
ما سر خود را میگوییم به ایشان و در سر خود [illegible] میکنیم ایشان را [illegible]

نبودست پس روایتی از حضرت صادق علیه السلام فرمود در حدیثی که هرگاه
قائم شد برای او حجتی از کسیکه معتمد و ثقه است در علم ما پس وثوق بر آن
ننماید پس او کافر است و نیز حضرت حجة عجل الله فرجه فرمود اما حوادث
واقعه پس رجوع نمائید در آنها براویان حدیث ما زیرا که ایشان
حجت منند بر شما و من حجت خدا هستم و بامثال اینها نیز اخبار بسیار است و شبهه
در اینباب نیست و از باب اینکه حال روات اخبار و آثار ائمه
اطهار صلوات الله علیهم موصوف بعصمت نیستند و احتمال کاذب بودن و خطا
در باره ایشان میرود بلکه احتمال عمد در خطا و تعمد در دروغ بستن
بر خدا و رسول و ائمه اطهار صلوات الله علیهم میرود چنانکه
مکرر از رسول خدا صلعم نقل شده است که فرمود دروغ گویان بر من
زیاد شدند و روز بروز هم زیاد خواهند شد و هم چنین ائمه اطهار علیهم السلام
چنانکه برای هریک ایشان ثقه است و انسان ثقه است [illegible] سئوال
دروغگو با ایشان بعد از خود [illegible] که از حق [illegible] از
[illegible] از [illegible] شیطان سر آید و [illegible]



از او و چنانکه [illegible] کلام او را مفرد کنند والا پیش از آن در برابر
حق باطل است و هر راوی ثقه امین در برابر آنکه ابیهم هست چنانکه حضرت
صادق علیه السلام فرمود ما اهل بیت صادقیم [illegible] خالی نیستیم از
کذابی که دروغ بر ما بندد و در باره ما [illegible] صدق ما را بکذب خود
[illegible] رسول خدا صلعم اصدق خلق از جمیع انبیاء بود
مسیلمه بر او دروغ می بست امیر المؤمنین علیه السلام اصدق خلق
خدا بود بعد از رسول خدا صلعم و بود آنکه دروغ می بست بر او و سعی میکرد
در تکذیب صدق او با آنچه افترا می بست بر او از کذب عبد الله بن سبا لعنه الله
و ابو عبد الله الحسین بن علی مبتلا بمختار بود تا آخر حدیث و جمعی از روات
که [illegible] از این قبیل بوده اند و داشتند و این است
وثوق و اطمینان [illegible] روات کم میکند [illegible] حکم
اعتقاد و اطمینان نوعی و عوض کرده و هم [illegible] احتمال خلاف
و صحت [illegible] است و [illegible] روایت از معصوم شده
نقل بکنند [illegible] احتمال کذب در آن [illegible] باشد

حق انکار نداری چنانکه در اخبار متعدده فرموده از جمله بحضرت صادق
عرض کرد شخصی جعلت فداک مردی شیعه مرد هرا می آید از نزد شما پس
خبر میدهد ما را بامر عظیم پس سینه‌های ما با آن تنگ میشود تا که تکذیب کنیم او را
تکذیب بکنیم پس حضرت فرمود آیا نیست روایت از من این احادیث میکند
عرض کرد بلی فرمود پس میگوید برای شب روز است و برای روز
در آن شب است عرض کرد نه فرمود آنرا بسوی ما رد کن آنرا تکذیب نکن
تکذیب ما را کرده و از حضرت ابی الحسن نقل شده است در نوشت آنحضرت
در رساله خود بسوی او نسبت با آنچه از ما رسیده یا بسوی ما نسبت داده
شده در این باطل است و اگر چه خلاف آن شنیده باشی بجهة اینکه تو
نمیدانی که ما برای چه گفته‌ایم و بر چه وجه و چه صفت است و
در این حدیث گفته است رحمه الله جمیع روایات را بسوی ائمه برگردان
اهل بیت انکار نباید کرد ولی امر از اینهم بالاتر است و حضرت صادق
فرمود تکذیب نکنید بحدیثی که بیاورد شما را حروری یا ... بجهة اینکه نمیدانید شاید
از حق باشد پس تکذیب خدا نمایید در فوق عرش او کرده باشید و لفظ احدیث و حکم

شما



شما مرد ثقه و غیر ثقه همه میروند که خبری از حضرت صادق عرض
کرده جعلت فداک میآید ما را از شما مردیکه تکذیب شما نمیشود
پس حدیث میکند ما را بحدیثی منکر پس از آن ... پس فرمود حضرت آیا میگوید
بشما که گفته‌ام شب روز است و روز شب عرض کرد نه فرمود اگر اینطور
بگوید در وی گفته‌ام تکذیب نکنید او را اگر تکذیب کنید مرا تکذیب کرده‌اید و نیز
ابو بصیر از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام نقل نموده است فرمود
تکذیب نکنید حدیثی را که بیاورد آنرا مرجئی و نه قدری و نه خارجی
نسبت بما دهد بجهة اینکه نمیدانید شاید چیزی از حق باشد پس تکذیب
کنید خدای عز و جل را فوق عرش او و اخبار باین معانی بسیار است و حضرت
امیر فرمود حکمت گمشده مؤمن است پس طلب بکنید آنرا و لو نزد مشرک باشد
در نزد او احق و سزاوارتر باشید تا اهل آن باشید و از اخبار مطلع از حکمتهای
خداوند است در بسیار میشود که ما هم در این مطلب میتوانیم و در بعض اسرار
بیان آن نموده‌ام و بعض از حکمتهای آنرا عرض کرده‌ام و از شیخ او حدا ... امام
در رساله اجابت نقل شده است از جابر بن یزید جعفی که گفت شنیدم از حضرت

[illegible]

باقی همه در سبو بود زیرا که بر این است ظرفها در پر میکنیم انها را از علم و حکمت
و اهل انها نیستند در پر میکنیم هر چه از اهل بیت نقل کنند سوی شیعیان ما پس
نظر کنید بانچه در ان ظرفها است پس بگیرید انها را پس صاف کنید انها را
از کدورت بگیرید انها را سفید و پاک و صاف و بپرهیزید از خود آنچه کدر
در ان ظرفها بد هستند و انها را سرازیر کنید انتهی و این کلام شاهد آنست که
در حق و باطل را از پیش خود نتوانسته [illegible] علم و حکمت و سفه و جهالت را
دانسته باشی پس اگر بنا باشد از هر کس هر چه بگیرد دیده اند در چه چیز را باید گرفت و
چه چیز را باید ترک کرد و اما کسیکه خودش جاهل است نمیتواند تمیز ان حرفها را
بدهد و گمراه خواهد شد چنانکه حضرت صادق ع فرموده خیر نیست در کسیکه
تفقه نکند از اصحاب ما ای بشیر بدرستیکه مردی از شما هرگاه بی نیاز نشود بفقه خود محتاج
شد محتاج بود این جهت میشود پس هرگاه محتاج باینها شد داخل میکنند
او را در باب ضلالت و گمراهی خودشان و عرض کرده باین حضرت هر ما
میرویم نزد مخالفین پس میشنویم از ایشان احادیثرا حجتی باشد از برای ما بر ایشان
فرموده نرو نزد ایشان و نه از ایشان بشنو لعنهم الله و لعن مللهم المشرکة





و فرمود دروغ گفته است کسیکه گمان کند او ما را میشناسد و حال اینکه
متمسک بوده بغیر ما باشد و فرمود دروغ گفته است کسیکه گمان کند او از شیعه
ما است و او متمسک بوده بغیر ما است و بیونس فرموده مغرور نکنند ترا از نمازها
و روزه های ایشان و کلمه های ایشان و روایات ایشان و علوم ایشان [illegible] اینها الذ عینا
هستند در رم کم له بعد فرمود ای یونس هرگاه اراده علم صحیح نمودی
پس نزد ما اهل بیت است در ما نزد ما بارث بصرائم و ما اتینا شرح الحکمت
و فصل الخطاب و عرض میکنم غرض از نقل اینها اینست اگر شخص خودش
فقیه و عالم است میتواند حدیث صحیح را از روایت راوی فاسق دست بیاورد
و انرا بگیرد و این تقلید فاسق نیست بلکه مثل اینکه هر دزد مال
ترا دزدیده باشد و تو ببینی و بشناسی و بر داری و این مال خود تو است و
تو خود مالک ان هستی و او غاصب حق تو بوده اما اگر تو اینقدر نادان
باشی که مال خود را نشناسی و از اموال دیگران تمیز بدهی نمیتوانی بجز
اینکه مالیم از تو بغارت رفته بعض از انچه نزد دزد دیدی بر داری
و لو اینکه عین مال تو نباشد باری پس اگر شخص خودش عالم است

و میتوان از حدیث صحیح و سقیم را شناخت ممکن است حدیثی را از فاسق بشنود
و صحت آنرا بقواعد ماثوره بفهمد پس باید عمل نماید ولی اگر چه در این است
تمیز صحت و سقم حدیث را نمیدهد اما معنی آنکه تکلیف شرعی او این است
در و لو از فاسق یا کسیکه مشکوک بکفر باشد ما هنه قدری و فاسق هیچ
حدیثی شنید تکذیب آنرا نکنند تا دقت بطلان و کذب آنرا بطور قطع
بفهمد پس تکذیب آنرا میکند و مادام که کذب آنرا نفهمیده باید
کند بوی ائمه علیهم السلام در اینجا عالمند خداوند و همه سخن از آنها برداشت
خداوند خواسته و در حکمت بالغه خود قرار داده در خلق باید
بعضی نسبت ببعض احتیاج داشته باشند حتی آنکه روایتهم
را از هرچه باقیری یا فاسقی شنیده باشی تا عینا انها دروغ است
تکذیب مکن شاید حق باشد و صدق و تکذیب خداوند و حجج او
کرده باشی غایت باید تبین و تفحص نمود تا فهمیده صدق یا
کذب چنانکه خداوند فرموده ان جاءکم فاسق بنبأ
فتبینوا اگر فاسق برای شما خبری بیاورد پس تبین کنید و تحقیق
نمایند



نمائید تا بدانید راست گفته یا دروغ گفته و اگر از اول میتوانست
بگوید دروغ میگوید دیگر محتاج بتبین نبود و چون احتمال صدق و کذب
هر دو میرود باید توقف نمود و تبین کرد تا صدق و کذب آنرا بفهمد
و از جمله کلمات بزرگ خداوند این است که برای حق و باطل و صدق و
کذب آثار و علامتها قرار داده که از یکدیگر شناخته میشوند چنانکه
اگر فرموده برای هر حقی حقیقتی است و برای هر صوابی نوری است بلکه
از خارج باید جمیع امور را ملاحظه و فهمید است مراقب باشند در رعایت نمایند
و حق را از باطل برای مردم صورتا نشان بفهمند و بشناسند چنانکه
حضرت باقر علیه السلام فرموده بدرستیکه زمین باقی نمیماند مگر آنکه از ما در او
کسی است که حق را میشناسد پس هرگاه مردم زیاد کنند میگوید زیاد کردند
و هرگاه کم کنند میگوید کم کردند و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته
نمیشود و نیز فرموده خداوند ترک نکرده است زمین را مگر آنکه در او
عالمی است که میداند زیاده و نقصانها را از دین خداوند عزوجل پس هرگاه
مومنین چیزی زیاد کنند بر میگرداند ایشان را و هرگاه کم کنند تمام میکند

میکنند آنرا برایشان و اگر این طور نباشد مشتبه خواهد شد بر مسلمین امور ایشان
و حضرت صادق در کلام خود باز بعض فرموده در صفت حجت و منفعت وجود
او در اگر مردم احداث کنند در دین خدا چیزی را بایشان اعلام
میکند و اگر نیاید کنند در آن چیزی بر سید یا نکرده و اگر کم کنند اضافه میکنند
برایشان و دیگر شنیده از آنحضرت در موعظه زمین خالی باشد از کسی
آنکه در آن عالم است در هر وقت مومنان زیاد کنند بر میگرداند
ایشان را و هرگاه کم کنند تمام میکنند آنرا برایشان پس فرمود اینرا
تمام بگیرید و اگر چنین نباشد هر آینه مشتبه میشود بر مومنان امور ایشان
و میان حق و باطل فرق نمیگذارند و چنین حدیث باین مضمون وارد
شده در باب ما است در هر خلف عدولها از ما میباشند نفی میکنند از دین
تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین را چنانچه کوره
آتش خبث حدید را پاک میکند و البته در صورتیکه در حقیقت
نسبت براوی خبری را نفی در زیاد و نقصان شد باید بداند در رد است او
صحیح بلکه بر او را تقویت و تسدید و تایید فرموده اند و کمال اطمینان بود

باید



باید حاصل کنی و تکوینهم را این عدول و علمای ایشان از کذب راوی خبر دار
نقل اخبار را اورا رد نکرده اند و ردع نفرموده اند زیرا که اگر این امر موکول
بعلم و احاطه خود این عدول و علما بود مستقلا و بر سر حفظ دین خدا
باشند البته ممکن نبود غافل شوند و با اصلاح آن نپردازند و اظهار بطلان باطلی
را نکرده در موقع لزوم باشند از ایشان فوت شود و یا اصلاح جاهلی اله
باشند و حدیث مجهول را شنیده باشند اما تمیز ندهند و ندانند این
مجهول است و باین سبب کتمان کرده باشند و اگر امر موکول بنفس خود
ایشان بود هر آینه احتمال درست میرفت اما چنین نیست و ایشان
بمنزله اعضا و جوارح و چشم و گوش و زبان و دست هستند برای امام
عصر چنانکه فرموده اند ان لنا مع کل ولی اذنا سامعة
وعینا ناظرة ولسانا ناطقا و اوست مانند روح در همه
اعضا و بدن که هر جا بر او از همه کار میکند و هر چند اعضا
بخودی خود جز از جاده اشته باشند و قدرت بر امری نداشته باشند اما روح
خبردار است و قادر و توانا و بهر عضوی آنچه باید بکند میکند و در زیارت آنحضرت

بخواند السلام علیک یا صاحب المرأی والمسمع الذی
بعین الله مواثیقه و بید الله عهوده و بقدرة الله
سلطانه و در توقیع رفیع بشیخ مفید اعلی الله مقامه فرموده است
خطاب بما انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم
ولولا ذلک لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الاعداء
فاتقوا الله جل جلاله و ظاهرونا علی انتیاشکم تا آخر
و مضمون فقرهٔ زیارت اجمالا آنکه سلام بر تو ای صاحب مرأی و مسمع آنکه
ما بین وصف ای ... و عهود و میثاقهای تو ... بیش
چشم خدا است و بارادهٔ خدا بسته است چنانکه خطاب به پیغمبر فرموده است
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم خلاصه و بقدرت خدا است سلطنت و قوت و تمکن
او و در توقیع رفیع فرموده بدرستیکه ما اهمال در مراعات شما نمی‌کنیم و یاد
شما را فراموش نمیکنیم و اگر این نبود هرآینه نازل میشد ... و دشمنان
شما را از بیخ برمیکندند پس بپرهیزید از خداوند جل جلاله و کمک
کنید



کنید ما را در نجات دادن و رهانیدن شما از عذاب و غرض از آن آنکه
عدول از چیزی است که گوییم خروش از علم الغیب و متصرف در تمام
ملک ولی آن امام محیط و مستولی بر کل است و حضور ... و
چشم و گوش کار خود را میکند و این ... را بسبب
بعد و دلالت از کجا امام میدهند چنانکه از حضرت حجت ...
از ابا ... علیهم السلام نقل شده است در زمره ... پیغمبر فرموده در
هر خلف از امت ما عدولی از اهل بیت ما هست که نفی میکنند از این دین
تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلان را ...
ائمه شما دسته بوی خداوند پس ببینید به که اقتدا میکنید
در دین خود و ... امام رضا علیه السلام در حدیث علامت امام
... امام فرموده است ... اگر خداوند قرار نداده بود
... امام ... امین و حافظ مستودع ...
کهنه میشد دین از ... و سنن و احکام تغییر داده میشد
و اهل بدعت زیاد میکردند در آن و ملحدون کم میکردند و ...

مشتبه میکردند بجهة اینکه ایشان همه آنها را خلق منقوصند و محتاج و کامل
نیستند با اینکه اختلاف دارند و اهواء ایشان مختلف است و
احکامشان متفرق است پس اگر قرار نمی داد برای ایشان قیّمی که حافظ
آنچه رسول خدا آورده باشد البته فاسد میشدند از آن قسم که بیان کردیم
شرایع و سنن و احکام و ایمان همه تغییر داده میشد و فاسد میشد همه
خلق در این بود عرض میکنیم بدیهی است در این اخبار و فواید مذکوره از
برای وجود امام است در غیبت و ظهور او هر چه میباشد نیست بیان زیرا که
اگر منحصر بزمان ظهور بود و بوجه ظاهر باز حکمت تام نمیشد
و فایده مرتبه نمیگشت زیرا که در زمان ظهور باز ایام ظهور در شهری
و مکان خاص بود و تصرف هم در ایام ظهور داشته اند
تصرف جزئی بوده است و بیشتر علم خود را اظهار نمیفرمودند علوم ظاهره
بوده و بیشتر امور و وقایع را تا وقتی را اطلاع ظاهری بایشان
نمیدادند اظهار علمی نمیکردند پس بالعوض بایشان خبر میرسید
در ابواب هر یک مثلا همچه روایات مجعوله بدروغ روایت که کسی اگر

دران



دران موقع تقیه نداشتند و میتوانستند اظهار حق نمایند دروغ او را ظاهر
میکردند و اگر جای تقیه بود از همین هم ممنوع بودند و اینکه البته
میدانند فایده بسیار بزرگ است در وجود ایشان متفرع با وجه
مذکوره باین بر خلق تمام نمیشود و خلاصه اینکه اگر فواید در زمان غیبت
منحصر نیست بنابراین ایشان در زمان حضورشان هم از اکثر
مقامات غایب بودند و اغلب اغلب وقایع را نمیفرمودند بلکه نمیدانستند و البته
چنین امامی برای اهل حق که باید از روی علم و یقین و اطمینان
عمل کنند فایده از وجودشان کمال ولابد اگر فایده بکند برای کسی است
در میگویند وجود امام لطف است و تصرفش لطف دیگر و عدمش
از ماست و همین است که میفرمایند پس اگر ما دیدیم نواهی بطنه باید بگیریم
بلکه سلطنت و استغراق است و شک و دودلی باید بگیریم چنانکه میگیریم
و ما خبر این حدیث را مثل آن سوها باین نسخه قرینه ظاهری معنی
نمیکنیم و ما باو محتاجیم در عالم و محیط بما کمال و ما یکون باشد و از
سر و علن خبردار بلکه از دلها مستحضر باشد و تصرف در همه جزئیات

باو قائم زمان را اگر گمان میکنید دایه دیدار او حتی ببینید چشمهای
ما هیچ بلکه بر چشمهای ما نیست در این هنگام دیگر فرقی میان ما و آنها نیست
و نیز در حدیث فرموده خداوند اجل است و اعز و اکرم و اعظم از
اینکه فریضه فرماید طاعت بندها و محجوب کند از او علم آسمان
و زمین را و ابو الجارود از حضرت صادق عرض کرد
جعلت فداک پس اگر نبیند امام ما بین مشرق و مغرب را فرمود
یا ابن بکیر پس چگونه حجت میشود بر ما بین اقطارش و حال اینکه
ایشان را نمی بیند و حکم نمی کند در میان ایشان و چگونه حجت
میشود بر قومی در غائب بیند و قادر بر او نیستند و چگونه مؤدی
از خدا میشود و شاهد بر خلق و حال اینکه ایشان را نمی بیند و
چگونه حجت میشود بر ایشان و حال اینکه محجوب است از ایشان و
میان او و ایشان حایل افتاده در منع میکنند او را از اینکه
قائم باشد بر امر پروردگارش و حال اینکه خداوند میفرماید وما
ارسلناك الا كافة للناس بشيرا قصه زمو بالله





برروی زمین است و حجت بعد از پیغمبر قائم مقام اوست که تا او فرستاده
و فرمود را یا میبینی خداوند او را عین قرار داده و خلیفه از خلق
بگذارد تا برداشته چیزی از امور خلق را از او محجوب نمیسازد و اخبار
باین معانی بسیار است و خلاصه سخن این است که اگر این عدول در در
هر خلق قرار داده لازم نخواهد نهم جا هی و بلا خبر باشند انکس که
از دور او دست و زبان ایشان کار میکند او دانا و بینا است و
از او پنهان نیست و همچنین اینکه نمیگذارد کسی چیزی بر دین ایشان و
حدیث ایشان زیاد کنند فورا قلوب و ابصار و ایادی بعض
یا کم کند صح
از اهل عدول را بحرکت میاورد و متوجه این امر مینماید و ابطال
باطل و احقاق حق را میفرماید و از رسول خدا در صفت اولیاء نقل
شده است از حدیث از قدسی که هرگاه بنده من چنین باشد و خواسته باشد سهو
کند حایل میشوم بین او و بین اینکه سهو کند این جماعت اولیاء
من هستند حقا و این جماعت ابطال هستند حقا خلاصه دلیل
مطلب را فرمایش امام که گذشت خذ فه کاملا بطور کمال

متمسک بکبریای شان باش و مطلبش با حقایق حق و ابطال باطل را از
اطراف شان باش و در اجرای دست آوردی در از هیچ جهه دو پید
بطلبه در جمله ان قائم نگشت البته بدان و مطلب نا نگذاشته
و ضدا ضد اظهار نفرموده او له و براهین این مطلب از کتاب
و سنت و دلیل عقل از حکمت و موعظه حسنه و منها و له ما لا تحرکه و
لا تعد و لا تحصی است و مشایخ عظام و فقهای مولانا بزرگوار
والد ماجد و اعلی الله مقامهم در رد و فنا [illegible] بیان اختیار او حیه اند
و شاید منظور جناب سامی رسیده باشد و محتاج بتفصیل نیستیم پس در
معرفت فقیه عادل ثقه امین و همچنین سوال ایشان است عرض میکنیم
و لا حول و لا قوة الا بالله او لا بدیهی است در مراد او معرفت
گشته است در دعوی امری سود داشته باشد چه با آنکه خبر یا برهان باشد
و یا آنکه معلوم باشد و قبض کرده ام در باب او چنین دعوی دارم
داوم [illegible] دیگر دعوی آنرا بقطع نمیشود در این دلیل [illegible]
است بقول آنها و اگر بهیچ یک از این دو قسم [illegible] امری [illegible] باشد



را البته بر مردم نسبت بشان او جاهل صرف خواهند بود ولو آنکه [illegible] باشند
و خداوند ما را تکلیف بعلم غیب نفرموده زیرا که از وسع ما خارج است
ولا یکلف الله نفسا الا وسعها و تکلیف بمعرفت قدرا
تعریف از قبل خود هم نفرموده است ولا یکلف الله نفسا الا
ما آتاها نیز ما عرفها چنانکه در اخبار فرموده اند و اگر بهیچ وجه
از زید نام چنین دعوی بروز نکرده و یا بروز کرده و هنوز بتو نرسیده است
تکلیف از برای تو در معرفت او ثابت نمیشود پس ناچار باید بروز
کرده باشد و تو هم شنیده باشی پس در این صورت اگر تو خواهی این
شان و این علم باشد در نهایت سهولت میتوانی بفهمی [illegible]
علم هست یا نیست ولی این مطلب از همین سخن ما خارج است و تو خود اگر
فقیه عالم باشی در حضرت میتوانی تکلیف خود را از اخبار آل محمد
علیهم السلام استنباط کنی و محتاج باینکه از دیگری اخذ کنی نیستی پس سخن
در جاهل است در حضرت صاحب این شان نباشی و در این صورت
باز اگر فقیه عالم نیستی ولی اقلا از عوض طلاب مطلبی هستی

و داخل در کار علم شده اما بجهة کمال رسانیدن باز در این صورت
هر چند در صورت بدرجه کمال فقاهت رسیده باشد و لهذا بالجمله
فهم و ذکاوت و دقت نظر را آن داشته باشد باز ممکن است خیلی چیزها را
از غیر فقیه تمیز بدهد چنانکه بدیهی است اگر شما کودکی را در چیزی
نکاری کنید هر چند بحد کمال رسیده باشد بعد از آنکه استادی با تجربه
ارشاد کردی نظیر خود را بخوبی تمیز میدهد و ارشاد کردم اهمیت سر این
سؤال استاد بالغ را ارشاد کردی نظیر خود را بسهولت می شناسد و
چنان مینماید که هیچ ربطی از این کار ندارد این را اشتباه
نشود و همچنین فی المثل مشغول تحصیل علم حساب شده اما تکمیل
اینکه کرده و مشکلات در آن دارد و استادی بسهولت
حل مشکلات را میکند بسهولت میفهمد و او ثابت
در علم فقاهت هم عیناً امر بهمین منوال است و البته طلبه
فقیه در کارها بسهولت میتواند از این مطالب را بفهمد
و معرفت حاصل کند و اگر با نوعی خود را عارف



و هیچ سررشته از علم ندارد ولی از پیش فقیه عالم ثقه امین بی غرضی
بر وجه صحت شنیده و اطمینان بتصدیق او دارد و در باب این شخص
در همین نظر او است تصدیق نموده باشد و اگر نه فقاهت داشته دلیل کرد
فتوی دهد و روایت اخبار اهل بیت ع را باو داده باشد در باب این است
و چندان محل اشکال نباشد چنانکه عادت اهل علم ما از صدر سلف
بر همین جاری شده در اجازه بعضی تلامذه خود یا غیر تلامذه از
کسانیکه بدرجه فقاهت رسیده اند میداده اند و تصدیق علم آنها را
میکرده اند و در صورتیکه شخص اطمینان بعلم و عدالت و وثاقت
مجیز داشته باشد باز درباره مجاز نباید تردید داشته باشد و اگر از این
راه هم برای او میسر نشود ولی از اهل قبیل محصلین در عرض
که هم ولو خودشان بدرجه فقاهت رسیده اند ولی باز فقیه را
میشناسند و از تحقیقات و بیانات او میفهمند در ملکه فقاهت را
دارد و از این قبیل اهل درجه علمی را دیده در مردمان بی غرض هستند
و از روی صدق و انصاف سخن میگویند و تصدیق فقاهت او را

دارند باز البته برای آن بی علمی حاصل میشود و از دور آمده اینها
تصدیق شده اند است چنانکه آن شئ را که عرض خواهم کرد بلکه عرض
میکنم و اگر از این قبیل محصلین هم عرض کنم البته او است
بیارزند و لا و در نوع همه مردم از قبیل خود هر چند جاهل باشند
اما الکس را که مهر نبوت است وصف بفقاهت و علم و وثاقت
و امانت میکنند و این شخص هم با اشتباط غرض و مرض هم از آنها
نمیکنند و ارفق رحم بار جمع تفحص و تجسس تبیین چیزی بر خلاف آنچه
مردم میگویند نمیشنود و بگوش او نمیرسد در این صورت هم پس چه دارد
مگر آنکه قبول نماید اما ملتفت باش که آنکه غرض ما از این آیه باید
تابع عوام باشی چنین نیست و ما مقلد عوام نیستیم و مانند آنهایی هم
که گفتند و میگویند انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون اقتدای بآباء خود نمیکنیم در آنچه گفتند
بی دلیل و برهان بپذیریم و آنها هم چنین می گفتند در صورتی
بود که حجت بر خدا تمام میشد و آنها را دعوت بحق نمیشد نفعی

دایات



دایات بینات داشتند اما انجماعت انکار میکردند و میگفتند
ما دست از مذهب آباء خود برنمیداریم اما موضوع سخن ما چیز دیگر است
و آن در صورتی است که هرگاه تو خود تفحص کنی و جمیع عوام را
که میبینی که کسی را وصف بفقاهت میکنند و هر چه هم جستجو
تفحص کنی کسی را بر خلاف این بگوید نیابی در این صورت چه علت
دارد که از او نپذیری هر چند که احتمال آنکه از جهالت
یا غرض یا علت دیگر این سخن میگویند هم برود و با وجود این اگر چون
خداوند در این صورت غیر از این حجتی بر تو تمام نکرده
بطلان این سوم تفصیلیه این است در سوال این تکلیف بر تو نیست
و به اعتماد و اطمینان و توکل و توسل در هر حال باید بر خدا
باش و من یتوکل علی الله فهو حسبه چون خداوند
بر خود حتم فرموده هدایت بندگان را ان علینا للهدی
یعنی بر ما است هدایت خلق و البته هدایت خواهد
فرمود و فرموده است الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

یعنی که اینکه مباحثه در علم بکنند هر آینه البته اثبات بشود
بر اهل حق و هدایت خواهیم کرد پس در صورتیکه تو با نیت
خالص طلب علم حق را میکنی و مباحثه و کوشش داری در تعیین
حق واقع را بفهمی و طلب رضای خدا را میکنی و غرض و
مرضی نداری البته خداوند تو را میفهماند و این فرض که ما
مشاهده بالوجدان از هیچ علم نفهمیده مگر اینکه از بعض طلاب بشنوی
یا بلکه از جمیع عوام بشنوی اینها همه محض تأکید بیان و تقویت
همه بود و الا خداوند ما را برای سوخت و عذاب خلق
نکرده اجل از این است در علم الاهی اینقدر پنهان و تاریکی قرار
دهد و البته اسباب و علامات و احتیاط بکند در سبب توفیق و توقف
برای اهل حق و عالم باید قرار خواهد داد و در قرآن است قل
فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین
و در قرآن است فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم
العلم و در قرآن است و کذلک نفصل الآیات و لتستبین سبیل

المجرمین



المجرمین و چند حدیث در تفسیر حجة بالغه وارد شده که آن چیزی است
که بر میدارد پس با وجه جاهل خدا او را میفهماند و علم حاصل میکند همچنانکه
عالم او را بعلم خود میفهماند و میفهمد و استدلال فرموده برآن باینکه
خداوند اکرم و اعدل است از اینکه عذاب کند احدی را بر چیزیکه
و اینکه خداوند عادل است در جزا نمیکند و احتجاج میکند بر خلق
بچیزیکه با ایشان میرساند و میخواهند ایشان او را بچیزی شناسند نه بچیزیکه جاهلند
و لیکن جهل بعضی را راه در رفع عذاب در دنیا و آخرت قائم بحجت هستند
یعنی اگر حجت بر خلق تمام شود دنیا و آخرت باطل و زایل میشود پس
الا همانا ایات و علامات و بینات که برای اینها شخص خواهد بود و بعضی اینها میکند و رد
و بعض عوام شاهد تصدیق او را نکرده باشند بلکه اسباب علامات تصدیق
علم او را کرده باشند یا اگر تصدیق نکرده باشند البته تجربه حال خلق را
داری در چنین کس در محل نظر واقع میشود و مجتهد است در جمیع باب کردش
نباید باین سبب محمود حجتی از امام جنس خود واقع میشود و البته در
سند و ردود بحث و مباحثه و مجادله خواهند برآمد و سؤال و جواب

بسیار خواهش و در این میانه بسیاری از بواطن مکشوف میشود و بعضی
واقع نفس الامر را میفهمد و مخفی و مستتر شده ظاهر میشود و اینها
وساوس شیطانی است در خیال کنیم ما جاهلیم چگونه میفهمیم و ضعیفیم
بجهت گرفته در بعضی فهمها چنانکه ما هم میفهمیم و دیگر تجربه شده
در بعضی جهال است چنان که نکاتی را در این مواقع ملتفت میشوند
در مردمان دانا و زکی اصلا ملتفت نشده‌اند و علت آن شده
جاهلی در مسئله مباحثه و تحقیق مطلب نموده است و فهمیده اما آن دانای
زکی در سایر مواقع مشغول میشود و در این موقع گرفتار دنیای
خود بوده و مباحثه در این باب ننموده و ملتفت مطلب نشده است
یا اینکه اصلا غرض و مرضی از خود داشته و بی انصافی میکند و
کتمان حق مینماید بلکه دیده شده که جاهلی ملتفت نکات و
دقایق علمیه شده است و فحول علما از آن در مانده شده‌اند و اگر موجب
اطناب و تطویل نمیشد مثالی برای این مطالب عرض میکردم و علاوه بر این
در امر جلی است و اختصاص معرفت حق و با طریقه نبود بلکه صنایع

و علوم



و علوم و امور دنیا چه بسیار میشود که جاهل در مسئله رسیدگی نموده امری را فهمیده است
و دیگران که نمیفهمند و عالم در مراتب ذکاوت و فطانت از او در سایر
امور بیشتر است هر چند در نظر ظاهر نظری در این امر هم داشته باشد اما مطلب
نظر سطحی است و دیگران ملتفت نمیشوند و بدیهی است در اکثر امور نظر ظاهر برای
میرزا دیگر از آن که ضعیف و بی قوت است اما عزم بر رفتن است هر چند
ضعیف باشد چون عزم دارد الان که دیگران میروند او هم میرود
و دیگری هر چند در قوت و جلد باشد اما مترددست و عزم بر رفتن ندارد
اینست که او زودتر میرسد ببینیم بسیاری از زوار دوستان اهل بیت ع
مشتاق زیارت ائمه هستند و با وجود عدم تهیه اسباب و خرج و نوع این
موفق میشوند و میروند و میآیند و بسیاری از اغنیا و صاحبان ثروت
هستند در مجالس هم اظهار شدت اشتیاق را مینمایند و کمال عزم بر
رفتن میکنند و امروز و فردا و لیت و لعل میکنند و او محروم
میمانند و علاوه اینست که عزم ثابت راسخی نداشته‌اند و اینها اگر موفق نشده‌اند
والله اگر عزم داشتند چنانکه فرموده‌اند ما ضعف البدن عما قویت

علیه الغرض البته بمطلب میرسیدند و ضعف و فتوری عارض انها
نمیشد و جلیّ است اگر در این مقام و بازی سود و مجاهده و کوشش نموده تا بمطلب
رسیده اند بلکه خطه کنار او با پایان در درست و ضایع نموده اند
و عمر را بتکمیر آنها داده اند مثل جنیف صد ساله یا چهل سال
میکرده در این خیال را در تکمیر و از چه این سیرها و اسباب
مخاطرات عظیمه را بر خود میگذارند و هزار ازین بیهای خود را بر
این کار مینهند تا نتیجه بگیرند چنانکه شنیده ایم در حلب انچه مینویسند
صد سال پیش از این گذشته باشد در درست خلق آنجا پیدا اند و طبله
بعمل اندر و چه بسیار از زحمتها کشیده اند تا افروزند و نتیجه نگرفتند
و چه بسیار در جان خود را بر سر این کار گذارند و هلاک شدند
و در عوض آن فتوری حاصل نشد تا بالاخره نتیجه گرفته لذا اما وقت
از اول در درست نبودیم و بعد هم در آنچه شنیدیم سعی ما نمودیم از
این اسباب ترتیبات به اساس و صرف لهو و لعب کاره
نکند و کجا بتمیم رسیده و بعد از آنها باصیر و جهد و عزم ...

افتند



افتند و باینجا رسیدند و اینها شرط بعزم است در جهد
بدن ضعیف نمیشود از آنچه عزم او برآن قوت گرفته باشد و اینها چنانچه در مقدمات
عرض کردم از فضول معاش و اسباب و اثاثیه هاست و اگر هم بنقص
در او ضایع نه کار ما حاصل نمیشد چنانکه عمر دنیا را که از اول بود
داگر بعد آن و تکرار و تنفر بایم و بلابهم ... و زنده گانی میکردیم
و بهمین جهة در اینها از فضول معاش ما بعد و اساس عیش ما قائم برآن
نبود چه او نه هم اینها را که در مقام بعید قرار داده بود اما امروز که
دنیا و اوقات قائم برآن است و اگر یک آن زمین خالی از وجود
امر حق باشد هر آینه اهلش را فرو میبرد و اگر هم جمعی از علما در جاهای
تعیش میکنند بسبب آن امر حق است در عالم و لو قلیل باشند و حقیقه
سالم عالم بانها است و همه خلق محتاج بانند خواه بفهمند یا نفهمند لذا امر است
در خواهد دست آوردن آنکه راه و اسباب فهم میباید که مبادا است
بیاید شرط باینکه خواسته باشی بفهمی وجه و جهد داشته باشی نه اینکه بقدر
هوس بلکه والعیاذ بالله بسبیل استهزاء و تمسخر آرزو داشته باشی و لعب با مانیکم

ولا اما فی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به این امر منوط
بآرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست هر کس کار بد کند بجزا
داده میشود پس اگر عزم راسخ داشته باشی و جد و جهد البته البته
خداوند ترا براه راست هدایت میفرماید بلکه عرض میکنم خواه عزم
داشته باشی یا نداشته باشی و در مقام طلب برآئی یا نیائی خداوند حق را
بتو میفهماند و حجت را بر تو تمام میکند و بعد از آن اگر راه حق را
بگیری و اگر راه شقاوت و العیاذ بالله بگیری انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا
العمی علی الهدی و در حدیث شریف فرمود حضرت صادق علیه السلام
احدی نیست مگر اینکه کاهی حق براو وارد میشود تا اینکه قلب او را
میشکافد خواه قبول کند آنرا و یا ترک کند و این باین جهت است که خداوند
در کتاب خود میفرماید بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه
فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون یعنی بلکه رمی میکنیم
و میزنیم حق را بر باطل تا بدماغ او برسد پس در این وقت باطل و هدر شود

در آیات



ودر آیات دیگر از آنکه وصف میکنید پس خداوند خودش ابتداء
هدایت میفرماید و محتاج بکمک هم از ما نیست و از ما و تو همین قدر خواسته
که بعد از آنکه هدایت فرمود تسلیم نمائیم و قبول کنیم چنانکه در اخبار
فرمودهاند و خصه لهذه برای خلق ادات معرفت نیست و تعریف بر خداست
و بر خلق لازم است بعد از تعریف قبول نمایند پس مراد از مجاهده
در این شریفه میفرماید الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا مجاهده در اصلاح نفس و با غرض و تصفیه آن است از رسول
خدا که بعد از آنکه از جهادی برگشت فرمود از جهاد اصغر فارغ شدید
برشما باد جهاد اکبر عرض کردند جهاد اکبر چیست فرمود اصلاح نفس
و نیز خداوند میفرماید و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم
وما جعل علیکم فی الدین من حرج الآیه و غرض از همه اینها
در باطن اصلاح نفس است و سعی در بیغرضی تا بمحض اینکه خداوند اظهار
حق را فرمود هم زحمت ادراک آنرا بکشد و هم برایگان و طیب خاطر
بتواند تسلیم نماید خلاصه مطلب این است که بعد از آنکه کسی عزم این امر را

و ما را هم اگر خداوند عالم محتاج بچنین کسی فرموده است البته از حکمت و عدل
و لطف خداوند این است که صدق و کذب او را بما بفهماند و البته
آثار و علامات برای او هست چنانکه بر هر حقی و باطلی بلکه بر هر چیزی
آثار و علاماتی هست ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا
و الحمد لله نور را از هر جا ظاهر شود از ظلمت تمیز داده میشود بحمد الله
سئوال حقوم (؟) در صاحب نورانیت است از باطن ظلمانی تمیز داده میشود
حرف در اینست که ما اغماض نکنیم و چشم پوشی نکنیم و الا اگر
بنای چشم پوشی از آفتاب بود در نفس شخص خلافی میکنند و آن بعهدی (؟)
از خود اوست وضع آفتاب بیغرض دارد و بعد از آنکه طلوع صبح دقیقه (؟)
فرموده است در آخر الزمان دعاة بباطل پیدا میشوند (؟) مفضل
اظهار ریشه نکو و حقیقت فرموده این آفتاب را بین صفحه مبینی (؟)
امرها مثل این آفتاب از سایه شناخته میشود و هر چند در این تعلیقه (؟)
فوق مقامی است که سخنها در آن است ولی بعد از آنکه علامات انبیاء است
و ابواب و سبیل بودیت (؟) انشاء الله البته این فرمایش در باب علامات



جاری میشود و اگر چه علما از خود هیچ نورانیتی ندارند نورانیت آل محمد
علیهم السلام پرتو افکن بر وجه و زبان و دست و اعضا و جوارح ایشان
خواهد بود و شبهه نیست باز تصور کنید نوع علما را مثل یکی از آنها میگوید
من از احکام شرع و اصول و فروع دین هر چه از آل محمد علیهم السلام دیدم
و فهمیدم میدانم و هر چه نفهمیدم و ندیدم نمیدانم و لا حول و لا قوة الا بالله و با
هر شانی و جلالتی که در علم دارد انکسار و انکشافی از اقرار بجهل
خود دارد اما دیگری میگوید ما قواعد عقلیه داریم که از آنها میتوانیم
استنباط احکام بکنیم بلکه روایات ادبیه که رسیده است و در اظهار استغنا
از اخبار آل محمد علیهم السلام میکند و بسیاری از اخبار را با بودن اسباب
صحیح ظهور تضعیف میکند و بعضی را بجهت اعتقاد خود از اعداد (؟)
آنها را ترک میکند و بقواعد خود میگیرد و در اصول دین انحاء
عقول خود رسیده اند و بصرف ادله عقلیه کلامیه قناعت دارد
بلکه توصیف حکمت را میکند در علم بحقیقت اشیاء است خواه موافق با شرع
باشد یا نباشد و کمتر از این قبیل در همه دلیل انقطاع او از آل محمد است

و استعداد او برای خودش پس ببینید در احوال این شخص تبعیت
ائمه علیهم السلام نموده است یا از رجالی که میگویید فرق در دول حدیث و
فرمایش ایشان را هیچ نفهمیدم پس باید اینها سؤال است و اگر عمدی از طرف
خود شخص بر شما مشتبه نباشد ابدا اشتباه نمیشود و وثاقت و امانت بلکه دیانت
و عدالت شخص بسهولت معلوم میشود ولی اغلب مردم نمیخواهند بفهمند
بچشم کینه و عداوت نظر میکنند بمقتضای آنکه گفته اند و عین
الرضا عن کل عیب کلیلة ولکن عین السخط تبدی
المساویا و بهتر از این را در فارسی گفته اند چشم بداندیش
که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر عمدا خود را مشتبه میکنند و
سعی میکنند بر دیگران هم مشتبه کنند و الحمد لله از توفیق خدا ما هشیار
باشیم و گول شیطان را نخوریم و این مطلب تمام شد ان شاء الله و غرض
هم این بود با اختصار بیان کرده باشیم اینها است و پیش از این تفصیل
نمیدهیم و بعضی از جزئیات صفت علما و رواة اخبار را منظور
نظر است رسم میکنیم و در میکنیم و چون کلام مراد ما در جواب

سائل



سائلی متعرض از این بیانات باشند و علما روی سخن با عوام است این است
و چندان نتیجه ندارد و عرض کنم البته یک کسی را در نظر دارند که از اقسام علوم را
در مقدمه موقوف علیه است باید داشته باشد مانند علم لغت و صرف و نحو و معانی
و بیان و علم رجال و اخبار و درایه و علم اصول فقه تا نتیجه بگیرد
زیرا که دانستن و دارا بودن این علوم البته موقوف بر این است که شخص
ناظر عالم باین علوم باشد و اگر خود او عالم نباشد دیگری موقوف عالم نظر
خواهد بود است و شاید در مقام علمی متعرض از موقوفات هم باشد
و برای خود او میسر باشد احکام شرعیه را از ادله تفصیلیه استخراج نماید
و اگر شخص عالم باین علوم نباشد از این جهت موقوف صاحب نبوده او
متعذر است و این است در اقتصار بر اطلاق و احوال ما هم که باید ایرادی
عامه مکلفین را از حد استضعاف بالاتر رفته باشند امکان
داشته باشد که از آن راهها موقوف حاصل کنند و اولی این است که بعضی
از بیانات آن بزرگوار و آله اطهار هم آمده در بعضی از رسائل که
نوشته اند در این مقام عرض کنم زیرا که روی سخن با اخوان است اعتقاد

چنین صح

داعیه دلبستگی و حقیقت داشته و استقامت در زبانشان دارند و
چندان محتاج ببسط کلام نیست بعد از فرمایشات شیخنا المقیم خلد جسمه
در رساله در جواب مرحوم مبرور میرزا عبد الجواد ولیانی رحمه الله
مرقوم داشته‌اند نوشته‌اند و اگرچه عربی است و لکن ما ترجمه آنرا مینویسیم که نفع
آن عام باشد بعد از آنکه سؤال میکند در محق از مبطل چگونه شناخته
میشود با قیام احتمال حقیت و بطلان در هر یک ازین دو و علامت
واضح در کشف از صدق او کدام چیست تا آخر آنچه عرض کرده
در جواب فرموده‌اند بدانکه خدای سبحانه بر هر حقی حقیقتی قرار داده
و بر هر صوابی نوری چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده پس شبهه
نیست که حقیت جنس است یعنی صاحب حقیقت و نورانیت است اما باطل که
حقیقت ندارد و این آیه و برهانی نیست در حقیت او زایل است و علامت
آن آنرا فرا گرفته چه آنکه باطل از ظلمت است و رجوعش بظلمت و
تحقیق در خدای سبحانه شیء را برای حق و باطل قرار داده است پس فرموده
مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء

توتی



تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال
للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار و بعد فرموده و وعده
خدا حق است و قول او صدق یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و یضل الله الظالمین
و یفعل الله ما یشاء و ترجمه آیات این است در مضمون مثل کلمه طیبه
مثل شجره طیبه است که ریشه آن ثابت است و شاخ آن در آسمان و ثمر
خود را هر وقتی باذن پروردگار خودش میدهد و خدا میزند امثال را برای
مردم شاید متذکر شوند و مثل کلمه خبیثه مثل شجره خبیثه است که
در از بالای زمین قطع شده و برای آن قراری در زمین نیست و بعد
وعده فرموده و وعده خدا حق است و قول او صدق و خدا
تثبیت میکند کسانیرا که ایمان آورده‌اند بقول ثابت در حیوة
دنیا و در آخرت و ظالمین را گمراه میکند و خدا هر چه بخواهد
میکند و همچنین باز خدای سبحانه فرموده انزل من السماء ماء فسالت

اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون
علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک
یضرب الله الحق والباطل اما الزبد فیذهب جفاء و
اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب الله الامثال
یعنی نازل فرمود از آسمان آب را پس روان شد آبها در رودها
بقدر خود پس برداشت سیل کف برآمده را و از آنچه میدمند بر آن در
آتش جهة طلب زینت یا متاعی از فلزات نیز کفی مثل کف آب
از آن بالا میاید همچنین خداوند مثل میزند برای حق و باطل
اما زبد در مثل باطل است پس میرود و مرتفع میشود اما آنچه نفع میدهد
بمردم پس میماند در زمین این چنین میزند خداوند امثال را
[illegible] پس حق و باطل شبیه نمیشوند بعد از قول خدا که ان
الله لا یصلح عمل المفسدین بدرستیکه خداوند اصلاح نمیکند
عمل مفسدین را و بعد از او بل نقذف بالحق علی الباطل
فیدمغه فاذا هو زاهق یعنی بلکه رمی میکنیم بحق بر باطل
نابود



نابود میکند آن را پس در این هنگام آنرا هلاک میکند و قول خدا تعالی جاء
الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا در بطور عموم
فرموده یعنی حق آمد و باطل را هلاک کرد بدرستیکه باطل هلاک است و فرموده است
ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین لیحق
الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون یعنی خداوند اراده دارد
در حق احقاق نمودن بکلمات خود و عقبه کافرین را قطع نمودن تا ثابت گرداند حق
گوید در لفظ مضارع در یرید و یقطع محتمل است در جهة استمرار یا [illegible]
چنین میکند چنانکه آیه جاء الحق وزهق الباطل هم بلفظ ماضی
شعور بهمین معنی است و محتمل است در خبر از اوقات ظهور حضرت حجة
و غلبه حق باشد و انقطاع باطل چنانکه در آیات دیگر صریح در ظهور
آنحضرت است فرموده شریفه وعد الله الذین امنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الایه و آیه
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الایه
و آنچه در این مقام منظور از استدلال بعمل آمد اینست که استمرار است [illegible]

خداوند از حیث حجة و برهان احقاق حق و ابطال باطل را بر همه
و میفرماید ولتستبین سبیل المجرمین اهل باطل بحجت باطل هر کس خصوص حق قوت
ظهور است چنانکه میفرماید آنچه خداوند در فریضه فرموده پس این بر تو کلمات
در امر مشتبه نماند و باطل مفتضح میشود لذا حق له و بطلان او ظاهر
میشود و خداوند عمل ایشان را اصلاح نمیفرماید پس بالفرض اگر مردی
ادعای امری را نمود و مفتضح نشد و خداوند امر او را تقویت فرمود
پس او حق است و شکی در آن نیست و ریبی عارض آن نمیشود بعد
میفرماید سوالی که اهم است در اراده دارم در عطا کنم حتی باب از علم را
از آن هزار باب دیگر گشوده شود و بان اصلاح شود امر دین و دنیا
و دولت و کسیرا که او یافته ضرر نمیرساند باو و کسیرا که فاقد شد
و کسیرا که او فاقد شد منتفع نمیشود از هر چه بیابد و تعیین در میان حق
تغییر این باب خاص نمیشود بلکه بتعیین غیر از این نیست و بر آن است ایشان
عالم و اساس دین بنا شده پس اکنون رکن کنش آنچه را در اراده داری
در خصوص آنچه میگوییم ولکن بر وجه اختصار در اقتصار ذکر میکنیم بآنکه



انسان مرکب از دو جهت است جهت نور و جهت ظلمت و حق و باطل و
خیر و شر و هر یکی از این دو جهت حادث است و محتاج بمدد و فانی شدن
خود نیست و مدد نور از جنس خود آن است و بان قوت میگیرد و مدد
ظلمت از جنس خود آن است و بان قوت میگیرد و اگر امداد نور را یا ظلمت
نکنند ضعیف میشود تا فانی شود و اگر امداد ظلمت را بنور نکنند ضعیف
میشود تا فانی شود و هر انسانی مرکب از این دو جهت است پس مؤمنون
غالب بر ایشان نور است و مدد ایشان نور است و غذای روحانی ایشان
نور است و بنور قوت میگیرند و کافرون غالب بر ایشان ظلمت است
و مدد ایشان ظلمت است و غذای روحانی ایشان ظلمت است و بظلمت قوت
میگیرند و اگر حق خالص از خلط و لطخ بود حق و باطل بر صاحبان
عقل مخفی نمیماند بجهت اینکه بر اهل حق حقیقت است و بر هر صوابی نوری است
و بر هر باطلی ظلمتی است و لکن بعضی از حق لطخ از باطل گرفته
و بعضی از باطل لطخ و خلط از حق گرفته پس این با آن و آن با این
مشتبه شده و کل لطخ امر عرضی است و زایل میشود و اگر در این باب

قسر و قهر و اکراه لازم می‌آید و آن لغو است زیرا که مناط با اختیار است
و آن محال است در حکمت و ناچار باید هر چیزی با صبر و جوهر خود
برگردد و خدای سبحانه باین وعده فرموده است در کتاب مجید خود فرموده
لیمیز الله الخبیث من الطیب یعنی تا اینکه جدا کند خداوند خبیث را
از طیب و فرموده است ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی نبوده است خداوند و اگذارد
مؤمنین را بر آن حال که شما هستید تا اینکه جدا کند خبیث را از طیب
و فرموده است کما بدأکم تعودون یعنی همچنانکه اول شما را گرفته بهمان
بر میگردید و الخبیثات للخبیثین و الطیبات للطیبین و از
این جهت است در شوق استمداد از نور میکند و ظلمت عرض محتاج بمدد
ظلمانی است در دو شوق یافت نمیشود پس عرض ضعیف میشود بسبب ضدیت
مدد نورانی تا اینکه برطرف و مرتفع شود و گاه استمداد از ظلمت میکند
و نور عرض محتاج بمدد نورانی است و در گاه یافت نمیشود پس ضعیف
میشود عرض نورانی بسبب ضدیت مدد ظلمانی در برگاه و زائل شده
تا اینکه



تا اینکه برطرف شود پس ابدا ممکن نیست در عرض منافی با ذات دوام کند
و ناچار زائل میشود و از این جهت خدای سبحانه فرموده است اما الزبد فیذهب
جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب
الله الامثال پس ناچار است هر لطیفه زائل شود و بعنصر و جوهر
خود برگردد بجهت اینکه ممکن نیست در بدون مدد ملک خود باقی بماند
و بجهت اینکه دیده شده خورده خوراک بمدد ملک خود قوت میگیرد پس
قوه داخل آن قوی میشود و اعراض و امراض را که ملایم از خود
دفع میکند و باقی نمیماند یا اینکه اصلاح صاحب اعراض را دفع میکند
ملایم و خوش ظاهر میشود و اینست قول خداوند تعالی الله
ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین
کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی خدا است ولی آنکسانی که ایمان آوردند بیرون
می‌آورد ایشان را از ظلمات بسوی نور و کسانیکه کافر شدند اولیای
ایشان طاغوت است بیرون می‌آورند ایشان را از نور بسوی ظلمات

پس مؤمن بیرون می‌آید از ظلمات ذنوب بسوی نور طاعت و کافر بیرون می‌آید از نور طاعت
بسوی ظلمت معصیت لامحاله پس باید حقیقة هر چیزی را از حق و باطل
باید ظاهر شود هر چه باشد و بهره جابری دارایه است و وجه حکمت در این
و وجه دیگر آنست که خدای سبحانه چون نبود و الابصار خداوندی او را
درک نمیکرد و خواطر و افکار با وادی ظلمانی و مقدسات خلقوا
برای معرفت خلق و همه بود در قوام معاش و نظام معاد
بمعرفت بود و ممکن نبود خلق را که تحصیل معرفت را از خدای
تعالی نمایند این است که واجب فرمود در حکمت خود که برگزیند از جنس
ایشان جماعتی را و بسوی ایشان وحی کند و تعلیم کند بایشان کتاب
و حکمت را تا اینکه برسانند بخلق او و هدایت نمایند ایشان را بسوی
او و اینکه قرار دهد برای برگزیدگان حجتی علامتی در بیان ثابت شدند
لامحاله پس اگر واضح نشود باید بر خلق بطلان امر بعضی از اوصیا که
بکذب دعوی میکنند او از نزد خدا اختیار شده لازم است انبیاء که حکم
میشود می حق از باطل شناخته نمیشود و تعریف مستحق نمیشود و در

تعریف



تعریف مستحق نشده عبادتی که غایت خلق خلق است مستحق نمیشود و همین عبادت
متحقق نمیشود خلقت لغو و عبث میشود با اینکه اگر عبادت متحقق نشده جمیع عالم
خراب میشود بجهت آنچه شناخته شد از غایت بهلاکش معدوم است در دوام
ضعیف اینکه ادعا در نظر گرفته میشود از روی صاحب غایت است
و ظاهر نشدن غایت در او دلیل عدم احتواء آن است در اول یا
عدم کمال خلق است و در این صورت بوار خلق ظاهر بود پس واجب
شد در حکمت در احقاق حق فرماید و ابطال باطل پس آنچه را
در احقاق نفرماید آن باطل است و آنچه را در ابطال نفرماید
آن حق است بجهت اینکه خدای سبحانه ترک نمیفرماید لطف را در نظام عالم
با آن است و اساس عیش بندگان در برهان است و آیه است تقریر حق و شبهت
و در باب انبیاء نیز چنین است بجهت اینکه هر چیزی دلیلی برای او است
و برهان برای چیزی است و آیت تعریف چیزی است و زبان بیان کننده
حقیقة چیزی است و آیت بر چیزی و حجة از جانب خدا بر چیزی روشن
بر چیزی و کاشف از چیزی و عبرت برای چیزی و موعظه برای چیزی

دو صنعه برای چیزی پس مرام در ظاهر نغو ایرضه افتد فاخ نور او صنعه صح
صالحی نور اخنه اغراد با طرح خوا هد بود و حجه خدا و نه بر حجه
اراده و فهم و حجه بر آن بای قائم نیست و خدای سبحانه فرموده است
افرایتم النشاة الاولی فلولا تذکرون و فرموده سنریهم
ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم و فرموده اولم ینظروا فی
ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء
وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث
بعده یؤمنون و غیر اینها از آیات همه دلیلان است بر چیز
ایت و علامت چیز دیگر است پس شبهه نیست در این باب که او را
و لدع بغوبه و حق سب طبع و بزین بعاطبع نیست و بر حقیقت
حقیقت است و بر او صواب بود است پس هر چه در عالم کامتنا ماکان باشد
لم یخ رف دان در و نماد دار کهیف است طاهر نمود که
حق است که صالح و سایل آنهی است در او امیکند انچه را در براو حمل
شده از امر خدا و نه بگانه و نهی او و موعظه او و حکمت او و علم او

دو چیز را



و واجب است تصدیق او و خدا انذار و راه ما مرقبت است و بر او است
حجه بالغه پس اگر بخواهد همه را هدایت میفرماید بعضی شراب سیده واه
بیان عام است و برای هر کسی بر حسب او بیان میشود و بعضی اینها است
بیان و حجتی نیست مگر به بیان پس این ان الطلب است که اراده کنیم
است که بیان نماید اگر بیان بگیری و در هر چیزی حجتی کنی خواهی یافت
خواهی یافت بیان در ظلمات بر و بحر و خدا و نه بر آنچه میگوییم و کیری است
عرض میکنیم تا این اثبات نوع و لیس تبدیل بود بر حجه تکمیل آن
فرموده لذ بعد فهم لذ و اما کیفیت الطلب خدای سبحانه با طلا
پس وقف بر یک صد و نوع خاص نیست و این است و جز این نیست
در بعضه است الطلب بهر نحو باشد پس بعضی لذان اکنام ابنا است
طا هر شود از او انچه فی نفس امر ثابت جازم قطعی است از حق ثابت
سابق پس هرگاه چنین باشد کفایت در طلب او میکند و محتاج نبود
تر از این نیست مثل آنکه ادعا بکند این شخص مرد صحیح خدا را و
مردم را بشرک بخواند یا انکار کند نبوت نبی ثابت را در نبوت او

معلوم است یا امامت امامی از ائمه علیهم السلام را یا انکار کند چیزی را از ضروریات
شرع که ثابت و بدیهیات معروفه بود و نزد همه اینها بطلان او ظاهر
میشود و واجب نیست در حکمت که سایر مفاسد را از او قطع نماید
بجهت اینکه دنیا متاع است یعنی منفعت زایله فانیه است و ممکن است که خدا
بکفار نیز بهره دهد و خدای سبحانه فرموده است ولولا ان یکون الناس
امة واحدة الآیة و حاصلش این است که اگر نه اینکه همه امة واحده
میشدند انواع نعم دنیا را بر کفار جمع میکردیم پس مانع نیست که بسیاری
نعمتها را از مدعی مبطل قطع ننماید و بطلان در خلاف ضروریات
دین ثابت سابق نزد همه بطلان او محقق است و بعضی از آنها آن است
که ظاهر میشود از او در اعمالش چیزی که لایق ادعای او نیست
از ارتکاب فواحش و کارهای قبیحه که نالایق با امر خدا
است تا آنکه عقول سلیمه میفهمند و بعضی از آنها آن است
که ظاهر میشود از احوال او آنچه سزاوار نیست از غلبه حرص و شهوت
و حب ریاست و کبر و عجب و فخر و غیر اینها از آنچه عقول سلیمه قبح آنها را

میفهمند



میفهمند و بعضی از آنها آن است که ظاهر میشود در صفات نفسانیه
او چیزهائی که لایق منصب او نیست از جهالت و بلاهت و سفاهت
و جنون و عدم تمیز بوده از کلام او و از کارهای که او دعوت داند
امر را بدیع حجة و بعضی از آنها آن است که ظاهر میشود از او در ظاهر شکل
او فزونی که شایسته نیست و طعن در نسبش و قبح حسبش و زاید الخلقه بودن
یا ناقص الخلقه بودن و غیر اینها و بعضی از آنها آن است که ظاهر میشود
در اخلاق او از زشتی خلق او و غلظت قلب او [illegible]
بمعنی سوء خلق است و پستی طبع او و خست نفس او و غیر اینها و
بعضی از آنها آن است که اگر برابر حق ایستادگی کند ظاهر میشود
چنانکه از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که نیست باطلی که در
برابر حق بایستد مگر اینکه حق بر باطل غالب میشود و این است
قول خداوند بل نقذف بالحق علی الباطل پس از جمله
از این صفات و امثال اینها حاصل میشود در او نشانهای جهت
و بر شکه خدای سبحانه بر تمیز [illegible] کسی را [illegible] و اختیار

نمیکند او را و لکن شرط نیست که این نواب او را از او قطع کند چه
آنچه گذشت بلکه ممکن است بعد از ظهور سلطان در بر دست او سحر
و بعضی امور شبیه معجزه و خارق عادات ظاهر شود زیرا که بعد از آنکه
سلطان ظهور را نیز منافی حکمت نیست بلکه منع نمودن از آنها
منافی جود عام در حکمت شده و از اینجا پس لازم است و هر که
خدا بس نه اسلیم و دولت از جمله صفات قلب و سهل نیست
نیست او را آنچه را خواسته او را هدایت بفرماید و این سلطان را باید
بشناسد بلکه واجب است در حکمت که در سوق سلطان یا ظهورا
برای هر کس بفرماید تا آنکه تمام شود حجت خداوند بر او چنانکه در وجود
حضرت صاحب الزمان نیست امری که اینکه بتحقیق در وارد شده
حق بر او تا اینکه قلب او را بکار خواه قبول کند اگر و تارک
کند بعد خواهد این امر را بل نقذف بالحق على الباطل
فیدمغه الآیه تا آخر پس بودیم اینجا از منبع سخن
ما فی الجمله خارج است و تفصیل نمیدهیم و این بیانات و صفات



در جواب مراتب ما بیان فرمود اگرچه در خصوص وقت فقها و رواة
اخبار نبود ولکن چون بیان عام است و در هر کس از جانب
خداوند حجت بر خلق میشود جاری است از آنکه ذکر کردیم در نفع آنها
در هر سوق عموم داشته باشد و چنانکه حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه
روایت میفرماید در فرموده اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله
ومن خلفائک قال الذین یأتون من بعدی یروون
حدیثی وسنتی و نیز امام عصر صلوات الله علیه و عجل الله فرجه
میفرماید اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الى رواة
حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله پس رواة
اخبار را خلیفه و حجت از جانب خود بر خلق مقرر فرمود البته که
حجت و خلیفه از جانب ایشان است و دارای این شروط در بولی که
اثم فرمودیم باید باشند پس مسلم ممکن نیست در خلاف آنچه از دین اسلام
ثابت شده و بالضروره دانسته اند بگویند و هیچ نشود مانند دعاوی
اهل بدعت این زمان در بعد از خاتم انبیاء ادعای نبوت

میکنند و بعد از قرآن کتاب دیگر می‌آورند و شرع دیگر و بهم مینافی
ضرورت اسلام است و اگر بالفرض این دعوی حق باشد لازم آن
این است که دین اسلام والعیاذ بالله باطل باشد و بطلان این سخن
بدیهی است و همچنین اگر راوی حدیث خاص عادل نبود اگر چیزی باشد
اول چیزی در بر او وارد می‌آید این است که فاسق فاجر باشد و بدیهی است
در روایت حدیث را از شخص ثقه امین عادل میتوان پذیرفت
و اگر فاسق باشد البته باید تبیین از خبر او کرد و خدا فرموده ان
جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و همچنین اخلاق و احوال قبیحه
دلیلی بدیهی است که کسی را امام و حجت خدا قرار داده و پیغمبر
خلیفه خود کرده اگر متصف باین اخلاق باشد پس نهی بایستی
این اخلاق را کسب نمایم و اینهم بدیهی البطلان است و پیغمبر فرمود
(ص) بعثت بمکارم الاخلاق و بعثت لاتمم
مکارم الاخلاق پس چگونه به حجت نسبت دهد در جانب
این اخلاق باشد پس این سخن معقول نیست و اما برای بودن از

الهام



جهالت و بلاهت و سفاهت و جنون هم در حجت شبهه نیست و چرا
برای تکمیل عقول خلایق آورده اند پس چگونه میشود حجت از جانب
ایشان سفیه و دیوانه یا ابله باشد و همچنین عاجز بودن از تکلیف و
تکمیل دعوت و ابلاغ حجت بدیهی است که هرگاه ایشان بتکلیف میشود
و اگر عاجز از تکلیف است معذور و ممنوع خواهد بود و نصب نمودن
او لغو است و اما اگر در نسبش عیبی باشد یا زاید الخلقه و ناقص
الخلقه باشد هم بدیهی است که نتیجه در نطفه اش شرک شیطان
مناسب دعوت بسوی رحمن نیست و اما اگر گرفتار سوء خلق
باشد هم مسلم عامه مردم و خاص کسی نیکه شایسته نقایص
دارند باید اصلاح شود با سوء خلق این راوی و با حلم او تاب
نیاورند و با او صبر نکنند و از او بیا موزند و خدا او را برسول
خود فرموده لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک یعنی اگر بدخلق باشی از گرد تو متفرق شوند پس
جایی که پیغمبر با این کمالات معنویه و صوریه و مکارم اخلاق

اگر سوء ظنی داشته باشی محروم از کردار او متوقف نمیشه چه خواه بود اگر
در روایات اخبار دیگر که هیچیک از آن کلمات را انداز نشده و نفعه که
سوء ظنی هم داشته باشند خلاصه اینهم برهانی است و اما اگر در
برابر حق ایستاده باشد دیگر جای حرف را دارد و همه محجوب منقوبند
برای دعوت بسوی حق اینکه در برابر حق ایستاده و معاندانه میکنند
پس چگونه میتوان از او پذیرفت خلاصه غرض اینست که در این جهات
واضح قرار نفی فرموده و نبودن یکی از اینها را دلیل بطلان
امر دعوی شمرده اند مخصوص بکلینی نیست بلکه در خود
روایات اخبار هم جاری میشود و اخبار در صفت فقهاء و علماء
بسیار است بعضی از آنها نقل میشود پس در کتاب المبین
از حضرت ابا عبدالله نقل شده است در حدیث شریف فقیه آنکس است
که زاهد در دنیا باشد و راغب در آخرت و متمسک بسنت پیغمبر باشد
و حضرت ابوالحسن فرمود از علامات فقه حلم است و علم و صمت است
صمت بابی از ابواب حکمت است و کسب محبت میکند و دلیل بر هر

خیر است



خیر است و از حضرت ابی جعفر از امیرالمؤمنین علیهما السلام فقیه آنست
که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و ایمن نکند از عذاب خدا
و رخصت ندهد ایشان را در معصیت خدا و ترک نکند قرآن را
از باب رغبت از آن بسوی غیر آن آگاه باشید در خیری نیست در
علمی که در آن تفهم نباشد آگاه باشید در خیری نیست در قرائتی
که در آن تدبر نباشد آگاه باشید در خیری نیست در عبادتی که
در آن تفقه نباشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در علماء این امت که دو
مردیکه خدا او را علم داده پس طلب نموده بآن وجه خدا را و
دار آخرت را و آنکه بذل بر مردم نموده و دیگری گرفته بآن علم را و خریده
بآن ثمن قلیل را پس این استغفار میکنند برای او [illegible] در دریاها و [illegible]
بحر و بر و مرغ در آسمان و [illegible] میکنند بر خدا او در [illegible] که
سید شریفی است و مردی است که خدا او را علم داده پس
بخل کرده بآن بر بندگان خدا و گرفته است آن علم را و خریده
است بآن ثمن قلیل را پس اینچنین کسی است که میشود در روز قیامت بلجامی از آتش

تا آخر حدیث و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند بداود علیه السلام
وحی فرمود که قرار مده میان من و خود عالم را که مفتون بدنیا
باشد پس منع کند ترا از طریق محبت من بدرستیکه این جماعت قطاع
طریق بندگان از منند که قصد مرا دارند بدرستیکه ادنی چیزیکه
من نسبت بایشان بکنم این است که حلاوت مناجات خود را از
دلهای ایشان نزع میکنم و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که علما دو مرتبه اند
مردی عالمی است که بعلم خود میگیرد پس این ناجی است و عالمی است
که علم خود را ترک کرده پس او هالک است و بدرستیکه اهل جهنم
متاذی میشوند از بوی عالمی که تارک علم خود باشد تا آخر حدیث
و نیز آنحضرت فرمود که هر که مرد از اهل دنیا پشت سر اقطع کنند
مردیکه علیم اللسان است و فاسق و مردیکه جاهل متقلب است
و ناسک یعنی عابد پس او مانع میکند بیان خود از فسق
و گوالی بعبادت خود از جهلش پس بپرهیزید از فاسق از علماء
و از جاهل از متعبدین که این جماعت فتنه هر مفتونند



و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هلاک امت من بر دست
هر منافق علیم اللسان است و نیز از آنحضرت است که هرگاه دیدید
عالم را که محب دنیاست پس متهم کنید او را بر دین خود زیرا که هر
محبی حفظ میکند آنچه را که دوست میدارد و بر آن حریص است
و از آنحضرت است در قول خدا عزوجل الشعراء یتبعهم
الغاوون فرمود آیا هیچ شاعری را دیده که احدی متابعت
او بکند این است و جز این نیست که ایشان قومی هستند که
تفقه برای غیر دین خدا کرده‌اند پس گمراه شده‌اند و گمراه کرده‌اند
و از حضرت صادق علیه السلام است که بشناسید منازل شیعه ما را بقدر آنکه
نیکو از ما روایت میکنند یعنی از روی درایت و علم پس فرمود ما
نمی‌شمریم فقیه از شما کسی را فقیه تا آنکه محدث باشد پس عرض کرد
که آیا مؤمن محدث میشود فرمود یعنی مفهم و مفهم محدث است
و نیز فرمود که دروغ گفته است کسیکه گمان کند که ما را میشناسد
یعنی دوست ما است و مطیع ما و او متمسک بعروه غیر ما باشد و از غیر ما بجوید

نقل شده که گفت حضرت ابوالحسن علیه السلام در زندان بود و بمن نوشت واما
آنچه ذکر کردی یا علی در ازکه بگیری معالم دین خود را مگیر معالم دین
خود را از غیر شیعیان ما زیرا که ایشان در خیانت کنند خدا و رسول او را و خیانت
کنند امانات خود را بدرستیکه ایشان قبول امانت کتاب
خدای جل و علا را نمودند پس آنرا تحریف و تبدیل کردند پس
بر ایشان باد لعنت خدا و لعنت رسول او و لعنت ملائکه او و لعنت
آبای کرام بررة من و لعنت خود من و لعنت شیعیان من تا روز قیامت و
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شبی شنیدم که هر دعائی
میخوانند لا اله الا الله را از یقین بود شکی و از اخلاص بود ریائی
و از تواضع بود تکبری و از نصیحت بود عداوتی و از زهد بود
رغبتی و توبه بکنید یعنی بگوید که لا اله الا الله را از کبر بتواضع
و از ریا باخلاص و از شک بیقین و از رغبت بزهد و از
عداوت بنصیحت و از آنحضرت است هر که طلب کند علم را
و غرض از آن باید مگر آنکه زیاد کند در نفس خود ذلت را

ودر میان



و در میان مردم تواضع را و از خدا ترس را و در دین اجتهاد و
کوشش را و این آنکسی است که منتفع میشود بعلم خود پس باید تعلیم کرد
آنرا و هر که طلب کند علم را برای دنیا و منزلت نزد مردم و رفعت شأن
نزد سلطان نمیرسد از آن بهره مگر آنکه زیاد میکند در نفس خود
عظمت را و بر مردم استطاله و غلبه را و بخدا مغرور شدن را و از
دین مرتفع شدن را پس این آنکسی است که منتفع بعلم نمیشود پس
باید باز ایستد و بس کند از حجت بر نفس خود و ندامت و خزی
در روز قیامت و علی علیه السلام فرمود طلبه علم سه صنفند آگاه باشید پس
بشناسید ایشان را بصفات و اعیان ایشان صنفی از ایشان تعلیم میگیرند
علم را برای مماراة و مجادله و صنفی از ایشان تعلیم میگیرند برای
ترفع و خدعه و مکر و صنفی از ایشان تعلیم میگیرند برای فقه و عقل
پس صاحب مراء و جدال کسیست که می بینی او را در اذیت کننده
و جدل با مردم میکند و در مجالسیکه سخن میگویند تخشع را از حال
خود مینماید و خالی از ورع است پس بکوبد خداوند سینه و پشت

و کور اورا و قطع کند از او عمر او را و اما حدیث ترفع دیگر
پس بلندی بر اشباه از اشکال خود بجوید و تواضع برای اغنیا میکند
از جهت ایشان پس حلوای اغنیا را بهضم میبرد و دین خود را
میشکند پس کور کند خداوند از این شخص چشم او را و قطع کند از
آثار علما اثر او را و اما حدیث فقه و عقل صاحب او را در حال
گناه و حزن است بتحقیق در بر خواسته شب را در تاریکی و در برکشیده
در کلاه خود بعبادت در حالی که عبادت میپوشند ایشان متحیر و در اکثر شده
عمل میکند با خشیت و خوف و دو حذر از هر کسی بجز از هر ثقه
از اخوان خود پس خداوند محکم کند از او ارکان او را
و در روز قیامت عطا فرماید امان او را و در خصوص حدیث دیگر هم فرمود
بر حذر باشید از این جماعت دوستان در طلب ریاست میگشتند
پس بگذار قسم در نفی عقب بر دو چیز نمیکند مگر اینکه هلاک
میشود و هلاک میکند و فرمود ای گروه جوانان بپرهیزید از جمله
دنیوی عقب دوستان بگذارید این را تا اذناب شوید یعنی

عقب



عقب بیفتید تا اذناب شوید و فرمود حذر کنید از ریاست در طلب
نمیکند او احدی مگر اینکه هلاک میشود پس عرض کردم جعلت فداک
بتحقیق هلاک شده‌ایم در این مقام زیرا که احدی از ما نیست مگر اینکه
دوست میدارد در ذکر کرده شود و قصد کرده شود و از او بگیرند پس فرمود
آنجا که تو رفتی نیست جز این است که نصب کنی مردی را سوای
حجت پس تصدیق کنی او را در هر چه بگوید و بخوانی مردم را بقول او
عرض میکنیم غرض آنست که ریاست مذمومه آنست که غیر برای
خدا باید و خود را از این خلق بشمرد و اما کسیکه همه قصد او ابلاغ
احکام آل محمد علیهم السلام بخلق باشد و ریاست برای خود نمیخواهد هرچند
در ضمن حاصل کند این ریاست مذمومه نیست و در اخبار سابقه
در نقش کردیم شرح این معنی گذشت و از حضرت ابا عبدالله علیه السلام
سؤال شد از دو نفر از اصحاب ما که میان ایشان در بین ایشان منازعتی است
در دین یا میراث پس محاکمه کنند بسوی سلطان و بسوی قاضیان
آیا این حلال است فرمود هر که محاکمه کند بسوی ایشان در حق یا باطل

پس این نیست و جز این نیست در محاکمه بسوی طاغوت که هر چه را
حکم کند برای او پس این نیست و جز این نیست در سحت است میگیرد
و اگرچه حق ثابت او باشد بجهت اینکه بحکم طاغوت گرفته و حال
اینکه خداوند امر فرموده که کافر باشند باو خدای تعالی میفرماید
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا
ان یکفروا به عرض کردم پس چه بکنند فرمود نظر میکنند
بسوی کسیکه از شما باشد یعنی شیعه باشد از کسانیکه روایت کرده‌اند
حدیث ما را و نظر در حلال و حرام ما کرده و احکام ما را
شناخته پس باید راضی شوند باو در حکم باشد زیرا که من او را حاکم
بر شما قرار داده‌ام پس هرگاه بحکم ما حکم کرد پس قبول نکرد
از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده
و بر ما رد کرده و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا است و آن در حد
شرک بخدا است خلاصه از این قبیل اخبار در صفات علما
از آنها ظاهر است بیانات و در فصل الخطاب و کتاب الجلی



بسیاری از آنها جمع شده است خواسته باشی بآنجاها رجوع کن و مقصود
آن است در عالمیکه پیروی او میکنی باید دارای این صفات باشد و چون که
بر خود تو میسر باشد در رسیدن و درست آوردن و معرفت او برای تو
البته اولی است والا در واسطه بمعرض و در معرض و زیرک و هشیار
باید دست بیاوری و از عهده برآید و بقول و تمیز او اطمینان
و اعتقاد داشته باشی تا بمطلب برسی و هر چند وساوس شیطانی
و احتمال اشتباه در غالب نمیگذارد در انسان یقین کامل حاصل
نماید و البته حق دارد زیرا که از بواطن خلق بی خبر هستیم و
محتمل است در کسی بنفاق و ریا و سمعه امر را بر ما مشتبه کند چنانکه
بکرات دیده شده ولی آنچه تکلیف ما و تو است این است در اول کار کمال سعی
و کوشش را در بعرض خود نمائیم و بعد از آن بحکم انصاف و دیانت
نظر کنیم و طلب خیر از خداوند نمائیم پس در این هنگام اگر
بالفرض اشتباه هم بکنیم بر خدا است در رفع اشتباه را بفرماید و تو را
بجهة راست هدایت کند زیرا که با کمال تاکید فرموده الذین

جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا کسانی را که در راه ما
در سعی ما کوشند هر آینه البته ایشان را هدایت میکنیم و خداوند
شاهد بر هر چیزی و هر کس است و بعد از آنکه رسول خدا و ائمه
اطهار صلوات الله علیهم را شاهد بر خلق قرار داده و مؤمنین و
ملائکه حفظه را شاهد گرفته در ذمه آیه فقل اعملوا فسیری الله
عملکم و رسوله والمؤمنون یعنی هر چه میخواهید بکنید که
خداوند و رسول او و مؤمنون عمل شما را می‌بینند چرا البته خداوند
نمیگذارد امر مشتبه باشد چنانکه در ذمه آیه وما کان الله
لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون
یعنی نیست خداوند گمراه نماید قومی را بعد از آنکه هدایت کرده ایشان را
تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را که بپرهیزند یعنی واضح فرماید
برای ایشان آنچه را که باید از آن بپرهیزند و حضرت صادق علیه السلام
فرموده باطل بتحقیق شناخته نمیشود ابدا پس شخص بغرض بتعریف
و هدایت خداوند باید مطمئن باشد و اگر وجه ابطالی در حق کسی

نمیه



نماید قطع داشته باشد که در حق بوده را ابطال نکند و در عبارت
مولانا اعلی الله مقامه صریحا این مطلب را با دلیل و برهان
یافتی و بعد از فرمایشات ایشان در این رساله و سایر کتب ایشان
محتاج بتفصیل نیستیم و بهمین جا کلام را ختم میکنیم و از طول
کشیدن و تاخیر در جواب از جناب سائل معذرت میخواهم که
انواع موانع در هر وقت هست و بر جهت باید از آنها اعراض
کرده مطلب را با خبر رسانید ولا حول ولا قوة الا
بالله العظیم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین تم علی ید مصنفه
ابیه المسکین الاثیم زین العابدین بن کریم حامدا مصلیا
مستغفرا فی لیلة الجمعة ۲۷ شهر ذی القعدة
الحرام من شهور ۱۳۴۶

حرره العبد الاثیم المرتهن     المشتهر به ابوالحسن





بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین اما بعد فیقول العبد
المسکین احمد ابن زین الدین ابن ابراهیم ابن صقر ابن ابراهیم
ابن داغر غفر الله لهم و داغر ابن رمضان ابن راشد ابن دهیم ابن شمروخ
آل صقر و صقر از یک طایفه بود مشهور بمهاشر بود و پیر ایشان بود و بصقر فخر و
افتخار میکردند و بسوی او نسب میبردند و اغلب در شهر ما معروف بطوری است
از جهات و بادیه را واگذارد و منت گذارد بر صقر بایمان ولله الحمد والمنه
که ما را خلاص فرمود از گمراهی و بودند اولاد صقر همه شان از شیعیان للامام
دوازده گانه تا آنکه بیرون آورد مرا از رحمهای مادران و صلبها تا آنکه بیرون
آورد مرا بسوی دنیا دار فنا از است فضل و ستایش و شکر پس بیرون
آمدم از رحمها و صلبها در وقتیکه بتحقیق منتشر بود بالا [illegible] و فرو گرفته بود مردم را
بخصوص در شهر ما چرا که آنکه شهر ما بود [illegible] از شهر ما نبود در آن شهر احدی از
آنکس که بخواند مردم را بسوی خدا و پرستش خدا و نمیشناختند و نمیدانستند
هیچ چیز از احکام را و جدا نمیکردند حلال را از حرام و بعد از آنکه تفضل فرمود
بر من خدای عز و جل اینکه روزی کرد مرا از رویه و تکریم فرمود ایشان را خدا اعلم
وکان



وکان کبیرهم سنا و علما و آن پسر [illegible] محمد تقی که عزیز کرد اند خدا او هدایت فرماید خدا
او را و دوار و بعد خدا [illegible] را فدا او بتحقیق که التماس کرد از من اینکه یاد کنم بعض
احوالم را در حالت خوردی در حالت تعلیم و تحصیل علم تا آنکه [illegible] باشد مشعر
تاریخی پس اجابت کردم او را بسوی چیزی که درخواست کرده بود از من و بود تولد من
در سنه هزار و صد و شصت و شش هجری در شهر رجب و در [illegible] سال از سنه ولادت من آمد
بارانی شد و آمد آیت یسیل من الجبال یعنی آورد شهر ما از کوهها سیلها تا آنکه
بود کوی آب در مکانهای بلند از شهر ما و زراع و نصف تقریبا از این روز متولد شد
برادر من مرحوم مبرور شیخ صالح تغمده الله برحمته و سکنه بحبوحة بهشت خود در روز
آمدن باران خراب شد همه خانهای شهر ما بطوری که باقی نماند از آنها نه مگر
مسجد آن شهر و خانه عمه ام فاطمة الملقبة [illegible] هنگام [illegible] من در سال و یا [illegible]
این واقعه را و بنابر مختصر قصه خواندم قرآن را در حالی که عمر من پنج سال بود و بودم که بسیار فکر
میکردم در حالت طفولیتم تا آنکه در وقتی که بودم با کودکان بازی میکردم با ایشان
هم چنانکه بازی میکردند ولاکن هر چیزی که متوقف بود بر نظر بودم در آن چیز مقدم اطفال و بیشتر
داشتم برای ایشان و در وقتی که بودم با آن کسی از کودکان میگرفتم در نظر و تدبر روی نگریستم در مکانهای خراب
و دیوارهای [illegible] ریخته شده و میگفتم با خودم اینها است [illegible] معمور پس خراب شدند

و میگریستم در وقتیکه بیاد می آوردم اهل شهر را و مجوری او را بر ایشان و میگریستم گریه کردن بسیاری
تا آنکه بحجی بود حسین ابن سنباب البناسه حاکم احسا و لیالت مسکه و جمع شده بودند
بر او عرب و آورد بجهد آل عزیز را و محاصره کردند البناسه را و کشته شد امیر او گرفته شد احساء و حالا
در البناسه بجهد آل عزیز و بعد از آنکه مدتی حکومت کرد در احساء پسر او علا آل بجهد و کشتند او را لشکر
زمین پدر عزیز و بعد کشتند او را نفیک حبشه جوار کجا جمله دفن شد آنجا پس وقتیکه میلاد شیخ
با تکاوه حال آنکه پنج ساله بودم تقریبا با پدرش میگفتم با خودم که ملک تو و گروه تو و گوشه تو
و حال آنکه بود در حیاتش یا اینکه بود نشیمن عزیز اهل زمان خود بود و قوی ترین صاحبان قوه
اهل عصر خود بود و بیاد می آوردم احوال او را و میگریستم گریستن شدیدی بر کم و زیادی دنیا
و گردیدن دنیا و تبدیل شدن دنیا و حال من این بود اگر با کودکان بودم در بازی ایشان
پس منهم ببازی ایشان مشغول بودم با ایشان و اگر تنها می شدم پس تفکر و تدبر می کردم و بودند
اهل شهر ما در غفلت و نادانی نمیدانستند چیزی از احکام دین را بلکه بودند اهل شهر از صغیر
و کبیر از کار ایشان مجمعی بود که جمع می شدند در آن مجمع بر طلبه و طنبور و اسباب لهو
و آواز و بوی حشیش و طنبور و بودم با کوچکی خود و تازگی بر سر کار شدن ساعتی با ایشان
و نفرت از میل بر راه ایشان چیزی بود و انفکاک نمی شدم که وصف کنم عمل آنها را و گریه میکردم
بر تنهائی خود از فرط شوق بچیزهائی که خیال میکردم از افعال آنجماعت بلکه نیک بود
هلاک کردم



هلاک کردم در وقتیکه در تنهائی خلوت میکردم بفکرت می افتادم و تدبر میکردم در خلقت عالم
و باقی بودم بر اینحال مدتها پس اراده کرد خداوند عالم اینکه خلاص کند مرا از اینحالات
و توصیلات واقعه در شهرها پس ظاهر شد مدتها که مردی از خویشانم را که از
گمراهان بود در راه گمراهی و از پیشوایان طایفه مذکوره بود و بود از متوغلین در کارهای گمراهی
روزی گفت اراده دارم اینکه شعری بگویم و میخواهم تو هم مرا یاری کنی در شعر و حال آنکه
من کوچک بودم و بحد بلوغ و احتلام نرسیده بودم با او گفتم تو را در شعر گفتن یاری میکنیم
پس در خلوتی با هم نشستیم پس اوراق کوچکی نزد او بود برداشت و میگردانید که در آن
کاغذها اشعاری چند بود مال علا ابن الجمال البحرانی در مدح ائمه علیهم السلام و این بود آن شعرها
لله قوم اذا ما الليل جنّهم قاموا من الفرش للرحمن عبادا ويركبون
مطايا لا تملّهم اذا هم بمنادي الصبح قد نادا الارض تبكي عليهم
بفقدهم لانهم جعل الارض اوتادا هم المطيعون في الدنيا لخا
لقهم وفي القيامة سادوا كل من سادا محمد وعلي خير ما خلقوا
وخير من مسكت كفاه اعوادا پس خواند این ابیات را و چون
خواند دور انداخت و گفت که حاصل کلام و این شعرها این است که تا کسی نداند
نمیتواند شعر بگوید من چون این کلام را شنیدم از او در طلب علم نحو در آمدم و بعد

کودکی را که مادر او دختر عموی مادر من بود و از خویشانش کند اسمش شیخ احمد بود پسر محمد آل حسن
و نحو میخواند در شهری از شهرهای ما و میانه بلد ما و آن بلد یک فرسخ بود پیش شیخ محمد ابن سید
محسن قدس الله روحه او را ملاقات کردم و با او گفتم چه چیز که اول در نحو خوانده میشود
جواب گفت عوامل جرجانی گفتم داری بمن بدهی که او را بنویسم گفت بلی پس عوامل
را از وی گرفتم و نوشتم او را و لاکن حیا میکردم که به پدرم بگویم و ضرر زحمت
کند پدرم را چرا که بود از حیا پیش من چیزی که مرا مانع از اظهار مطلبم بود تا اینکه این
احوال را که اشاره کردم بسوی او از اشتیاق مردم شهرمان را بسوی اعمال جمیع
فسقها احدی مطلع نبود بر احوال من مگر خدای تعالی پس رفتم در موضعی از خانه مان
که در آن موضع پدرم و مادرم می نشستند و خوابیدم و بعضی از ورقهای کتاب عوامل را
اظهار کردم پس مادرم تا آن موضع آمد من هم چشمهایم را هم گذاشتم که گویا خوابستم
پس پدرم آمد بمادرم گفت این کاغذها چه چیز است نزد احمد مادرم گفت نمیدانم
پدرم بمادرم گفت بمن بده ببینم پس مادرم گرفت آن اوراق را که در دست
من بود و بعض از عوامل جرجانی در آن نوشته بود و منهم انگشتانم را اندری فشردم
بطوری که او نفهمید پس آن را پدرم داد پس پدرم نگاهی باوراق کرد و بمادر گفت
این مسأله نحو است این را احمد از کی آورده مادرم گفت نمیدانم گفت پس بجای
خودش



خودش بگذار پس مادرم اوراق را گرفته و آورد من هم انگشتان خود را محکم کردم
بطوری که او نفهمید و گذاشت در دست من من هم قدری در آن حال ماندم
پس غلطیدم و هوشیار شدم و کاغذها را پنهان کردم که گویا [illegible] میدارم
که کسی مطلع بر آن کاغذها نشود پس پدرم بمن گفت این کاغذها را از کی
آوردی و در او است نحو من در جواب گفتم نوشته‌ام آنرا گفت مگر دوست
میداری که نحو بخوانی گفتم بلی و لاکن بلی که بزبان من جاری شد بی‌اختیار پس
آن روز گذشت و چون فردا شد پدرم مرا با قدری نفقه بقریه فرستاد و در قریه
عالمی بود که نام او شیخ محمد ابن شیخ محسن بود و مرا با شیخ احمد پسر محمد آل حسن
پیش شیخ محمد گذاشت و در درس با هم شریک شدیم و عوامل اجرومیه را
با هم پیش شیخ خواندیم بعد از آن خوابی دیدم و در خواب محمد را دیدم که نسبت به
شیخ ساکن کتابها در دست او بود بمن داد و بعد گرفت و بیان کرد از برای من
آیه شریفه الذی خلق فسوّی والذی قدّر فهدی و گفت خلق ایجاد شیء است
یعنی هیولا و هیکل شیء است و فسوی صورت شیء است در انواع شیء و قدر
اسباب شیء است فهدی دلالت کون شیء است براه خیر خود شیء و راه شر خود شیء
و لاکن اینها را که در خواب دیدم خصوصیت در شیء معتبر نداشت پس بیدار شدم

و حال اینکه قطع از دنیا و از هم دنیا و از درس شیخ محمد تعلیم که بودیم منصرف شده بودم
و از خواطرم محو شده بودند هم درسهایم از آنچه شیخ تعلیم میکرد بما چرا که بعد اینکه
شیخ تعلیم میکرد ما را اگر ترکیب الفاظ را بانکه زید مبتداء است و قائم خبر او و اما من در
محضر مشایخ حاضر میشدم اما نمی‌شنیدم از ایشان از سخنانیکه در خواب شنیده بودم از آن مرد
هیچ چیز و چندی با ایشان بودم و با چیزهای بسیاری دیدم که تا در شماره آنها نیستم و از جمله این بود
که دیدم در خواب که گویا همه مردم ببام بالا میروند که اطلاع بر چیزی حاصل کنند پس من هم از پی بام
خانه خودمان رفتم چون بر بام بر آمدم چیزی را دیدم که در میانه مغرب و جنوب رو بما می‌آمد
و از یک طرف متعلق بود باسمان و از طرف دیگر مثل پر کاه بود تا اینکه بسوی ما رسید و طرف پایین او
نزدیک بود و قبضه او در دست من بود و در آن وقت دریافتم او را چیز بسیار لطیف نازک سفید بلوری
که ابداً بدست نمی‌آمد و از شدت لطافت نزدیک بود پنهان شود و سوراخ سوراخ بود مثل
چشمه زره و دستهای ازین کسانیکه آمده بودند تماشا که بفهمند چه چیز است باو نرسید
و دست احدی دیگر هم نرسید و باز شب دیگر بخواب دیدم که مردم بر بام می‌آیند مثل شب سابق
که مطلع شوند بر چیزی از آسمان فرود می‌آید و منهم ایستاده تماشا میکردم دیدم آنچیز دور آسمان را
گرفته و اطراف او مرتفع بود بکناره آسمان و میان آن چیز منخفض بود و احدی نتوانست باو برسد
مگر من و وسط او که پایین تر از اطراف او بود در دست من آمد پس در آن وقت چیز غلیظ گیر مرا

ناهم



یافتم که محسوس شد که می غلظت آن از برای من و باز در رؤیا دیدم کوه بلندی را
که سر بآسمان داشت از جمیع جوانب و مردم از چهار جانب آن کوه در حیرت
بودند که چگونه بدان کوه بالا روند و عاجز شدند مردم از بالا رفتن بر آن کوه
و قدرت نیافتند که قدم بالا بگذارند پس من آمدم و بیک چشم بهم زدن رفتم
بالای آن کوه با حرکت کمی و رسیدم بسر کوه و بسیار چیزها از امور غریبه دیده ام که از
شماره و احصای آن عاجزم و باز شبی دیدم در خواب که گویا داخل مسجدی شدم که سه نفر
در آنجا بودند و شخص بزرگ این سه نفر به او میگفت ای سید من من چه قدر زندگی میکنم
من پیش رفتم و گفتم اینها کیستند و آنکه تو از او سؤال کردی کیست گفت این حسن ابن
علی ابن ابی طالب است علیهما السلام پس من رفتم خدمت آن بزرگوار و سلام کردم
و دست او را بوسیدم و پیش خود خیال کردم که اینهائی که با او هستند یکی حضرت امام حسین است
و یکی حضرت علی ابن الحسین است علیهما السلام پس حضرت مجتبی علیه السلام
فرمود که یکی علی ابن الحسین است و یکی محمد ابن علی علیهما السلام پس من عرض کردم
ای سید من من چه قدر زندگی میکنم فرمود پنجاه یا چهار سال پس من شکر کردم
خدا را و راضی شدم بحکم خدا پس چون حضرت رضای آن تسلیم را از من دید پیش من نشست
و گویا نشستن آن بزرگوار پیش من وقت اظهار رضا بود از من که من بر آن

خوابیده بودم و سر من در طرف جنوب بود و ایشان ایستاده بودند بر طرف راست من مثل
کسانیکه بر مرده نماز میکنند مگر حضرت امام حسن که او پایین پای من بود و قبل از من اظهار
رضا بموت کردم نشست پیش پای من و دهان مبارک خود را بر دهان من گذاشت پس
حضرت سجاد عرض کرد اگر خواب در فرج او است بر صلاح کن حضرت امام حسن فرمود فرج او
اگر هم نزدیک باشد راحتی نخواهد دید چه نفع نیست و قلب او است که محل خوف است پس آنحضرت
دست مبارک خود را گذاشت بر صورت من و کشید تا سینه من بطوری احساس کردم سردی
دست آن بزرگوار را در دل من پس ملتفت شدم گویا همه آن بزرگواران و من ایستاده بودم
پس من بایشان عرض کردم ای سادات من چیزی بمن بیاموزید که هر وقت بخوانم
خدمت شما برسم و شما را ببینم پس حضرت امام حسن فرمود کن عن امورک
متعرضا وکل الامور الی القضا فلربما اتسع المضیق وربما ضاق
الفضا الله یفعل ما یشاء ولا تکن متعرضا ولرب امر متعب
لک فی عواقبه الرضا الله عودک الجمیل فقس علی ما قد مضا
پس باز فرمود رب امر ضاقت نفس بر بها من قبل الله الفرج لا تکن
من وجه روح اتت ربما قد فرجت تلک الفرج بینما المرء کئیب زلف جاءته
بروح و فرج همچنین باز شروع فرمود بخواندن و یک فقره از فقره اول خواند که
از فقره



از فقره تا اینجا چون تمام شد من عرض کردم آیا قصیده مرا دیده اید که اولش این است
الا انظر یا خلیلا بین احوالی فی ائلهما هو احلی و احوای بلی فرمود دیدم قصیده ترا
و آن قصیده عجیبی است مگر آنکه آنرا ضایع است و آنچه امام فرموده ضایع است گفته این بود
که من در تغزل ساخته بودم پس به امام علیه السلام عرض کردم که انشاء الله قصیده در مدح
خواهم ساخت پس گفته آنکه آن ابیات را فراموش نکنم دوست داشتم انصراف
ایشان را بسبب شوق که از برای من بود بوعده آن بزرگوار در آنکه هر وقت بخوانم این
اشعار را خدمت ایشان برسم پس از اینها آخر شب را نشسته بودم در نماز شب که
نماز شب و در نزدیکی شهر ما شهری بود البابه نام و در آن درخت چنار بسیار بزرگی بود من
درختی باین طولانی ندیده بودم که خلق شده باشد و کبوتری بر آن درخت بود و مرا متذکر کرد
بخوابی که دیده بودم و آن کسی را که در خواب دیده بودم پس بنظم در آوردم قصیده در
مدح ایشان علیهم السلام که اول آن قصیده این است بی العزا عز وجل وباح
الوجل
ملعمی بما احتمل و آن قصیده الآن موجود است باری وحال کلام تکرار ابیات
مسطوره را خواندم هر شب و ندیدم ایشان را پس متغیر شدم که مقصود امام علیهم السلام
از قرائت و خواندن ابیات عمل کردن بمعانی ابیات است پس توجه کردم در
عبادات خود بتفکر و تدبر از روی اخلاص و توسل جستم بسیاری در قرائت قرآن

و عبرت میگرفتم از دنیا و در سحرها استغفار میکردم پس دیدم درگاه مناجات عجایب چندی را
در آسمانها و بهشتها و در عالم غیب و برزخ و در دنیا از نفوس در نهایتی که عقل در آن
حیران است پس گشوده شد از برای من باب رؤیت ایشان علیهم السلام بطوری که از بسیاری
روزها و شبها میدیدم هر یک از ائمه علیهم السلام را که میخواستم بجهة اخباری بعضی گرفتن
خبری و هر گاه در بین صحبت ایشان در چیزی بیدار می شدم باز بخواب میرفتم و همان امام را
که با او صحبت میداشتم باز ملاقات میکردم و از همانجا که کلام ما منقطع شده بود میگرفتم
و مطلب را اتمام میکردم و هر گاه کسی از من خواهش میکرد که هنگام تشرفیابی خدمت امام
علیهم السلام طلب دعائی کنم از امام طلب میکردم و اجابت میفرمود مراد در دعایم و بتحقیق
که از من خواهش کرد برادرم شیخ صالح اینکه هر وقت خدمت امام زمان علیهم السلام
رسیدی بطلب از او اینکه دعا کند مرا پس دیدم حضرت قائم عجل الله فرجه را و عرض کردم
ای سید من بدرستی که برادرم صالح از تو دعائی را سؤال کرده است پس حضرت سلام الله علیه
دعا کرد از برای او و فرمود در زوجه او ولدی است پس زوجه او آبستن شد بزین الدین
پسرش و اول انفتاح باب رؤیا حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را در خواب دیدم
و سؤالاتی چند کردم از آن بزرگوار و جواب داد مرا پس دهان مبارک خود را گذارد
بر دهان من و آب دهان خود را بر دهان من ریخت و من می آشامیدم تقدیر سه ساعت
و بسیار گوارا بود



و بسیار گرم بود و لذیذتر از شکر و همه را من در این سه ساعت میخوردم پس بعد از
چند سال در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عرض کردم بآن بزرگوار
که ای آقای من میلی دارم از تو اینکه خلع فرمائی مرا از دنیا بطوری که کسی مرا نشناسد
جواب فرمود اصلح این است که شناخته شوی من مبالغه و اصرار کردم آنحضرت
تغافل فرموده و از من در گذشت بطوریکه من نفهمیدم پس تفتیش او کردم تا اینکه یافتم
آنحضرت را و عرض کردم که من اراده این مطلب را از تو کرده ام جواب فرمود
ممکن است در وقتش پس پنهان شد از من پس در طلب آن بزرگوار شدم تا اینکه
او را یافتم و در مبالغه تاکید کردم پس یک مرتبه میفرمود اصلح این است که شناخته
شوی و یک دفعه میفرمود در وقتش ممکن است تا اینکه مأیوس شدم از طلب خود هم
عرض کردم بآن بزرگوار پس در این هنگام نوشته بمن عطا فرمود پس برداشت
دست مبارک خود را و خواست که بر روی سینه من بکشد من عرض کردم
که این را از تو نخواستم فرمود پس چه خواستی عرض کردم که میخواهم مرا
سیراب کنی از آب دهن مبارک پس گذاشت دهان مبارک خود را
بر دهن من و ریخت آب دهن خود را که لذیذتر از شکر بود و سردتر
از برف بود مگر اینکه آن آب بسیار کم بود و حال اینکه من و آن بزرگوار

ایستاده بودیم و من از شدت سردی و لذت آن [آب] ضعف کردم و نشستم پس
برخواستم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نشستن و ضعف من میخندیدند و دفعه
دیگر سیراب فرمود مرا مثل اول و گذشت باری بدرستیکه من بسیاری از
ائمه را دیدم و گمان من این است که همهٔ ایشان را دیده باشم مگر حضرت
جواد علیه السلام را و تو هم من در رؤیه آن بزرگوار است و هر یک از ائمه
علیهم السلام را که دیدم اجابت فرمودند در آنچه از ایشان خواستم مگر مسئله
انقطاع را که همه مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب مرا گفتند و مدت [ابتلای من]
بود چند سال معدود و اشتباه نشد از برای من در بیداری چیزی مگر اینکه
مطابق بود با بیان آنحضرت در خواب با سهمهای آن چیز و عجیبتر از این
خوابها اینکه ندیدم در خواب چیزی را مگر اکثر از بیداری آنچه را میخواستم و
اراده در آن میکاشتم بطوریکه جمیع دلایل آنچیز و آن مطلب و رد معارض آنچیز
از برای من مفتوح می شد و بر این حال بودم سالهای بسیار تا اینکه مردم
مرا شناختند و مشغول شدم با مردم از این اقبال و این باب هم
سد شد و الآن هم سد است آن باب و دیدن ایشان را علیهم السلام
مگر بندرت و از نوادرهای امور این بود که دیدم حضرت امیر علیه السلام را
در مجلس



در مجلس پیری از علمای اسلام پس وارد شدم بر آن مجلس و دیدم حضرت امیر
برخواست و السلام من در ردم درگاه نشستم حضرت فرمود پیش بیا
که اینجا جای تو نیست پس برخواستم و قدری بالاتر نشستم پس فرمود
بیا بالا و نه نشست تا اینکه مرا پهلوی خود نشانیدند و از چیزهائی که سؤال کردم
از حضرت یکی این بود که عرض کردم که آیا بصره خواهی گذشت حضرت فرمودند نه
عرض کردم آیا فروختن بصره جایز است فرمودند نه پس بیاد حاجت خود
افتادم در خدمت آنحضرت و حاجت خود را با آنحضرت عرض کردم فرمود
چیزی در دست من نیست من عرض کردم با و لاکن من آوردم بسوی تو از
کسیکه میان من و میان تو هست و از تو میخواهم از مقامات تو را نزد خدا
که بشناسم آن مقام تو را پس چون ایرا با آن بزرگوار عرض کردم فرمود
انشاء الله میشود بعد از وقتی در وقت خود و من بر همین احوال بودم و خوابها
میدیدم و حال آنکه خوابهای الهامات بود و اگر علم چیزی بر من مخفی و پوشیده بود
بیان او را در خواب میدیدم اگرچه بطور اجمال بود و هرگاه می آمد مرا بیان چیزی
در خیال و خواب و متنبه می شدم از حالت لطیف ظاهر میشد از برای من مسئله
بجمیع آنچه مسئله براو متوقف و محقق بود از ادله و براهین بطوریکه مخفی نمی ماند

از

برای مسئله چیزی از مراتب رد حتی اینکه اگر جمیع مردم بر من جمع می‌شدند ممکن نبود
از برای ایشان اینکه بر من شبه وارد بیاورند و مطلع بودند جمیع دلیلها در بنائهای
آن مسئله اگرچه وارد می‌آوردند هزار منافی و هزار اعتراض بر مسئله از برای من ظاهر
جملهای آن دلیلها و جوابهای آنها بی مشقت و می‌یافتم جمیع احادیث را که جاری بود
بر طبق آنچه من در خیال و فکر و خواب دیده بودم و خیال کرده بودم گفته آنکه آنکس در خواب
بمن مینمود معانی آن مسئله را من میفهمیدم و واقع نمیشد در سر آیات من غلطی و اگر میخواهی
بدانی راستی کلام مرا پس در کتب من نگاه کن و ببین که من در بیشتر کتابهای خود
در غالب مسائل مخالفت کرده‌ام بزرگترین حکما و متکلمین را و همان مخالفت مرا
با آنها تابع قرآن بکن که خواهی دید مطابق است با احادیث ائمه علیهم السلام
و نخواهی یافت چیزی را مخالف کلام من و می بینی بسیار از حکما و متکلمین را که
مخالفند با کلام من و با احادیث ائمه علیهم السلام تا اینکه حال بسیاری از ایشان
بجائی رسیده که نمیشناسند کلام امام علیهم السلام را و نمیدانند مقصود ایشان را
و معنی میکنند کلام ایشان را بغیر مراد ایشان پس اگر میخواهی معاینه ببینی پس
بنظر انصاف نظر کن تا بدانی صحت و درستی آنچه را که من گفتم گفته آنکه من تکلم نکردم
و نمیکنم مگر بدلیلی از ائمه علیهم السلام بتحقیق که میانه من و میانه شیخ محمد ابن شیخ حسین

ابن عصفور



ابن عصفور بحرانی رحمهم الله بحث بسیار بود و زیاد انکار کرد مرا تا اینکه از همدیگر
منصرف شدیم و گذشتم چون شب شد در خواب دیدم حضرت امام علی النقی علیه
و علی آبائه الف الف تحیه و ثنا را و شکایت کردم بآن بزرگوار احوال مردم را حضرت
فرمود ایشان را واگذار و بگذر در آنچه تو در او هستی پس بیرون آورد اوراق
چندی را که بقدر هشت ورق حجم داشت و بمن مرحمت فرمود و فرمود این است
اجازه ما دوازده امام پس من گرفتم او را و گشودم دیدم در سر هر صفحه نوشته است
بسم الله الرحمن الرحیم و بعد در آن اوراق چیزهائی که مرا مامور باو فرموده بودند و وعده فرموده بودند
و توصیف فرموده بودند مرا بآن چیز و در آن چیزهائی که از حیث بزرگی و عظمت او را
تصدیق نمیکند کسی و من اهل آن هستم حتی اینکه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم
قایل و گوینده این قول کیست فرمود من بعد گویند منم گوینده
و آقای من تو بود . . .

وقت خروج روح او بود از بدنش واین عبداله غویدری مردی بود از عباد

واز اهل سنت وجماعت وعمل خیری ام از او شنیده نشده بود مگر اینکه

او در زمان حیات خودش جمعی از سادات اقوام ما را دوست میداشت

وخدمت میکرد بایشان وتعظیم وتکریم میکرد ایشان را انتهای تعظیم وتکریم

پس بعد از مدتی من این مطلب عبداله غویدری را در محضر جمعی از شیعه گفتم

یکی از آنجماعت که اسمش عبداله ولد ناصر عطار بود بگفت که میان من

وعبداله صداقت برادری بود واو شیعی بود گفتیم خیر شیعی نبود گفت

واله شیعی بود واز دوستان اهل بیت علیه السلام بود ومطلع نبود در تشیع او

[illegible] او من در فیق من بود ومن میشناختم او را باری حاصل کلام اینکه از

[illegible] طایفه از اعراب بادیه عداوت کردند با طایفه از

[illegible] شد واهل قطیف

[illegible] معاونت

[illegible] شخصی

یا عجب انرغا اورکر

رب وفق لاتمام بمحمد و آله بسم الله الرحمن الرحیم الاطهار علیهم سلام الله الملک الجبار
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و لعنة
الله علی اعدائهم اجمعین این درسها بعد از ماه مبارک رمضان سنه هزار و دویست
و نود و هفت هجریست در وقتی که آقا محمد جواد انارکی که نی در همدان بودند
دعاگوی حقیر جانکاه رشتی چند درس از این درسها خواسته اند که سوغات کنند برای
طالبان لهذا امتثالا لامر الکریم انها نوشته که امید که دوستان بآن منتفع شوند
و این روسیاه را از دعای خیر فراموش نفرمایند و بالله التوفیق و علیه التکلان و لا حول
درس شنبه پنجم شد    و لا قوة الا بالله العلی العظیم    شوال المکرم ۱۲۹۷

نصرالله خان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه سنة الله
التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و لقد احسن
الشاعر و اجاد و لله دره حیث قال و نعم ما قال لزین الدین احمد نور فضل تضاء
به القلوب الا لعمر یرید الحاسدون لیطفؤه و یابی الله الا ان یتمه و لا تحسبن الله
مخلف وعده رسله بالجمله الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء
و کم ترک



و کم ترک الاول للآخر و لیست حرارة شمس الحقیقة باقل من الشمس الظاهره و تنور
الا لحجره کما نارت اعاذنا الله من شر الاشرار و کید الفجار و الحقنا بالابرار ربنا
افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ملتفت باشید
ان شاء الله بیانات دو جور است یکجوری بیان هست که وقتی اهل حق بیان میکنند
اینها که اهل جزیره میشنوند مشوش و مضطرب میشوند و یکجور بیان هست ساکن میکند
اینها را این دو مطلب را با بصیرت باشید ان شاء الله فکر کنید کار خدا این و عادت
خدا چنین که همیشه این خلق را امتحان میکند الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون نمیشود خدا امتحان نکند این خلق را داخل
حالات است از آدم تا خاتم این سنة الله است که هیچ تغییر نمیدهد این سنت چه
و این امتحانی که خدا میکند نه این است که خدا بخصوص قصد میکند یک کسی را گمراه
میکند عمدا امر را مستور میکند برای اینکه مردم متفرق شوند اینها را
باید بدست آورد پس وقتی انسان در بیاناتی می افتد که خدا امتحان میکند
خلق را آن مضطرب میشود شما ملتفت باشید مضطرب نشوید ببینید
پیغمبر را خدا مبعوث میکند شش پیغمبر خودمان که آمد و معجزات آورد
و کارها کرد و رفت از میان مردم و امتحان شدند مردم جمیع مردم متفرق
شدند چهار نفر باقی ماندند حالا کسی در خاطر بیاید ببیند این همه جمعیت از نعمه الله

وچهار نفر مانده اند البته مضطرب میشود حالا این نحو اهل اختلاف بفهمد چه
طور میفهمد و تعجب اینجاست اهل حق هم میبیند که تابع اهل باطل شده اند و
تقیه میکنند گروه ماگروه منافق است و همه هم میگویند مسلمانیم این از کجا بفهمد
حق بود و باطل بود انسان مضطرب میشود بهمین نسق فکر کنید باز ببینید که
بهمین اکتفا نشد که غصب خلافت شد و بعد معلوم شد که حق بجانب امیر المؤمنین
هست باز خدا امتحان میکند مردم را امام حسن می آید صلح میکند ولی امتحانات
چرا که ریاست و امامت بود صلح کرده نفر چه شما ملتفت باشید هیچ اضطراب
تو دلش نیست خود حضرت امیر وقتیکه صلح کرد خوارج بر او صلح و تحکیم کردند
وجواب دادند که این امامت و ریاست تو که ادعا میکنی از جانب خداست یا
خلق تا امروز تا حالا که پیش تو آمده بودیم از برای این بود که امامت در باب
از جانب خداست از جانب خلق نیست ادعای تو همین بود تو حالا آمده میخواهی
صلح کنی معلوم است تو هم از دین خودت مرتد شده ای و خوارج شدند و انکار
حضرت امیر کردند همین جور با حضرت امام حسن کردند که امامت اگر از
جانب خداست چرا با معویه صلح کردی بهمین نسق است الله اکبر میگویی
ببین تو این جور بیانات شخص وحشت میکند اینجور بیانات باعث وحشت
میشود و خیال میکند خیلی کار صعب است باید خیلی دقت کرد سرها تو بفهمید بهمین

نسق ائمه بو



نسق ائمه بود زور زدید و با دلیل و برهان یقین کردید حق بجهة الله میبینید اینجاها
دیگر که و آخرش ان محقق شد با بینهم اکتفا نکرد کاه کاهی وکلا میفرستاد که شما باذن
و اجازه او راه بروید و بانها خدا امتحانات کرده میکند انسان از کجا بداند وکلا از
جانب او هستند یا نیستند مردم چه میدانند انسان مضطرب میشود و قرآن انسان فکر
میکند میبیند این نسق بود بهم زدند لیکن مردم بود کجود و کذا لکنز فرمودند لله
امر هو بالغه انتهیه مردم که هستند از کجا بفهمند حق بجانب کیست اضطراب
زیاد تر میشود مومن خیلی کم است از کوگرد احمر کمتر است پس این مومن نیست
مومن کجا پیدا میشود حالا دیگر اگر کسی اتفاقی خوابی دید ریاضتی کشید مالی گرفت
شاید کسی را پیدا کرد انهم که دلیل نیست اینجور بیانات نوعش در اخبار و
ایات همه جا هست عرض میکنم اینجور بیانات بیانات اضطراب است
و بیانات حق است از حال اغلب مردم چون اغلب اغلب اغلب که هر باید گفت اغلب
اغلب مردم دین نمیخواهند همه دینشان و مذهبشان عادت است دیگر حالا
دلیل و برهان ندارند راه میروند از روی عادت پس خدا امتحانشان
میکند مضطرب میشوند که چرا امتحان کرد خدا در کار است شما چه اضطراب
بدست بیاورید حق که ابتدا بیانش ان حق با دلیل و برهان بنا میکند حرف
زدن اگر مردم دلیل ندانند و برهان ندانند حالیشان میکند درسشان میدهد

و هدایت میکند انها را چار صحابی که شدند بچها متولد میشوند هر خوبیهای آید
قوم‌هامی آیند رفیقهامی آیند می بینی این دایره جمعیتش زیاد شد انهائی که با
دلیل و برهان دین گرفتند همان چهار نفر اولی بودند باقی دیگر خویش و قوم‌ها
بودند و دوست و رفیقها همه میروند چون حق همیشه باید از زیادی باشد
البته خدا امتحان میکند که در طبقه ثانی باز اگر کسی با دلیل و برهان ایمان
می آورد بیارد هر کسی طفیلی شد بخود در طبقه اول باقی ماند مابقی از دین برگشتند
و هر که دین میخواهد فالذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ان الله
در انجور بیان بیفتید که وحشت و اضطراب و تشویش نیست همیشه بنا خدا این
هست که ایمان مومنانی را ثابت بدارد امتحان که میکند نمیخواهد اینرا که بخصوص
مردمرا مضطرب و مشوش کند مراد خدا هم همین هست که چیزیرا که ظاهر
میکند تو اغماض نکنی تو هم بگو ظاهر هست بعینه مثل روز روشن حالا الحمد
داده چشمت داده حیاتت داده توقع که از تو دارد این هست که تو اغماض
نکنی بگوئی حالا روز است پس ملتفت باشید امتحان همیشه از برای این هست که
کسیکه دین و مذهب میخواهد بجهة اغراض و اغواض داخل دایره شده اگر
دایره اول را بر هم زنند خودبخود خودبخود ان دو سه نفری هم که هستند بچه
دلیل و برهان میشوند و خدا از ابتدای خلقت تا انتها همه مردم را این است

که مردمرا



که مردمرا هدایت کند نمیخواهد این خلق علی العمیا بر دین آبا و اجداد راه بروند
بانس و عصبیت راه روند اگر میخواست انطور راه روند از ارسال رسل
و انزال کتب و معجزات ضرور نداشت مگر اینهمه جنگ و غوغا و نزاع لازم
نبود دیگر ابا ضرور است بعد از جنگ و دعوا اینهمه سیر کنند و خراب کنند هیچ
ملاحظه ندادند با اهل باطل بعد از اینهمه دعواها که این معجزات و بیانات
و جنگها و خرابیها و کشت و کشتارها شده باز راضی نمیشوند از این مردم
میگویند در دلتان باید اعتقاد کنید باز اکتفا نمیکنند میگویند لعن کنید
طعن کنید مخالفین خود را باز ملتفت باشید میخواهم عرض کنم خدا خیلی
اصرار دارد در هدایت شما و در ابطال باطل خیلی اعتنا دارد و دلیل
اعتنا او خلقت خود شمان که خلقتان کرده پس این خدائی که داریم خدائی است
که قادر است و توانسته که ما را خلق کند و خواسته که ما را خلق کرده و دانسته
که ما را خلق کرده و خواسته که ما را هدایت کند لهذا بجهة ارسال رسل و
انزال کتب کرده هیچ اهل حقی مسامحه با اهل باطل ندارند مگر جائی که لازم
شود ناچار شوند که نتوانند نفسی بکشند که نتوانند کاری بکنند انوقت تقیه
کنند حالا این خدا اینکه اینهمه اصرار در هدایت مردم دارد دعوتش را آیا
دعوت عام قرار داده یا دعوت خاص فکر کنید ببینید آیا خدا خواسته آن کس که

از کبریت احمر کمترند اهل دین اینها باشند و دیگر غیر از اینها کسی دین نداشته باشد
الجور بیانات بیانات اضطرابی است که یک نفر اگر بخواهند بیرون کنند
با اینها میگویند اگر دین شما بود از همان خاتم الانبیا خواسته بود دخواسته بود
همان او عبادت کنند و هیچکس هم خبر نداشته و می بینید که آمده اند میان
شما ها شما را دعوت (دعوت) خدا او (ادعای برای خود بکار گرفته میکنند بی عبادت بکرده) بهمین ترتیب مخصوص
انبیا قرار نداده انبیا آمدند میان شما بهمین طور ... مخصوص ائمه
نیست ائمه آمدند میان شما شما را دعوت کردند مخصوص علما نیست علما آمدند
میان شما تکلیف کردند اضعف مردم را با اقوی بعد همه او دعوت کرده
پس خدا اعتنا بهمه دارد دین او از همه خواسته دقت کنید با شعور و ادراک
دیگر تقلید نکنید اگر بجائی نداشته باشید فکر کنید ببینید خدا اینکه اعتنا دارد
بخلق از اهل عالم که درس نخوانده و الف و با نخوانده دین خواسته یا نخواسته
اگر دین نخواسته پس این صداها و غوغاها که از زبان پیغمبران و اوصیای پیغمبران
بلند کرده چیست این صداها که از جانب انبیا و اوصیای انبیا آمده همه همین
است که همه تکلیف دارید پس با این عقلها و نقلها اینکه هست تکلیف بعد تمام مردم
کرده از همه دین خواسته الا از بچه‌ها و مستضعفین بچه یعنی قرآن درس
نمیدهند بایستی بگوش الاغ نخوانند بیرها خرفت شده عقلشان از این جهة

خدا انها را



خدا انها را تو کنار گذاشته لا یکلف الله نفسا الا ما اتاها لکن تمام غیر مستضعفین بعد
از این ها [illegible] دین خواسته و برای شما بیان کرده هر کس مستضعف نیست و بگوید
دین خدا واضح نیست ظاهر نیست شما تکذیب کنید او را دقت کنید ان شاء الله فکر
کنید ببینید اگر باید تقلید کرد چرا تقلید خدا او نکنیم اگر باید تصدیق کرد چرا تصدیق
خدا او نکنیم خدا اینکه میداند که تو غیر از هیچ چیز او اگر او بتو نگوید چیز نو را
که بتو نگفته از تو نمیخواهد در میان خلق هر کس باشد هر کافر ظالم جابر باشد
میگوید انچه در دلش است انوقت اگر اطاعت نکردی انتقام میکشد معقول
نیست خدا اراده پیش خود بکند و اثر نرساند بمکلفین و انوقت بساز
انها بخواهد دقت کنید ان شاء الله با کتاب با سنت تان با عقول همه
مطابق است و در عالم خلق که همه اش عالم ظلم و ستم است عالم الوهیت نیست
عالم حکمت نیست عالم رأفت نیست رحمت نیست با وجود این در عالم خلق معقول
نیست که پادشاه انتقام بکشد که چرا من اراده که کرده بودم در پیش
خودم شما باراده من عمل نکردید این خدا اینکه میداند که تا نگوید اراده
خود او نمیدانند مردم نمیخواهد از انها این پادشاه نه این عسکر این اراده
او که کرده بخصوص فهم تو تو هم باید تصرف کند تا انوقت تو او از اراده او
مطلع شوی و جمیع انچه پیش تو است از پیش سلطان نباید بیاید پیش تو

مع ذلک ما از اراده خود تو را خبر نکند نمیگوید چرا خود تو خبر نشدی و اطاعت
نکردی خدا علیه فهمش بود او باید بدهد هر انچه داد و بنده جمعیتش بود باید او بدهد
آیا معقول است چنین خدائی که تا بتو برساند تو هیچ ندارد و هیچ نمیتوانی
باور بری مع ذلک در نزد خود اراده خودش دارد و رضای خودش
دارد غضب خودش دارد و بکس نگفته انوقت انتقام بکشد که چرا دین خدای
مذهب من اراده داشتم تو چرا مطلع نشدی و اینکه میگویم
تو اراده شما ملتفت باشید مثل این است که بگویم توی آسمان باران بگویم
توی شهر باشد مردم خبر نداشته باشند معقول نیست که دین تو واضح نکرده
باشند و خواسته باشند لیکن بعثت میکنند پیغمبران اولو ابنیا او معجزات
بر دستشان جاری میکنند و حجت را تمام میکنند انوقت هر کس ایمان آورد
مؤمن است و هر کس ایمان نیاورد میگوید سحر است جلد است خلاف توقع
ما را که ده تعارف با ما نکرده انها را کافر میگوید بجهنم ببرد عذاب میکند
انتقام میکشد اگر امام ضرورت است و پیغمبر نه که تو باید پیش خود بنشین
فکر کنی که امام ضرورت است ما خودمان بیائیم ابا بکری درست کنیم اگر ضرورت است
او پیغمبر است این فایده کلی باشد برای تو هر چه میخواهی ببینی ضرورت است به
بلی اگر او فرستاده ضرورت است اگر او نفرستاده ضرور نبوده می نیز امام
ظاهر است



ظاهر نیست بدان باید ظاهر نباشد می نیز امام مخفی شد بدان باید مخفی باشد پس
همیشه از جانب خدا است ابتدا او پیغمبر رسول او می آید بیان میکند
واضح میکند بطوریکه احتمال نرود این ساحر است این امر چاپ است اگر
ساحر باشد خدا که میداند این ساحر است حالا اینجا نظر کن میگوئی احتمال
میرود هر دو عصا را انداختند مار شد یکیش لا محاله سحر است یکیش لا محاله
معجزه من از کجا بدانم یکیش سحر بزرگتر نیست اول زمینی نگاه میکن این
احتمالها است دقت کن اگر خدا دارای خدا که میداند سحر است اگر سحر است
ان الله سیبطله ارحمی خدائی ندارد موسی هم شاید سحر کرده باشد
شاید بزرگ سحره باشد چنانکه فرعون گفت خدا خدائی است که اگر کسی
کند سحر شود واضح میکند حالی مردم میکند که این از من نبود باطل
بود و آنکه از جانب او است باقی میگذارد و حالی من میکند که از جانب
او است علامت سحر این که باطلش میکند سحر او ساحر دیگر میتواند
باطل کند و صاحب سحر هم میتواند باطل کند و لا محاله خدا و ابدا او
کس او که باطل کند لکن انچه از جانب خدا است حرف زدن لو سارها باعصا
موسی تمام خلق جمع شوند دهن لو سارها ببندند نمیتوانند تمام خلق جمع شوند
که عصا مار شود نمیتوانند خدا احقاق حق با او است ابطال باطل با او است

مومن بابصیرت اول چنین خدائی بایه بدست داشته باش و تا چنین خدائی
هست انسان نباید بترسد مضطرب شود حالا پیغمبر مرد بمیرد خدا که نمرده است و
لیش مرد بمیرد و خدا که نمرده و هکذا این خدا هرگز نابود نمیرود از ملک
خودش غفلت ندارد شما برای خلقهای او میخواهید که غفلت ندارد سهو
ندارد در خصوص روح القدس میگویند خواب نمیکند سهو ندارد غفلت
ندارد پس چنین خدائی خواب نمیرود از ملک خود غافل نیست چنین
خدائی همیشه دین خود را روی زمین گذارده همیشه از مردم دین خواسته
دیگر دین معلوم نیست کجاست غیر که معلوم نیست کجاست دین خدا نیست
پس همیشه احقاق حق با خداست همیشه خدا دین برافند و حق را ثابت میکند
بدلیل و برهان نه جمعیت نه بکثرت نه بقلت نه بدولت نه بفقر نه بصحت
نه بمرض هیچ بستگی ندارد هیچ همه در دست خودش است بخاب (؟) دیگر
نیست نقال گرفتنی نیست بصحت نیست بثروت نیست بفقر نیست اینها را
خدا دلیل قرار نداده ان همه انبیا آورده اند چنانکه بزنند بکشند انان دلیل
هست و برهان دلیل و برهان را تشخیص نکرده باید بگوید تشخیص ناطق باید
بگوید پس اهل حق باید در روی زمین باشند و هستند حق همیشه اول زمانی
است حق و اهل حق همیشه همراهند و این حقی که همیشه همه مردم دعوت




کرده باو کرده اند چیزی نیست که هر کس جواز بگوید اهل لیند چیزی
که هر کس جواز میگوید ببینید ایمان است حق ثابت من عند الله حق ثابت
من عند الله انچیزی است که محل اتفاق همه عموم داشته باشد مخصوص
جماعتی دون جماعتی نباشد انجور چیزی دلیل و برهان است حرف زننده همیشه
همیشه کتاب خدا در میان است همیشه ناطقین و کتاب خدا در میانند
این کتاب باز محکم دارد متشابه دارد متشابهش را از این ضروریات یافتیم
متشابه هست محکمش بواسطه این ضروریات یافتیم محکم است ببینید مردم
چه قدر را الاغ میشود چه قدر خوانند چه قدر جرئت میزنند والله خدا که
میخواهد ابطال کند همه ابطال میکند که هیچ کس هیچ عذر ندارد نداشته باشد
ضروری که تمام محکمات کتاب بواسطه این ضروریات محکم شده و متشابهات
کتابش را معلوم شده متشابه است و نهایه بطور ظاهر معنی کرد با این ضروریات
متشابه بود خیر میدهیم محکم انجیر میدهیم در اخبار مان محکم داریم متشابه
داریم با این ضروریات معلوم میشود و باز فکر کنید ببینید بنای آدم تا خاتم این
بوده یا نبوده در تورات در انجیل محکم دارد متشابه دارد محکم و متشابه
بضروریات معلوم میشود حالا همه واضح شده محکم و متشابهاتش با این
ضروریات است حالا ضروریاتی که بتمام معجزات تمام انبیا و اولیا و ناطقین

در حجت انها ثابت شده بتمام انها این ضروریات ثابت شده بتمام انها و حجت
محکم تر از ان نیست حالا بنشینند بگویند این ضروریات حجت نیست اگر
این حجت نیست پس چه چیز حجت است بلکه قران بلکه حدیث ما محکم و متشابه دارد
از اچه طور بفهمیم آیا دیگر حرفی از این واضح تر هست که انها باطلند
که اینجور چیزها میگویند ملتفت باشید در هر کس در هر کاری ببینید تاجر از
تجارتش خبر دارد خیاط از سوزنش [illegible] از لباسش خبر دارد حالا ایا حاملین
دین و بزرگان دین از اوضاع خبر ندارند پس غافلین بودیگر طرح کنید
که بنگه غیداتند و لسانی و سوزنی دین دوزی بغیر چه انها اهل حق نیستند
دیگر انهائی که رد بر حق میکنند بیشتر دورشان کنید چرا که معلوم است غرض
و مرض هم دارند از حق هم خبر ندارند میخواهند باطل را در عالم بیندازند
مردم را گمراه کنند پس باید الله وقتی انسان فکر کند با انصاف هر چیز تمام تر
والله در یک مجلس در یک بیان در یک درس انسان حقیقت امر
بدستش می آید باطل بدستش می آید و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین

یا بقیة الله فی الارض

درس یکشنبه ششم بسم الله الرحمن الرحیم شهر شوال المکرم ۱۲۹

و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین



و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد
اعلامه سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة
الله تحویلا هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و
لو کره المشرکون و لقد احسن الشاعر و اجاد و لله دره حیث قال
و نعم ما قال لزین الدین احمد نور فضل تضاء به القلوب سلالة لهم یرید
الحاسدون لیطفؤه و یابی الله الا ان یتمه و لا یخلف الله وعده
رسله بالحکم الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء
و کم ترک الاول للاخر و لیست حرارة شمس الحقیقة باقل من الشمس الظاهرة
و تنور الاخره کلما ثارت اعاذنا الله من شر الاشرار و کید الفجار و الحفظنا
بالابرار ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین بعد از اینکه انسان باشعور و ادراک بنا کند فکر کردن ببیند
که چه بسیار واضح است که معقول نیست خداوند عالم خداوند قادر خداوند
حکیم خداوند رئوف رحیم با این همه اصرارها که کرده ارسال رسل
انزال کتب پشت سر هم امری را که رسانده باشد بکسی و خواسته باشد خودش
فال بگیرد پیدا کند پس حجت خدا تام است و کامل و معقول نیست نقص در
حجت باشد و هر کس که خیال کند یک امری از امور دین یکوقتی برای

کر نخواهد بود خدایش را نشناخته پیغمبر و امامش را نشناخته خانواده آل
عبا العبا گفته از بچگی در مکتب خانه گفته تا بزرگ شده گفته شما اینجور
نباشید اگر فکر کنید نشان که از وقتیکه معلم بمن گفت خدا یکی است هیچ نفهمیدم
حالا هم که نمی فهمم پس با این اکتفا نمیکنند این مردم خدا را شناختند اینجور است هر چه
آخوند در بچگی یادشان داده همانرا میدانند و بس شما اینجور نباشید خدا
خدائی است قادر و خدائی است قادر حکیم رئوف رحیم مغنی با این نیست
نمیشود امری مخفی باشد هر چه واضح است از هر کس اول یاد گرفته بعد از او
خواسته است با عالم چنین خیال کنید که بسیاری از مسائل را نمیدانند پس
تکلیف ندارد ببینید بجای سکو نماز باید بکنی مسائل هم دارد خواهم
خوانده باید بروی یاد بگیری پس یاد گرفته اند پس حجت خدا بالغ است و
بالغ آن است که رسیده باشد آن است که واضح باشد یعنی باشد ظاهر باشد
حالا فکر کنید حجت خدا بر انبیا تمام است بر اولیا تمام است بر حکما تمام
است بر علما تمام است این چه جور حجتی است هر امری هم که مخصوص
جماعتی رو نجماعتی باشد آن امر عام نیست و ببینید همه اینها داخل
بدیهیات است پس امر مخصوص هم مکلف نیستید امر یکه بنا دین
و مذهبی بر آن است نیست باز چرت نزنید بغیر غافل نباشید دین

خدا یکی



دین خدا یک دین است از جانب خدا معقول نیست دو داعی باشند و هر دو
تکذیب یکدیگر کنند و هر دو هم از جانب خدا باشند معقول نیست این
بگوید راه و رسم چنین است او بگوید راه چنین نیست معقول نیست
دو پیغمبر باشند دو امام مختلف باشند دو حجت مختلف باشند دین خدا
دینی است که هر کس از آن دین تخلف کند کافر است آن شخص بود دیگر اهل آن
دین نباید گفت ببینید از زمان آدم تا زمان خاتم کی از امر حق جدا
نشده مگر آن امر عادل را و از ده دیگر بگویند این اصطلاح است شاید
ضرورت منتج نه گفته اند نه چنین نیست ضرورت ما اجتمعت
علیه الامة است محل اتفاق است مسلم کل است سر لفظش که ما دعوا
نداریم پس حجت اگر بر باشد شد نیست که می آید و معجزات می آورد و انه برای
این است که بدانند صادق است نبی و میداند محتاج است بخارق عادت و
معجزه وانها دانند مگر که خوش و کوش زد جمیع مردم و اگر ابراز داشته باشد
میدانید هر مبدئی این طور است انهائی که بعد می آیند اصرار نبودارند میدهد
اگر امر رسول منتشر نکند مردم هیچ خبر ندارند و حجت خدا بالغ نمیشد لابد
است امر مکرر کند اصرار کند تا امر خدا منتشر شود بعد از مبدء دیگر خود
شخص باید برود پیدا کند باز فکر کنید بعقل خودتان بدین مذهب خودتان

وسایر دینها ببینید حتی که می‌ایستد حرف میزند میخواهد حرف بزرگ بزند
مطاع است میخواهد حرف کوچک و امر سهلی بشود مطاع است در رد قول
پیغمبر چه بگوئید جمیع آنچه میگوئید دروغ است کفر است چه بگوئید همه اش را
قبول دارم یک چیزش را قبول ندارم رد که کرد انسان کافر میشود از قضایای
حضرت امیر این بود که مردی که قبول داشت جمیع آنچه پیغمبر آورده بود شتری
فروخته بود با قاطری آمد پیش پیغمبر که پولش را نداده عمداً مرافعه بود انها رفتند
پیش کسیکه میخواستند حالی مردم کنند که اینها اهل حکم نیستند رفتند پیش
اینها و حرفش را زد ابوبکر گفت خودت قرار داده که منکر باید قسم بخورد تو
هم منکری باید قسم بخوری فرمودند قبول ندارم و اینرا دیگران نمیتوانند بگویند
فرمودند مرافعه را میبریم پیش کسیکه درست حکم کند رفتند پیش حضرت امیر
طرح مرافعه را ریختند خدمت پیغمبر عرض کردند این شخص راست میگوید شتر را
فروخته فرمودند بلی عرض کرد شما پولش را داده اید فرمودند بله حضرت
شمشیر را ورداوردند گردن مردکه را زدند پیغمبر فرمود این چه کار بود کردی
عرض کرد من تصدیق شما را کرده ام در وجود جنت در وجود نار در امور
غیبیه در پول شتری چه طور تصدیق شما را نکنم فرمودند درست حکم کردی
حکم حکم خدا بود اما دیگر چنین مکن خلاصه میخواهد پانزده هزار

پول



پول شتر را وازند کافر میشود میخواهد نبوتش را وازند هیچ حجتی که برایش
در جمیع احوالش باید مطاع باشد پس امری که از جانب شارع است و شارع
آورده هر چه را هر کس رد کند کافر است حالا که یکی در حضور معصومین
واقعند دیگر بعض امور و بعضی امور ندارند این امری افتد در طبقات بعد
چون احادیث مختلف میرسد از این جهة امر طبقات بعد تغییر پیدا
میکند بعض از امور هست محل اتفاق است که این امر صادر شده بعض از
امور هست که محل اختلاف است مثل آن احادیثیکه سه سائل سؤال
کرده و مختلف جواب فرمودند نحن اوقعنا الخلاف بینکم اینها باز
یکی از کلیات حکمت است فراموش نکنید که محل لغزش است شما باید
ملتفت باشید و بدانید که دیگران این کلیات را ندارند بار معروف و
مشهور است و عمده علما پا فشرده اند دقت کرده اند حتی اینکه اینقدر
این امر شایع و محکم شده که اینک نیم که از واقع خبر داشته اند
تابع شده اند تحقیق انهارا و آن این است که گفته اند امر خدا یک
امر است و دو امر مختلف از خدا سر نزند حلالش یک حلال است
حرامش یک حرام است و همچنین واجبش و مستحبش و مکروهش
و مباحش پس نمیشود یک چیزی هم حلال باشد هم حرام هم واجب

هم مستحب و در اصول این مسئله عنوان دارد و بیشتر هم همین طورها
گفته اند که حلال خدا یک حلال است حرام خدا یک حرام است نمیشود چیزی
یکوقتی حلال یکوقتی حرام دیگر ما در شیء واحد اختلاف بکنیم بعضی بگوییم حرام
بدانیم بعضی بگو حلال این در واقع عند الله یا پاک است یا نجس یا حلال
است یا حرام این اقوال مختلفه بحسب ظنون مردم است از حاق واقع خبر
ندارند شما دقت کنید آقا یک پاره امور است عمداً بطور اختلاف
مرا اندازند میان مردم و سبب کشمکش بود برای کسی حرام میکنند عمداً حلال
میکنند عمداً دیگر این در واقع عند الله یا حلال است یا حرام بر نمیدارد و
حضرت صادق در یک مجلس سه جواب از یک مسئله میدادند در نزد خودش
هرکدام بر خلاف یکدیگر که راوی تعجب میکند و حضرت فرمودند اگر ما غیر از
این کنیم همه اینها گردنهای شما را میگیرند پس ملتفت باشید بعضی از احادیث
را عمداً مختلف انداخته اند و در هر یک حدیثی که در حق جماعتی که
فرمایش کرده اند امر باشد یا نهی یا حلال یا حرام آنها در حق آنها مجری است و
مخصوص است ولو در کسی مجری و مخصوص نباشد مثل اینکه یکبار مسائلی هست مخصوص
زنها هست دخلی بمردها ندارد یکپاره هم مخصوص مردها هست دخلی بزنها
ندارد یکپاره هم هست هم برای مرد است هم برای زن باری این مسئله که
حلال



حلال خدا یک حلال است حرام خدا یک حرام است نمیشود اینطور که میکنید
حاقش بود بدست بیاورید و بسیاری بدست نیاورده اند لیکن باری
گوش مسئله بود ملتفت شده از جا که جهاتش غافل شده خوب
ملتفت باشید چه عرض میکنم هر چیزی از برای خودش نه حلال است
برای خودش نه حرام است برای خودش هیچ برای خودش پاک است
یا نجس نه پاک است نه نجس هیچ خودش هیچ است هیچ خودش
برای خودش حکمش کجا آید جمیع احکام که هست تعلق میگیرد باین
اشیاء هیچ که هست برای انسان نفع دارد یا ضرر و خود هر چیزی خودش
هست عبادی بود بسد نفعی داشتند و ضرری نفعها از خارج باید بانسان
برسد نه از خود انسان ضررها از خارج بانسان میرسد نه از خود انسان
تمام تکلیف تمام شرع بجهت رسیدن منافع خلق است بخود خلق و بجهت
دور شدن مضار انسان است از خود انسان نه بجهت منافع خدا است
که منفعتی بخدا برسد و نه بجهت دفع ضرری از خود خدا است نه خدا از
چیزی نفع میبرد نه خدا از چیزی میترسد بلکه بجهت منفعت خود انسان
و دفع ضرر خود انسان بوده حاله دیگر این منفعت یا در اکل و شرب است
آنچه میگویند مسائل اکل و شرب میشود و یا در شنیدن است مسائل

شنیدن میشود یا در دیدن است مسائل دیدنی میشود یا در بوئیدن است
مسائل بوئیدنی میشود یا در خیال است مسائل خیالی میشود یا در اعتقاد است
مسائل اعتقادی میشود پس خودش برای خودش نه نافع است نه ضار
اینهائی که تکلیف ایشان است برای خود ایشان نافع است و ضار
برای خدا نیست برای ملائکه نیست ملائکه نجس نمیشوند از نجاسات ملتفت
باشید مردم بصیرت ندارند چه بسیار مردمانی هستند در میان اهل
علم که کتاب نوشته اند یا کاغذها ترجمه کتابها نوشته شده و نوشته
اند در کتابهاشان که خدا همه جا حاضر نیست اگر همه جا حاضر باشد
لما دخل القاذورات پس خدا توی طویله نیست توی خلا نیست از اینجور
مزخرفات بافته اند شما ملتفت باشید ان شاء الله خدا نه خوش بو
میشود و نه بدبو نه مخلوط بطیبات است نه مخلوط بقاذورات خدا
سبحان است ملائکه حاضرند در بیت الخلا و نجس نمیشوند غیبشان در خلا
نمیرود عقلت نجس نمیشود روحت نجس نمیشود و همه این منافع و مضاری
که خلق دارند در عالم اجسام اینها نه منافع و مضار خداست نه منافع و
مضار جبرئیل است نه منافع و مضار جن پس این منافع و مضارها
که هست در نزد اقران است و آنهاست بدن جسمانی شما است یا نافع است

برایش



برایش یا ضار نافعش هوا سر کرده اند ضارش بو نکرده اند باز دقت
کنید که این هم یکی از ابواب بزرگ حکمت است نهایت تحقیقش هم در فقه
میرود حالا کدام نافع است که در تمام عمر نافع باشد و کدام ضار است که در تمام
عمر ضار باشد اینرا خودتان نمیتوانید پیدا کنید که چه نافع است که در جمیع
حالات نافع است نه خودت نه طبیب حاذق و دانا هر که باشد نمیتواند
پیدا کند و کدام ضار است که در جمیع احوال ضار است این تو خودت
نخواهی پیدا کنی نمیتوانی که کدام نافع است که یقین کنی که نافع است طبیب
که یقین کند یقین ندارد طبیب نمیتواند یقین پیدا کند خلاصه منافع
و مضار شیها خواه منافع و مضار دائمی خواه منافع و مضاریکه
در جائی دون جائی و شخصی است دون شخصی است چون شان
ولو در اعلا درجات انسانیت باشد هر قدر فکر کنند که یک لقمه
عسل این در یک حالتش نافع است هم برای ظاهرم هم برای باطنم
و روحم و بدنم نمیتواند پیدا کند مگر بطور مسامحه بله یکدفعه آب خوردیم
رفع عطش و باطنم و روحم و بدنم یا ضار است هم برای ظاهرم کرد اما دیگر کجا ضرر کرد نمیدانیم پس از
اینجهت که بشر عاجز است که نفع یک چیز را بطور یقین بچنگ
بیارد مگر بطور مسامحه و الا او بالاکرد همچنین ضرر چیز را نمیتواند

بطور یقین تحصیل کند عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان
تحبوا شیئاً وهو شر لکم از همین سر است ارسال رسل و انزال کتب انبیا
داشته باشید فکر کنید خیلی جاها زمان در آید عرض کنم یک شخص میرود در
فقه اما شما ایمان فقه تنهائی اکتفا نکنید این مردم عرض کردم اگر خود شان
میتوانستند منفعت شان برسند از مضرت شان اجتناب کنند دیگر
رسول نمیخواستند در کلیه امور و جزئی آن از امور غیبیه و شهادیه همه
محتاجیم بارسال رسل آنچه را که میدانیم خوب است یا آنکه برای ما باید
باشد پس چون تمام خلق عاجز بودند که منافع خود را بدست بیاورند
عاجز بودند مضار خود را بدست بیاورند خدا هم راضی نبود اینها را
راه بروند مضرتها برسند ارسال رسل کرد انزال کتب کرد حجتش را
تمام کرد پس آمدند کلیه امور را و جزئی امور را آوردند یکی از چیز
ها را میدانستند باک ندارد استعمالش آن چیز را مباحش کردند یکی از
چیزها را میدانستند ضرر دارد حرامش کردند یک پاره چیزها را [illegible]
[illegible] میدانستند نفع کم دارد مستحبش کردند یکپاره چیزها را میدانستند
نفع زیاد دارد واجبش کردند دیگر چیزی باشد که حکم نباشد برایش نیست
در ملک پس این خلق هیچ منافع خود را نمیفهمیدند و کودکی حلوای
کر اصفهانی



کر اصفهانی میخورد حظ هم میکند اما اگر مال خودت باشد یا مال مردم فرق
دارد این را نه عقل خودت میتواند بفهمد نه عقل طبیب این عقلهای ظاهری
و طبیبهای ظاهری نمیفهمند طبیب میگوید که دوای تو است اگر بدزدی و
بخوری چاق میشوی مال خودت هم باشد طبیب میگوید خوب است اما شارع
میگوید اگر مال خودت است نافع است مال غیر است ضرر دارد این دیگر
در کله مردم نمیرود عقل نمیفهمد در حمام غصبی آدم برود البته گرم میشود
این است که میفرمایند بشر نمیتواند قیاس کند احکام خدا را ظاهرش که مو بر
داشته میگویند از این راه آسیاب خورد ضرر اینها را عقل نمیتواند بفهمد
خلاصه بعضی چیزها را انسان خیال میکند ضررش را میفهمد گفته اند
و چیزی هم خیال میکنی در جمیع امور اگر این دستها را بی شهادت خود
میکنی آن شرع الله دین نمیدانی میکنی آن بلکه از جانب خدا خالق نیست
و کثرات خلق و جهات خلق را ببینید که چه قدر است من در یک
جائی نشسته ام از همه جای ملک نمیتوانم خبر شوم یک نفس است ما
جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه انسان یک دل بیشتر ندارد و در حال
واحد نمیتواند بجمیع جهات ملتفت باشد حالا یک شخص از جمیع
ملک غافل است این یک شخص چه میداند نفعش کجا است ضررش

چیست چه بسیار چیزها را نمیدانند هست یا نیست اینها که هست نفع دارد یا
ضرر دارد در چه حال نفع دارد در چه حال ضرر دارد آب بتو میخوری
سیکوئی سیر آب شدم بلکه این آب هم سه روز بعد اثری کند چه میدانی
نفع دارد پس وقتی ملتفت شدید و باید بشوید بدانید هیچ نفع خود را
نمیدانیم ابدا و هیچ ضررهای خود را نمیدانیم ابدا از این جهت که
نمیدانستیم و از این جهت که خدا راضی نبود علی العمیا صدمه بخوریم
ارسال رسل کرد پس تمام چیزها نیکه از جانب این خدای خالق باید
بیاید و این خدای خالق تمام نفعها و تمام ضررها را میداند تمام
نسبتها میداند نمیدانید شما نسبتها تعمید یک شخصیکه همینجا
نشسته در واقع و عند الله نسبتی دارد بتمام ماسوی الله هر چه هست
بیرون وجود این ریخته شده پس یک نسبتی که دارد با ماسوی الله
نمیدانی ماسوی الله هست و هر حالش اینطور است و اینها از حوصله بشر
بیرون میرود شخص واحد تکلیف خود را نخواهد بداند نمیتواند خیال
مکن که من تکلیفم را میدانم حالا تکلیفها گفته اند و این از انعامهای
است که خدا میداند و بس که بتو باید برسد و همچنین آنچه بتو وارد باید وارد
نباید از ضررها نیکه خدا میداند و از تو دور میکند بعضی از آن ضررها
را هست



این هست که تو حالا میفهمی بعضی از آن منفعتها را تو نمیتوانی بچنگ بیاوری
پس از این جهت ارسال رسل شد و انزال کتب شد امر کردند نهی کردند پس
نهیها همه نتیجه بدستان باشد که ما تمام اوامر الهی رو و مرضی خدا را نمیتوانیم
بچنگ بیاریم بجهتی که نمیدانی این که اثرش چه خواهد بود اگر چه حالا
که میخوری بد هضمت شیرینی بر اید خیال میکنی خوب است بلکه فردا اثر
خواهد کرد اثر بدی وقتی که چیز اثر کند بهیچ کاری نمیشود اعتنا کرد وقتی
با فنید امر چنین است حالا ها در تمام اوامر مرضی خدا را بخواهیم
بچنگ بیاریم چیست مسخوط خدا را بخواهیم بچنگ بیاریم که چیست
نمیتوانیم بچنگ بیاریم بجهتیکه عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم و
عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم بسا تریاکی با زهر باشد خربوزه
و عسل با آن شیرینی زهر باشد چون نه ذائقه میتواند بفهمد نه عقل
هیچ مرادات خدا را پس نه مرضیاتش بود نه مسخوطاتش را نمیتوانیم بچنگ
بیاوریم الا آنچه بار سانده باشند این است که منحصر شده تمام دلیل تمام
برهان بقول خدا و رسول در تمام مرادات خدا قول خدا میخواهیم یا
قول رسول خدا میخواهیم که قول رسول خدا قول خدا است یا قول وصی
میخواهیم که قول وصی قول رسول خدا است و قول رسول خدا قول خدا است

پس ما قول رسول را هیچ عرض و حفظ خدا را نمیتوانیم بچنگ بیاوریم تا علم امر
او باید برساند عقل نمیتواند چیزی بفهمد حالا چیزهائیکه خدا دانسته که
در جمیع احوال ضار است آن را همیشه میشود چیزهائیکه گاهی نفع دارد گاهی
ضرر گاهی حلال میکنند گاهی حرام میکنند حالا دیگر سر شریعت بدستتان
می‌آید پس احکامی دارند که احکام عامه است این احکام عامه دیگر تخلف
پذیر نیست و احکامی است احکام خاصه مخصوص است بشخص خاص مثل
اینکه حضرت صادق که به نفر سه جور جواب میدهند این احکام خاصه
مخصوص است پس آنچه است یا خاص است یا عام آنچه عام است ضروری
میگویند جمیع مکلفین باید آن را بکنند هیچکس نمیتواند تخلف کند نه عالم
نه عامی پس عامیها هیچ معذور نیستند که فلان عالم چنین میگفت فلان عالم
را که بخواهند بشناسند میسنجند با این امور عامه اگر سنجیدند با آن امور عامه
و درست آمد عالم است اگر درست نیامد عالم نیست و از اهل این دین و مذهب
نیست باید زر پرورش کرد ملای یهودی خیلی چیزها را میداند لکن چیز را
از مذهب ما وا زده با او عداوت داریم بیش از عوام یهود با او پس اموری که
گاهی حلال است گاهی حرام نسبت بکسی حلال است نسبت بکسی حرام در آن امور
زود نعقید نمیشوند که در جمیع فتاوی شیعه هم فتوی داده باشند مثلا در جمیع
علمای شیعه



علمای شیعه نه در جمیع علمای سنی که مثل هم فتوی بدهند در جمیع مسائل بلکه
بحسب نحو مختلف سلیقه‌هاشان مختلف احکامشان مختلف این اختلاف
مقصود خدا بوده مراد خدا بوده خدا عمدا آورده باید هر فقیهی بحکم خودش
عمل کند هر فقیهی اگر حکمی را نفهمید تقلید دیگری بکند نباید بکند پس با ضرورت
دین و مذهب احکام خاصه احکام خاصه است نباید تابع یکدیگر باشند
دیگر فساق و فجار که کتب نوشته اند کار ندارند ما با آنها کار نداریم حالا حرف
سر اینها است که خط نظر ندارند اینها بلکه عدولند احکام خاصه را اینها نمیزنند در
بفتوای یکدیگر نباید عمل کنند پس بضرورت اسلام و ایمان و باجماع
جمیع علما جمیع احکام خاصه مخصوص است و آن عدول باید دانسته
باشند آن احکام بود هر یک حکم خاصشان مخصوص خودشان است
پس حاکم ضرور ندارند می‌آییم در احکام عامه خوب فکر کنید که تا توره
زیاد شده بلی دوسی که مختلف شدند حاکم میخواهند حالا حالا متعدد دین
اختلاف دارند پس باید یک حاکم واحدی میخواهند شما آن ها ملتفت
باشید فکر کنید دقت کنید ملتفت باشید که عدولی که هستند در میان
و همیشه بوده اند از جانب ائمه در ضروریات و امورات عامه مثل
اینکه نماز ظهر چهار رکعت است در این ضروریات اینها اختلاف ندارند

دیگر الحرف که مردم اجماع نمیکنند برامر واحدی اینجا جاش نیست اما این است
که تمام شیعه و سنی اجماع کرده اند که نماز ظهر چهار رکعت است پس این عدولی
که هستند در ضرورت دین و مذهب اختلاف ندارند نه آنکه اهل
ناتوره گفته اند که این ضرورت اصطلاحی است هنوز یکپاره نمیدانند
معنی ضرورت را و چنین اجماع آیا حاصل میشود یا نمیشود اختلافات
شیخیه ضرورت منطقی انها منظورشان بوده یا با ضرورت منطقی کدام است
ضرورت ضرورت دین و مذهب است که قل تعالوا الی کلمة سواء بیننا
و بینکم شرح جانرا میکند آدم عاقل در لفظ بحث نمیکند و حال انکه بخصوص
لفظ ضرورت هم در احادیث فرمایش کرده اند پس ببینید عدولیکه غافلین
اند و از جانب ائمه مامورند که نفی کنند از دین تحریف غالین را و انتحال
مبطلین را و انهائیکه بخود بسته اند دین را انها حالا مردم میکنند که انها
دین را بخود بسته اند عدولیکه کارشان این است که حفظ دین کنند از
جمیع چیزهائی که از دین خدا است انتحال مبطلین را برمیدارند اما اینها جمع
شان نمیدانند ضروریات یعنی چه و اما میشود انها خودشان اختلاف
کنند در ضروریات اما میشود ندانند ضروریات را و اختلاف داشته باشند
در این ضروریات پس ملتفت باشید عدولها یکدیگر در ضروریات اختلاف
ندارند



ندارند اگر ضروریات را ندانند که انها نمیدانند مسلمانی یعنی چه طور نفی
میکنند از دین تحریف غالین را و انتحال مبطلین را و تاویل جاهلین را
اگر چنین هستند که نمیدانند ضرورت یعنی چه کسانیکه هنوز بقدر علمی متبحر
نیستند چه طور حفظ دین خدا میکنند ملتفت باشید عدول غافلین همه ضروریات
را میدانند و لو در آن واحد تمام ضروریات را متذکر نباشند شما انشاء الله
متذکر باشید که من در آن واحد هم کربلا را هم مکه را هم مشهد را نمیتوانم
خیال کنم و لکن میدانم همه را که کجا است ضروریات چه چیزها است در آن
واحد بنظر نمی آید اما حالا ببینید یکی یکی از ضروریات را همه میدانند مال
مردم حرام است داخل ضروریات است سگ نجس است داخل ضروریات است
گوشت خنزیر حرام است داخل ضروریات است ضروریات یکی نیست دو تا
نیست ده تا نیست صد تا نیست هزار تا نیست عدد نمیشود برایش قرار داد
که این چند تا ضروریات باشد باقیش نظری باشد نماز ظهر چهار رکعت است داخل
ضروریات اسلام و ایمان است دیگر هر رکعتش قیام دارد داخل ضروریات است
رکوع دارد داخل ضروریات است سجود دارد داخل ضروریات است هر یکیش
از ضروریات است فکر که میکنی میبینی نمیشود حصر کرد ضروریات را و اما اینهائیکه
انهائیکه عدول اند خیلی بالبصیرتند در ضروریات و خودشان عالمند

میدانند هر که خارج از ضروریات است مرتد است دیگر خودشان مرتد نمیشوند
دیگر یک آخوند مرتد شده باشد هیچ کاری نداریم با ائمه کسی نگفته اند
عادل است همه جا عادل است ائمه میگویند اینها عادلند و کارشان علم است
کارشان این است که نفی کنند از دین خدا تحریف غالین و انتحال مبطلین
و تاویل جاهلین را و این سه کلیت است که فرموده اند این سه را شمرده
اند با هم شمرده اند علما هستند و علما اجلا از این هستند که ضروریات
نمیدانند یا غافل از ضروریات باشند پس در ضروریات که این عدول
اختلاف ندارند که حاکم بخواهند خودشان حاکم خلقند حاکمین ائمه
هدی است صلوات الله علیهم پس ملتفت باشید شماها این عدولی
که هستند از نقبا تا فقها خودشان قطع نظر از خدا و ائمه هدی بخواهند
یک لقمه بفهمند که این لقمه نافع است در دینشان در یک حال نمیتوانند
عاجزند تمامش را باید از جانب خدا و رسول بگیرند و گرفته اند این
عدول چیزهائیکه محل اتفاق بوده گرفته اند پس کافر نمیشوند آمده
اند برای حفظ مردم سنگرها نیند اگر نبودند کی میگه حفظ کنند قلوب
ضعفای شیعه را مثل اینکه سگها نگذارند گرگ مهار کشی را نگاه میدارد البته
کسی که سنگر شد که مردم را از ارتداد نگاه دارد خودش باشتباه مرتد نمیشود

باشتباه خلاف



باشتباه خلاف ضرورت نمیکند آن علمائیکه مامورند از جانب خدا که مردم را
هدایت کنند خودشان منکر ضرورت نمیشوند ولو بسهو باشد ولو بغفلت باشد
حالا عالمی کتابی نوشته خارج از ضرورت شده نوشته باشد و شده او داخل
این عدول نبوده داخل فساق و فجار و کفار بوده حالا ما کاری است آن
فساق و فجار نداریم پس چون عدول در ضروریات دین و مذهب که مبنای
دین و مذهب بر آن است اختلاف ندارند ضروریاتی که هر که خارج شد از اینها
خارج از دین است عدول نمیشود از اینها خارج باشند پس این عدول اختلاف
در ضروریات ندارند پس حاکم نمیخواهند آنجا که میخواهند خدا است و
رسول است و امام و این اقوال هم که رسیده بجدی که بیشترها هم آمده است سهل است
از یهود بپرس نماز ظهر مسلمانان چند رکعت است خیلیشان میدانند
چهار رکعت است دیگر تا تو رها مردم کربیان شمار انگیر دکه بگویند عوام چه
میدانند ضرورت یعنی چه البته اینها که در بیابانها و کوهها هستند و هرگز فکر
دین و مذهب نیستند نمیدانند راست است کسیکه نگفته اینها میدانند که نکیر
بغیر باشند اهل حل و عقد باشند اینها صغیرشان کبیرشان سیاهشان سفیدشان
زنشان مردشان چنانچه در ارث دهست همه میدانند سیف ها نیند
در ارث دضرورت اکثری است که صغیر کبیر سیاه سفید مرد زن عالم جاهل

منظورشان

همه راه میروند معلوم است این بچهها بیابانی آن پیر حرف شده اما هیچ
نیست یکپاره جاها هم نوشته اند که منظور نیست حالا اینها انکار اینش
میکنند که چون اینها نمیفهمند ضرورت لغی چه پس عوام الناس نمیدانند
ضرورت لغی چه عوام باید تقلید علما کنند اگر نمیدانند ضرورت است پس چه
میدانند تقلید باید کرد خدا میداند همه اش باتوره است والله همین قدر که
آنچه کل شده باشد که ماهی بگیرند همین قدر که مقابل حرف حرفی زده باشند همین
قدر که مهتاب نرخ ماست شکسته باشد شیطان مانع میشود لکن اهل حق بنور
شان کمتر از شیطان نیست تدبیرشان کمتر از شیطان نیست ریشه فلو بگیرند
بالاش نحرف بزنند که این عدولی که ائمه شهادت داده اند که اینها عادلند این
عدول نه آنکسانی هستند که جلوه در محراب و منبر میکنند در خلوت که میروند هر کاری
میخواهند میکنند اینها عدول اند فاسق هستند فاجر هستند مرائی هستند عالمند پس میدانند
ضروریات نه پس هر ضروریات که حاکم ظاهری میخواهند حاکم باطن هم که دارند
حاکم با ظلمت نه خدا است رسول است ائمه است حاکم زنده هم بخواهند امام زمان
دارند اما در احکام مخصوص این مسائل نه باز بضرورت باید هر که هر چه میفهمد
از کتاب و سنت بآن عمل کند پس باز حاکم نمیخواهند دیگر حالا عدول چون نمیفهمند
حاکم میخواهند این مزخرفات این حرف مغز ندارد چیز را از جائی برداشته اند

بجائی دیگر



بجائی دیگر چسبانده اند پس ربطی بهم ندارد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

بعد از درس که نشسته اند فرمودند

تا این زمان همچو مزخرفی نیامده بود ضرورت حجت نیست تا حال نیامده بود
هیچ باورمان هم نمیشد که می آید بر سر ما این و باین جرات و باین
پیدا میدانستیم اما نه باین شدت هیچکس باورش نمیشد همچو مزخرفات
گفته شود خدا میداند از یهودیها بدتر شدند از نصاری بدتر شدند از گبرها
بدتر شدند از بابیها بدتر شدند از خارجیها بدتر شدند از ناصبیها بدتر شدند
اینکه اینهم آن مرحوم میفرمودند بعد از من از بابیها بدتر میشوند این فرمایش
مصداقی دارد که خبر داده اند یا ندارد مصداقش همینها هستند بادل درس

دوشنبه هفتم | بسم الله الرحمن الرحیم | شهر شوال المکرم ۱۲۹۲

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه ورفع فی الخلد اعلامه
سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله
تحویلا هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون ولقد احسن الشاعر واجاد ولله دره حیث قال ونعم ما قال الزین
الدین احمد نور رفعتی تقضاء بها القلوب الملد لهم بریدالحاسدون لیطفوه

ویابی الله الا ان یتم ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله بالجمله الناس من حیث
التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء وکم ترکت الاول للآخر ولعبت حراره شمس
الحقیقه باثر من الشمس الظاهره و تنور الدنیا کما نارت اعاذنا الله من شر
الاشرار و کید الفجار والحقنا بالابرار ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین الی آخر از جمله چیزهائیکه خیلی واضح وظاهر است
برای کسیکه دربند دین و مذهب باشد این است که معقول نیست دین خدا هرگز
مخفی باشد لکن از پیش بروند مردم و یاد نمیگیرند و خود را در مهلکه ها
اندازند و نمیتوانند هم پرده را بیاندازند مثل این اعمی که میروند و در گالها
افتند و نمیتوانند بیرون بیایند خدائیکه خالق خلق است و خود شان خلق را
جاهل خلق کرده بمنافع و مضار شان و این لوهم تعهد کرده دقت کنید مبادا شان
شمار رد میکند چیزها را که اگر خوب باشند چیزها را که خیلی که خوب باشند و منصف
باشند حیران و سرگردانند که آیا حق کجا است عمر [illegible] میکنند آخر شان بی دین
و بی مذهب می مانند پس آدم که فکر میکند میفهمد خدا تعهد کرده ما را جاهل بمنافع
و مضار خود شان آفریده و حیوانات را هیچ خلق نکرده و حیوانات را خلق
میکند و هر چیزیکه باعث دوام وجود شان است تا زنده اند در طبیعت شان
گذارده هرگز نه نقل میکنند نه میچانند انها را چون از برای معرفه خدا
شناس



شناس که برای ایشان است نیافریده صلاح شان فساد شان جمیعا در طبیعت شان خلق
شده هر وقت سرما شان میشود بالطبع میروند جائی که گرم شوند و هر وقت گرما شان
شد میروند جائی که خنک باشند شوند هر وقت تشنه شد باید آب بخورد هر وقت
محتاج بغذا است چیز بعلف میکند باز هر علفی که برایش سازگار است میل میکند
سازگار نیست میل نمیکند و ببینید که انسان اینجور نیست پس انسان را خدا تعهد کرده
جاهل آفریده بمنافع و مضار خود چه بسیار چیزها را خیال میکند بد است و حال
انکه خوب است برایش و چه بسیار چیزها را خیال میکند خوب است و حال انکه بد است
برای او با وجود یکه انسان شعورش از بز بیشتر است از آهو بیشتر است از گوره
خر بیشتر است حیوان هر قدر زیرک باشد از انسان زیرکتر نیست و تمام حیوانات
را محتاج نرا در نقش خود شان خلق کرده عنکبوتی که اینهمه عاجز است باز
محتاج نقش خودش در نقش خودش خلق شده هیچ نباید درس بخواند نگار یاد
بگیرد تارش را میتند و شکارش هو میکند بار آن انسان هرچه باشد که از جمیع
حیوانات قوی تر است شعور و تدبیرش بیشتر است دانا تر است ازاین جهت
است انبیا میانه انها آمده نه میانه آنها نیامده اند خلقنا الانسان فی احسن
تقویم حالا این انسانی که خدا اینجور خلقش کرده تعمد کرده چنین خلقش
کرده که هرچه بمذاقش خوب آمد نفهمد که خوب است برایش باید و هرچه خوب

نیامده خوب است باید پس انبیا باین جهة برای اینها سفیر شدند حجت قرار میدهد حجت
قبل الخلق است ومع الخلق است وبعد الخلق است حالا اینها را جاهل بیافرینند
ومعلم نیافرینند وحال انکه برای تعلیم خلقت نکرده باشد نبی ومعلم خلق
نکرده باشد معقول نیست بعضی عبارات خلق بعضی جاها نوشته‌ام ومردم تعجب
میکنند ومن از مردم تعجب میکنم یکوقتی من نوشته بودم من متحیرم در تحیر
متحیرین که درچه تحیر دارند آیا تحیر دارند درچیزیکه خدا آورده وانکار کرده
یا تحیر دارند خدا انکار نکرده پس تحیر این خلق کجا است پس من متحیرم در تحیر متحیرین
وانها تعجب کردند از این حرف درحجت بالغه شما فکر کنید شما دقت کنید ببینید آیا معقول
است خدا چیزی را از کسی خواسته باشد از نبی از ملک از بشر خواسته باشد علی‌ای
اعتقادی را وبا او تعلیم نکند واز او خواسته باشد فکر کنید شما وببینید که
این مردم دین نمیخواهند که دین ندارند طالب نیستند که دین ندارند طالب
راه نجات نیستند والا این خدا مسامحه در رسانیدن دین خود نمیکند بازی نمیکند
مثل بچه‌ها که میروند قایم میشوند میگویند بیایید ما را پیدا کنید یا چیزی را قایم
میکنند میگویند بروید پیدا کنید خدا بازی نمیکند پس حجتی قرار داده در دنیا
در قبر در برزخ در آخرت در هر جا هر مقام بلندی که شنیده باشی هر سر مستتری
که شنیده باشی در هیچ جا نیست امری که خدا انرا مخفی داشته باشد از خلق اوقت

بگوید



بگوید تو دنبال گرفتن نجات بودی برو یافتت باید بروی انرا پیدا کنی هرچه که
خیلی شدت امر خدا نیست دین خدا نیست بلکه اکسیر که بخواهد یاد بگیرد درست
است اکسیر مامور بکسی نیست اگر من نداشته باشم اما نقصی در اسلام وایمان من
است بلکه یکی کسی درکسبش درکارش چیزی برای ندانو باید زحمت بکشد ریاضت بکشد
انرا تحصیل کند اما دین خدا والله واضح است از روز روشن باطل واضح تر
است از شب تار هل یستوی الظلمات والنور این چه جور بیانات است در
قران ایا ظلمت و نور یکی هم است آیا زنده و مرده یکی هم است عالم وجاهل
یکی هم است اینها دلیل عقلی است وحجت است اگر دلیل کتاب باشد تنها حجت
خدا تمام کجا میشد وقتی جن وانس را برای عبادت ومعرفت خلق کرده باشند
این معرفت را محتوم عمدا از خلق حالا بعضی میگویند مشکل است توحید چیزی
در سر خود خیال کرده اند خدا را هم نوکر خود خیال کرده اند که تا بگویند فلانرا
بکش جلادی بکشد دولت فلانرا از او بگیر جلادی بگیرد همچو خدائی بدا نیست ضعف
خدگان است که بیاید تابع توی ضعیف شود که از هیچ جای ملک خدا خبر ندارد اگر
تابع شود هوای تو را ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض
بعضی میخواهند گرم باشد بعضی میخواهند سرد باشد بعضی میخواهند گرانی باشد
بعضی میخواهند ارزانی حالا خدائی که تابع خلق خودش است وخلقت نکرده

که تابع او باشند و خلق کرده ام جنس خودش نرا که تابعش باشند هدایتشان شوند
با او حرف بزنند و انها را خیلی محکم بگیر یعنی آن غفلت نکنند پس معقول
نیست دین خدا دینی باشد مجهول دینی باشد اما معلوم نباشد ان دین کجا است
انهائی که خدائی قائل نیستند میگویند دینی نیست برا اینها میگویند اقرار بخدا
داریم لکن میگویند خدا اغنی است محتاج بعبادت خلق نیست [illegible] از خلق پس
ارسال رسل نکرده حالا جبر که مقابل اینها بید انها ئیند که میگویند دینی است
مذهبی است حکمت انکه هی خلق کنند و کوزه بسازند و هزار حکمت بکار ببرند این
کوزه ها هم درست کنند و بعد بشکنند و خاک کنند اگر چه لغو است لکن باز اگر تو هم این
و تحقیق نمیکنند سعی زیادی و حکمت زیادی بکار رفته همین قدر زحمت کشیده که
ظاهر شده چیزی نمیشود در آن کرد حالا خلق کنند کوزه نه بلکه چشم باشد
بلکه گوش بلکه پا بلکه دست بلکه اینها روح و بدن و ظاهر و باطن و عقل اینهمه
صنایع بکار ببرند که یکدفعه بشکنند تمام شود ایا این بیجا نیست و لغو نیست
لا محاله این خلقت برای فایده است و خودش تصریح کرده که ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون
برای هیچ کاری خلقش نکرده ام مگر برای نوکری حالا که چنین است معقول نیست
دین خدا معلوم نباشد حالا جمع کثیر و در اصولها که همه شان میگویند که دین خدا
است



است اما نمیدانیم کیست و این حرف نرا انقدر زده اند که حکما حق هم
وقتی تکلم کرده اند جور انها تکلم کرده اند پس دیدند که کتاب و سنت دلالت
میکند که دین حقی در روی زمین هست از تواتر گذشته بضرورت رسیده
یافتند که این خلقت زمین و آسمان برای غایتی است و آن شرع است و
این عالم را برای حق خلق کرده اند و انرا نتوانستند و از نیندند پس حقی
در روی زمین هست اما این حق پیش فلان مجتهد است نه ببین داود
باشد نه بدیهی پیش او نباشد پیش فلان است نه بدیهی پیش او باشد شاید پیش
او نباشد اما حق از اینها بیرون نیست بجهت حدیثی که حق از زمین قطع
نمیشود اگر حجت نباشد روی زمین زمین خسف میشود پس حقی هست
روی زمین اما کجا است نمیدانیم حالا شما دقت کنید حقی هیچ نباشد و این
مردم مثل حیوانات باشند آیا این بحکمت نزدیکتر است یا خدا بیاری
آورد دینی قرار بدهد انوقت مخفی کند انرا آیا این خدا هیچ اهمیتی از لوی
یعنی بر حق باشد و هر چه داری بجهت بر حق باشد بجهت بر حق نباشد بله من
انچه دارم تکلیف خودم باشد او هم انچه دارد تکلیف خودش باشد حق واقع
باکلیه نمیدانم حق واقع با او است یا با او است یا با او است از توی اینها بیرون
نیست تکلیف ما این است که هر چه بظنم پیدا کردیم بان عمل کنیم یا بعلم بان رسیدیم

ما را میکه علمای انیجور است همان است تکلیف های شما ان شاء الله تعالی را ازیم بطلبید بر
می‌بینیم که زائد شدن یقینی انیجور حرفها میان مردم است که ایا مسلم کیست
مؤید کیست ها خیال کنم مسلم و مؤیدم و تکلیف خود عمل کنم ان دیگری
هم خیال کند مسلم است و مؤید و تکلیف خود عمل کند و در واقع معلوم
نباشد خدا سید اند یا نیست من است یا نیست او ما تکلیف خود عمل کرده ایم
انها را چنینها گفته اند در کتاب هم نوشته اند غیر از انیجور راهی کسی نگفته است
حتی انیکه غیر از این مجلس از هر که تفحص کنی همان طوری میگویند و انی که
میگوییم ادعا ندارم که احاطه دارم بجمیع لوازمات بلکه راه فکر اگر بسته
باشد شما هم فکر نتوانید این حرفرا بزنید این هنر که هست یقینا نیست ان
کبری نیست نیست یهودیها نیست نیست نصارا نیست نیست سنیها نیست نیست در
میان شیعه نیست کسیکه نیست انها حافظ دین نیستند نیست سرباز
نیست نیست اهل درخانه نیست نیست تجار نیست نیست زارعین نیست
انها را که انهان می‌شنیند فکر میکنند همین طور در خانه اش نشسته و جمیع
لوازمات او میکردد طور سیاحت اهل بصیرت انیجور سیاحت است
الخود سیاحت او عمر وفا نمیکند تا چند بکردم الخ سیاحت تکلیف مالا
یطاق است خدا هم باحدی نکرده تکلیفی که شده این است نیست طرح کن که جا کی

که حق در



که حق در میان انها نیست طرح کن کبری را یهودیها و نصاری و سنی و بوهم
طرح کن کم کم دایره تنگ میشود تا انکه خورده خورده حق ما آید بیش
پات پس لاعلی لا معقول نیست خدا دین قرار نداده چرا که چنین خدائی
که دین قرار نداده مذهبی قرار نداده خدائی که سزاوار باطل است خدائی
که ارسال رسل نکرده انزال کتب نکرده شرع ندارد طریقی ندارد
حقیقی ندارد خدائی که راه و رسم قرار نداده خدا نیست شیطان است
پس لامحاله خدا باید شرع قرار بدهد و حاملین شرع قرار بدهد میان خود
و ان شرع و خلق خبر نداشته باشند باز قرار نداده ولی است خدا اراده
پیش خود است با قرار نیست خودش است و هیچ نازل نکرده از این
پیغمبری خلق عبدانند دین او را حالا خلق حدس بزنند که ان چه حرف است
و قرن حدس بزنند آیا مطابق بیاید باان قران یا مطابق نیاید و ندانند
دین خلق کنند و محفوظ بدارند از خلق قبیح است لغت بخرا ازانکه دین
خلق نکنند حکیم رئوف رحیم هم که دین خلق کند انوقت محفوظ بدارد انو
بخلق بگوید شما بگردید و حدس بزنید هر کس فطنه اش بود وجد وجهدش را
کرد استفراغ وسعش را کرد انهائیکه کرد تکلیفش بعمل آورد ندارد کنند
دقت کنید ان شاء الله ببینید اگر انیجور بود اصلش دین قرار نداد از اول

آدم و ابراهیم و موسی و نوح را هم پیغمبر نسازد ارسال رسل نمیکرد و کتب بهاشان را نازل
نمیکرد خدا اینکه ارسال رسل و انزال کتب میکند ارسال رسل برای اینست
که هم جنس خلق بودند برای خلق بفرستد هم زبانی خلق را برای خلق بفرستد
انزال کتب میکند کتب بهار را با انبیا نازل میکند انبیا را با کتاب چرا که انبیا
بهوا و هوس خود راه نمیروند عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره
یعملون کتاب را سفیر نمود همراه اهل حق اهل حق را همیشه همراه کتاب میکند
انی تارک فیکم الثقلین را کلیتی که بکنید بزمانها بیش هم میرود همیشه
انبیا همراه کتاب هستند کتاب همیشه همراه انبیاء است همیشه کتاب همراه
اهل حق است همیشه اهل حق همراه کتاب هستند از یکدیگر مفارقت نمیکنند
تا الحوض پس انی تارک فیکم الثقلین بدانید قاعده کلیه است حالا پیغمبر
آمد کتاب مخصوص آورد عترت مخصوص داشت فکر که میکنید بینها هم همین
طور است هرگز نه کسی که ادعا کند چه کتاب میتواند حجت خود را اثبات بکند چه
که صامت باشد و کسی نباشد که کتاب را برای مردم بخواند حجیت است برای او کتاب
چه عترت چه حجیت دارد شخص حجیت چه کتاب چه حجیتی دارد انبیا با هم که
حجیت شد حجیت درست میشود پس ملتفت باشید انشاء الله احادیث
ائمه هدی و کتاب خدا همیشه باید همراه اهل حق باشد همیشه اهل حق همراه

انبیا باید



انبیا باید باشند پس بدانید هر کس هر ادعائی که میخواهد بکند میکند که کتاب ندارد
حدیث ندارد دلیل ندارد و اینجور ادعاها حرفهائی است که جواب میخواهد بر تند
والله میخواهد آب بر گل کنند که ماهی بگیرند والله از زمان آدم تا خاتم همیشه
کتاب در میان است و با این متمسکند اهل حق و ان کتاب را اگر باید عمل کرد به
محمد بود و خلیفه بود باید عمل کرد کتاب هست پیغمبر بود خلیفه بود باید عمل کرد کتاب را اگر کسی
بگوید من راه میبرم مفهم دیگری راه نمیبرد دیگر نمیشود عمل کرد بان
باز این حیله حیله صوفیها است که ما اهل طریقتیم ما اهل حقیقتیم ما
یکپاره چیزها میدانیم از آن تفسیرها اینکه میدانیم چنانکه حضرت امیر فرموده
از کلمه صاد الصمد هفتاد شتر بار میکنیم ما ها هم از الف لام الحمد چندین
شتر بار میتوانیم بکنیم اهل ظاهر نمیتوانند حالا از جمله ان تفسیرها یکی این
است که شراب حلال است نکاح محارم حلال است نه نه این حیله است بجهة
آنکه پیغمبر این انبیا معروف و پیغمبر این کتابهائی که آورده اند شرعهائی
این شرعهائی که آورده اند در دست همه اهل دین هست دیگر این معزولون
میدانم و باقی نمیدانند ان مؤسس اصل [illegible] است که ابتدا آید و لا بد است ملک
بیاید برای او بگوید ملک مردم نمیبینند او میبیند و از ملک میشنود از این جهة
لا بد است معجزات و خارق عادات اثبات کند دیگر غیر از او کسی نمیتواند [illegible]

دیگر این معنی را من میفهمم باقی نمی فهمند میگویم این را از کجا میگوئید خواب دیده اید
یا ملک بر آن نازل شده نمیتواند بگوید ملک بر من نازل شده پس این اهل جاب
است این شد آن اولی است که مال همیگیرد مثل ان مرشد است که میخواهد سوار این
خر شود پس بعد از اینکه پیغمبری آید قواعد و قوانین میگذارد دنیا و اله فکر کنید
دقت کنید چرا نزنید غافل نباشید قواعد و قوانین که میگذارند در میان
مردم برای این است که مردم دین داشته باشند اگر قواعد و قوانین متشابه قرار
بدهند همچو قواعد و قوانین را نگذارند بهتر است پس اگر قواعد و قوانین قرار بدهند
که چیزی بدست نیاید اینرا نگذارند بهتر است حالا زحمت بکشیم تا ده سال آنوقت
نفهمیم که مشکل بود و این دین نیست قواعدیکه میگذارند انبیا و اولیا برای این
است که مردم دین داشته باشند پس قواعد و قوانین را بطور ثبت به میگذارند پس
قواعدیکه میگذارند قواعد متشابه نیست از اینجهت حق تعالی فرموده منه آیات
محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات وایرا باز مخصوص قران قرار
ندهید در همه کتابهای آسمانی همین طور است ان اوله محکمه که آیات محکم
کرده متشابهات بوتشن را ده که متشابه است ان متشابهات قواعد و قوانین
نیستند و این محکمات بضروریات محکم شده و در این آخر الزمان این آخر
کار که بگوششان زیاد خورده دیدند اگر ضروریات محکم شده نشود آب بو گل
آلود



آلود گرد و ماهی گرفت حالا هر زور بزنند ضروریات را بر دارند خوب اگر ضرورت
درست بر داشته شد انهائیکه اهل دینند باین ضروریات عالمند نمیگذارند
دیگر تو نفس بکشی تو نیکه نفس میکشی اگر ضروریات برداشته شد دیگر آنوقت دیگر تو
نمیتوانی نفس بکشی و ادعائی بکنی و حرفی بزنی پس این ضروریات هرگز برداشته
نمیشود و برداشته نخواهد شد بلکه این ضروریات را عوام نمیفهمند اگر بخواهند آب
را گل آلود کنند که ماهی بگیرند اینجور نمیگویند مگر هیچکس گفت ضروریات را
بچهای تو شکم میفهمند هیچکس نگفت مگر کسی گفت ضروریات را بچه تا از
شکم بیرون آمدند میفهمند هیچکس نگفت مگر کسی گفته است که ضروریات را
پیرهای خرف شده میفهمند هیچکس نگفت و همچنین دیوانه ها را کسی گفت دینی
مکلفند بلکه این گوهها دین نمیفهمند مگر گوهها دین میفهمند میخواهند
مردکه گوهی را صد تا زنب بگوشش نخورده مگر کسی انها را میگوید که از ضروریات
خبر دارند نه هیچکس نگفته پس ضروریات همیشه هست ضروریات را عوام میدانند
علما میدانند اما عوامیکه بصیر باشند نه آن عامی که خلاف قول ملیفهمد باز این
حصر عقلی است که با همه جا مطابق می آید کائنا ما کان بالغا ما بلغ هر کسی که خلاف را
ملیفهمد بدانید ضروریات را می فهمد هر کس خلاف فهمید دلو تابع طایفه
باشد حکم آن طایفه را دارد بچهار بود خلاف نمیفهمند تابع بودند حکم بود

دارند بجهال مسلمانان خلاف نفهمند تابع مسلمانان و پاکند هرکس همینقدر
شعور دارد که میانه دو نفر خلاف باشد و بفهمد که میانه این دو نفر خلاف هست
اگر شعور خلاف فهمی بودارد و خدا باو داده باشد و شعور رفع این خلاف نبود
باو نداده باشد خدا تکلیف باین نکرده و دین از این که الله شعور رفع خلاف
نداشته باشد تکلیف ما لا یطاق است بدانید والله شعور رفع خلاف را نفهمیدن
خود خلاف والله آسان تر است اگر کسی دین بخواهد و مذهب بجنبیکه خلاف
مطلوب خدا نبوده ولو اینکه خلق انداخته اند خلاف قسطوا اصل مراد خدا این
نبوده که خلاف بلند انداز در میان مردم مراد خدا این بود که همه یک دینی
داشته باشند یک مذهب داشته باشند مراد از ارسال و انزال کتب و عقل و
نقل همه همین است و تغییر این است و این خلاف که مردم انداخته اند چون اهوا
داشتند هوس داشتند داخل دایره نبودند اگر بیرون بیرفتند مقصود ایشان
حاصل نمیشد بعضی بکفر رفتند بعضی بواز زندقه از این جهة خلاف ها آمد در دنیا
پس خلاف از جانب این خدا نیست معقول نیست خدا دو رسول بفرستد
که ضد یکدیگر بگویند معقول نیست دو حجت بفرستد دو وصی پیغمبر که ضد یکدیگر
بگویند و با هم خلاف داشته باشند معقول نیست دو حجت بفرستند دو والی
که ضد یکدیگر بند معقول نیست حجتی بفرستند که یکی از جانب او باشد یکی از

جانب او



او نباشد اگر پای احتمال در میان آمد این از جانب خدا نیست اگر بنی که می آید
یحتمل از جانب خدا باشد یحتمل از جانب شیطان فکر کنید چرت مزنید درست
دقت کنید ببینید اگر جانب [illegible] نبی بیاید در میان مردم و احتمال داشته باشد
که از جانب خدا است یحتمل هم از جانب شیطان باشد ریش ابوجهل هم استفراغ
وسع کرده جد و جهد خود نکرده فی خود نکرده اهمال خود نکرده فهمید
که پیغمبر پیغمبر نیست او بزعم خودش عمل کند ما بزعم خود مان نهایت ما ابوجهل نیم
بد سید انیم بخش سید انیم او هم ما را بد بداند فکر کنید ببینید چنین چیزی معقول است
ما جد و جهد کردیم فهمیدیم دین شیعه خوب است بر حق است سنی هم رفت استفراغ
وسعش نکرد فقیش نکرد اهمالش نکرد دید برایش ابابکر خلیفه است نهایت ما
او را باطل میدانیم او هم ما را باطل میداند درست دقت کنید ببینید چطور میشود میباشد
تا برسد اینجا دو عالم از جانب خدا او انکار دیگری کند این او را رد میکند نمیشود
دو نفر از جانب خدا باشند محال است خدا اجل و اعظم است دو حجت بفرستد
و او حجتش را باشد یا امام یا پیغمبر دو چیز مختلف بگذارد و اشتغال از این واقع
نکند نبی باید معصوم باشد باید صادق باشد باید یقینا از جانب خدا باشد تا اینکه
قولی که من بگویم من یقین داشته باشم از جانب خدا است پس من نمی توانم اثبات
میکنم که قولش یقینی باشد نبی که صدقش یقینی است و قولش یقینی نیست اسمش نبی نمیگذارد

مردم اسم گذاردند و نفهمیدند بلکه معلوم النبوه است آن است که یقیناً از جانب
خدا است یقیناً آنچه میگوید از جانب خدا است تا یقیناً من بدانم من او بجسیم این
اگر قولش مظنون باشد خودش هم پیغمبر نیست حجت نیست مبلغ نیست رسول نیست
نرسانیده دین را اگر رسول اسم کرده است اسم است معنی نشد آنکه مردم اسم
پیغمبرشان را رسول اسم میگذارند این اسمها اسمهای جامد است از پیش خدا
نیامده پس بقول مطلق عرض میکنم که جمیع آنچه خدا خواسته محل گفتگو نیست واضح
است بین است آشکار است از اراده خودش تا توحید از نبوت تا امامت تا روات
جمیع آنچه تکلیف عباد است مسدود است مؤید است من عند الله که اگر بگوئید محتمل
احتمال جائیش را بدهید که من عند الله نیست این محتمل محتمل میرود بالا محتمل
میرود تا پیش بلکه این شرش پیدا از جانب خدا باشد شاید از جانب شیطانی
باشد میرود پیش خدا که شاید خدا نباشد شیطان باشد خدا را بجواب باید
میپرستید شیطان را نباید بپرستید شیطان را باید لعنش کرد طردش کرد پس ملتفت
باشید ان شاء الله همه دین خدا واضح است ظاهر است بین است آشکار است و در
مابه الاختلاف امر واضح نبود تا امر را بگذارند محل اتفاق کلکه همه بفهمند
همه بدانند تا نگذارند همچو امر را حق یا باطل از هم بشوند باطل یکباره جاهای دیگر
میگیرد یکباره جاها رش میگیرد عرض دارد مرض دارد مختصر اینکه امور کل

مسئله



مسئله محال است خدا نگذاشته باشد همین بس که محل اتفاق است بگو ورده چرش
نزنید جواب نرویید فکر کنید که اگر نفس ضرورت محل سخن باشد دیگر از وقت
من بچه اثباتش میکنم بنظر بیاید که هر کس طوری ملتفتید الحمدلله که محل اختلاف
است آیا اثبات میکند محل اتفاق را چیزی که خودش محل اختلاف است رافع
اختلاف است ببینید بر می آید باید یقینی باشد امام می آید باید یقینی باشد الحمدلله
قواعد مسلمه در میان است که عوام نمیتوانند بآن قواعد حق را از باطل جدا کنند
باز عوام که میگوئیم بچهها را نمیگوئیم پیرها را نمیگوئیم سوارها را و سربازها را نمیگوئیم
اینها دخلی بدین و مذهب ندارد اینها اصلش ملتفت نیستند حق نیستند
نمیدانند حق چیست سلطانیم ندانند بآن تشخیص نمیدانند ندانند من کراوی
نمیگویم میدانند ضروریات را آنهائی که در بند دین و مذهب هستند بطور اسرار و
آشکار از عوام گرفته تا حکما تا انبیا همه میدانند آن ضروریات را و خدا الله
محاله در میان گذاشته اینها را صغیر این جماعت میفهمند کبیر آن جماعت
ملتفتند میفهمند صغیرها نیز در شان ضروریات الحمدلله که صغیر بداند کبیر بداند
سیاه بداند سفید بداند زن بداند مرد بداند صغیر میدانند آن صغیری که
باید فهم برایش تعیین کرد صغیر بعضی کوچکها کبیر بعضی بزرگها بعضی علما صغیر بعضی عوام
که اینکه خلاف بگوئیم نمیخورد و خلاف ملتفتند اینها را عرض بوده ملتفت اند بفهمند

درس سه شنبه ۱۸ شهر شوال المکرم ۱۲۹۲ یا صاحب الزمان ادرکنی و وفقنی لاتمام کرد والله

بسم الله الرحمن الرحیم

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه
سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
و لقد احسن الشاعر و اجاد و لله دره حیث قال و نعم ما قال الزین الدین احمد نور
فضل تقضاء به القلوب المدلهمه یرید الحاسدون لیطفؤه و یابی الله ان یتمه
و لا یخلف الله وعده رسله بالجمله الی آخره از ظهورها اینکه عرض کردم
انسانها چرا حیرت نمیکنید و غفلت نکنید و عبرت بگیرید از اوضاع عالم انسان
عاقل که نگاه باین مردم میکند میبیند این همه خلق هستند همه ایشان ادعای یک چیز
میکنند بیش که مردی مجهول بسراب قانع شده اند هیچ ندارند شما هیچ نکنید
شما فکر کنید با بصیرت با دقت خواب نروید ببینید آیا معقول است که خدا
چیزی را اراده کرده باشد از خلق و خلق او از اراده خود مطلع نکرده باشد
و آنچه او پیش خود اراده کرده انتقام بکشد از خلق که شما چیزی را که بان
نمیتوانستید برسید تا من برای شما نگویم خبر نرسید بود چرا بان نرسیدید و بان
عمل نکردید



عمل نکردید و خدا احتمال قرار داده است که باراده او کسی مطلع نبود مگر خودش بگوید حال الله
خدائیکه میداند خلق محال است باراده او و رضا و غضب او برسند و بدانند چیزی را
که محال قرار داده نمیتوانند خلق باو برسند تا از اراده خود مطلع نکند انها را
آنوقت بیاید انتقام بکشد که شما چرا بآن محال نرسیدید این معقول نیست این مقدمات
مقدماتیست که نتیجه های بزرگ بزرگ دارد پس خدا هر چه را از خلق خواسته
اول او پیش می افتد و میرساند وقتی رساند خلق اگر خوب بودند اذعان میکنند بد بودند انکار
میکنند و بدرک میروند پس معقول نیست خدا محبتش با حق باشد الا امرش در عالم
دیگر باشد و آنرا اگر خواسته باشد از نبوت تا امامت تا شرع از اصول دین
تا فروع دین هر چه را خدا از خلق خواسته اول رسانده رسول خواسته بفرستد اول
اول او سفیر بفرستد تمیز مردم بفهمند اگر بفرستد نمیدانند باید از کجا بیاید از
آسمان بیاید از کوه طور بیاید از جبل ساعیر بیاید نمیدانند پس اول رسول سفیر بفرستد
خارق عادات بدستش جاری میکند آنوقت میگوید اطاعت کنید هر امری را که
که واضح نکرده نخواسته و واضح کرده تکلیف خلق قرار نداده اگر انبیا نیامده اند
چه او بروند خلاف شرع کرده اند خلاف اراده او کرده اند خلاف اراده او که
کرده بان چیز واضح نکرده اند رسید البته باز ملتفت باشید این حرفها حرفی
نیست که انبیا تنها بدانند دیگر باقی مردم ندانند حکما تنها بدانند باقی مردم ندانند

حکما تنها بدانند حرف منست که علما تنها بدانند و عوام ندانند حرفهای من باید جمیع
کسانیکه مکلفند باید این حرفرا بدانند و بدانند و حجت خدا تمام است خدا هم
بهمه شان امر کرده بجهت اینکه حق نمیخواهند و حق خداوند عالم جمع بوده ببینید که حق بود
نمیخواهند کسی بود هم میانشان پیغمبر بشد و حق خدا دوند درست جمع کثیری طالب
حق هستند و حق نمیخواهند میدانند که اگر احیانا کسی هم رفت و حرف میانشان
زد گوش نمیدهند اصلا انگار بود میانشان نخواهد فرستاد خدا اگر بود در میان
جماعت بت پرستان پیغمبر شد که چهار اقلیم در اول زمانی بت پرست هستند
البته خدا کسی پیغمبر شد میان آنها که دعوت کند آنها را و بگوید که بت پرستی
نکنید بیجا صد است حجتشان بود بر انبیای سابق تمام چطور اگر ده شیعه بود پیغمبر شد
میان آنها حجت خدا بر آنها تمام است همچنین میان کبرها شیعه نمیرود دلی
کبرها منزل کند بجهت نجس میشد لباس کبرها را میپوشد که کبرها را نمیخواهم
هدایت کنم بجهت اینکه حجت خدا برایشان تمام شده هیچ شیعه نمیرود
میانشان آنها را دعوت کند همچنین ببینید جمعیت نصاری چقدر است نمیرود
شیعه میانشان آنجا نجس میشود که آن آخر کار میمیرد باید حجت
خدا تمام است آنها هم بجهنم میروند باز این خدا اجل و اعظم است از اینکه
چیزی بر آن رسانیده بکسی مؤاخذه کند دیگر تفصیل آنها خیلی بیشتر است آنها

عرض میکنم



عرض میکنم که یادتان باشد که این حرفها بود در دنیا و هی فکر کنید ببینید حق
در میان یهودیها کسی نمیرود از اهل حق یهودیها را هدایت کند بجهت اینکه حجت خدا
واضح شده است برآنها و کسی از اهل حق نمیرود در میان نصاری که آنها را دعوت
کند میان سنیها کسی نمیرود آنها را هدایت کند بجهت اینکه حجت تمام شده برآنها میان
سربازها کسی نمیرود آنها را هدایت کند حجت برآنها تمام شده نمیروند پیش آنها آنها را
دعوت کنند سعی بیجا نمیکنند اهل حق ملتفت باشند لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو
اسمعهم لتولوا همچنین میان بازاریها نمیروند اهل حق و علما در بازار نمیروند
اهل بازار را هدایت کنند مردم اگر دین میخواهند بروند مسجد و آنجاها شنیدند
حرف حق گفته میشود فکر کنند درست دقت کنند ولو منحصر بیک نفر باشد و
لو منحصر باشد بیک مجلس و لو منحصر بخودتان باشد فکر کنید ببینید معقول است
این خدا دین از خلق بخواهد و آن دین را واضح نکند هیچ فکر میکنی که عمل نیمی هیچ فکر میکنی
که عمرت گذشته بچه گفته اند نماز کن حجه میخواهم عرض کنم که همان بچه اینکه اول
تکلیفشان است برای آنها خدا حد قرار داده حالا اگر نماز نکنند چوبشان باید زد
اگر روزه نگیرند چوبشان باید زد خدا اینها را کم ملتفت میشوند مردم کسانیکه اهل حق
هستند از این حرفهای من وحشت میکنند و اینکه وحشت میکنند بجهت این است
که از اهل حق نشده اند و مع ذلک بدان حجت خدا تمام است بر جمیع خلق حتی اینکه

دختر نه ساله اگر شعور ندهست و نمیتوانسته بفهمد که این ملک خالقی دارد نمیگفتند بش
نماز کن و بابای پسر چهارده ساله که اول شعورش هست اگر اینقدر شعور
ندهست که ما خود مان خودمان را نساخته‌ایم ما را کسی دیگر ساخته و ما مملوک اوئیم
تکلیف نمیکردند و اینها را درستی بدیهی میفهمد اغلب مردم اجماع کرده اند بر
دین و بغیر از دین همه چیزها خوب میفهمند غیر بچه پسری که اول تکلیفش است
حساب خوب میکند جمع خوب میزند دختر نه ساله خوب عقلش میرسد شوهر میکند
اما از دین هیچ یاد نگرفته پس هرکس بود که خدا تکلیف برای قرار داده میتواند
بفهمد تکلیف خود را همیشه تصدیق کنند خدا را در کارها و تصدیق نکنند انبیا
مردم را که بگویند دختر نه ساله کجا دین میتواند تحصیل کند و اغلب اغلب بچه‌های
چهارده ساله میتوانند تجارت کنند میتوانند کاسبی کنند حساب کنند دختر نه ساله
اقرارش محض است که مالش بفروشد چیزی بخرد ممضا است پس دین خدا دین است
واضح انشاءالله بالبصیرت فکر کنید معقول نیست این خدا دینش را واضح نکرده
باشد و از خلق بخواهد که چرا امر مرا که من واضح نکرده بودم ظاهر نکرده بودم
ندانستید و نفهمیدید امر مرا که من محال قرار داده بودم و قرار داده بودم که
تا واضح نکنم نتوانید بفهمید چرا نفهمیدید پس دین خدا دین واضح بینی آشکاری است
و این که عرض میکنم یکی از مقدمات است یکی از کلیات حکمت است و کلیات شرع

اینیات



اینیات که نفهمیم منها الف باب پس یعنی که خدا قرار داده از برای عامه مردم
برای عامه مردم حقا به رساند و حالا ابتدای سخن هست چیزی که قرار داده برای
عامه مردم مثل مسئله نبوت و ولایت که عامه مردم را قرار داده اقرار کنند
فکر کنید یا زمان زود تا توره انقدر بلند است که من از این امر میکنم جمالة
میکشم یکی من بینم همه مردم غافلند غافلند از این همه بتپرستها غافلند از
اینجا همه گبرها غافلند از این همه یهودیها غافلند از این همه نصاری غافلند
از این همه سنیها همه شیعها غافلند همه سربازها همه سوار همه قشون همه اهل دربخانه
غافلند همه اهل عمایم صاحبان عمایم همه غافلند مخصوص اهل حق است
این حرفها و با وجود یکه مخصوص اهل حق است باز داخل بدیهیات همه عقلا است
وقتی بیانش میکنی توی یهودیها یهودیها نمیتوانند ردش کنند توی نصاری
بگوئی تصدیق میکنند توی گبرها بگوئی نمیتوانند ردش کنند پس چیزی که خدا قرار داده
برای عامه مردم و اینها مقدمات است و نتایج عجیب غریب دارد دیگر که قرار داده برای
عامه مردم بعامه مردم باید رسانیده باشد باز فکر کنید دلیل عقل دلیل کتاب سنت
دلیل آفاق و انفس تماشا میآید چیزی که خدا از برای عامه خلق خواسته باید
بعامه خلق برساند چیزی که از برای عامه خلق خواسته مثلا خواسته که عامه خلق
نماز کنند باید تمام خلق تعلیم کند این نماز کردن را و خواسته تمام خلق روزه بگیرند

ماه مبارک تعلیم میکنند جمیع ما نزل الیهم عندالله حتی زکوة خواسته بدهند برای تمام
مسائلش بو رسانید خواسته بعضی بدهند رسانیده لکه بعضی بدهند این خدا هرچه
راکه تکلیف عام قرار داده بعوام رسانید هرچه بو تکلیف خاص قرار داده بخاص رسانیده
از این راه که فکر میکنی نتیجهای خوب بدست می آید چشمان روشن میشود و اضطراب
میرود دردین تا نه تحقیق میکنید شک تان زایل میشود پس چیزی که تکلیف عامه
خلق است بعامه خلق میرسانند اسم خیلی چیزی اگر مسلم کل میشود و امر ضروری
میشود و امریکه بهمه تعلق گرفته میشود حالا چیزی که عموم بره خلق میدانند که
این حق است و این مسلم کل است بر من وارد میشوید که این حجت نیست حالا ببینید
چه قدر تا توره بلند است عامه میرسی گذشته و آقا زاده ام آمده و میگوید این حرف
که میزان حق و باطل ضروریست باشد یعنی اول حرف است بلکه اینها حرف خلاف
ضروریست همه از این است که خدا میخواهد رسوائی کند خدا چه کار کند که بطلان
باطل بو واضح کند بجز اینکه چنین حرف بیمغز و لغو بزبان خودش می اندازد که بگوید
و در کتابش بنویسد تا هرکه ببیند بفهمد باطل است والله از جمیع اطلها باطل
تر است در دنیا هیچ فرحرف یاوه خیلی حرفی نوشته اند این حرف بوده و گفت
شما ملتفت باشید ان شاء الله پس امریکه خداوند عالم از برای عامه خلق خواسته
بعامه خلق میرساند مسئله نبوت را از حکما خواسته از علما خواسته از عوام خواسته

از دختر یکه



از دختر یکه اول تکلیفش است خواسته نهایت تا نگوئید با و نمیدانند درسش باید داد
باز وضع این خدا این حیث که چیزی را که رسانیده خواسته باشد چیزی را که از انبیا
خواسته ملائکه بو سفر شد پیش انبیا که درس بدهند انبیا بو چیزی را که از حکما
خواسته انبیا را سفر شد که حکما را درس بدهند چیزی را که از علما خواسته حکما را
سفر شد با آنها درس بدهند چیزی را که از عوام خواسته علما را سفر شد که درس
با آنها بدهند نه اینکه کسی چیزی یاد نگرفته چیزی بداند مردم خورده خورده مکتب
میروند خورده خورده چیز یاد میگیرند سنتهای این خدا این است که تعلیم کنند
خلق بو ولن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا ملائکه بو سفر شد
تعلیم کنند انبیا را انبیا را سفر شد تعلیم حکما کنند حکما را سفر شد تعلیم علما کنند
علما را سفر شد تعلیم عوام کنند نه اینکه ای پسر آل تعلیم بچه ارش میکنند خدا و رسولی
یادش میدهد و امام یاد میگیرد و لو اول البطن رضاعه دره باشد اگر چه آن طفل بو
که یادش دادند خدا و پیغمبر یاد میگیرد لکن هیچ نمیفهمد معنیش بو آخر اول الطلوع
عادت تعلیم میکنند تا دختر که نه ساله و پسر چهارده ساله رسید آنوقت
معنیهاش بو حالیش میکنند از او میپرسند که اینها تو که میفهمی ساخته اند یا که
ساخته و حالیش میشود اما آن دختر نه ساله و آن پسر سیزده ساله عقلش نرسید
که خودش خود او ساخته خودش خیال میبرد این اطاق او یک کس ساخته

ملعقه که میخ بخواهد باید زد باید پیش آهن گر برود پس طفلهای دختر نه ساله
و پسر سیزده ساله اینها را گفت ملتفت حالی کرد این بنا نو یک کسی ساخته آنی
میخ نو آهن گر ساخته آن جامه خود دوخته نمیشود و خیاط آن را دوخته
پس ملتفت حالی اینها کرد که این صنعت ها یک کسی ساخته آنی که ساخته مصنوع
اوست چنانکه آن آینه بردار نگاه دختر بردار که آن کار دختر مال خود است
ملتفت اخلاق بسیار نیکها باید زد اینها را میشود حالیشان کرد حالا این کسی که
شما نو ساخته مهمل نگذارده شما یکپاره منفعتها دارید فهمیده اید یکپاره ضررها
دارید فهمیده اید کسی باید بیاید حالی شما کند ببینید آیا نمیشود حالی کرد اینها نو اطفال
میشود و کرده اند و خوب حالیشان شده بگوید یکپاره غذاها بد است برات ضرر
دارد یکپاره غذاها خوب است نفع دارد برات پس میگوئی بابا طفل که تو یکپاره
منافع داری یکپاره مضار داری این خدائی که اینها را ساخته خدائیست حکیم
بعض از مردم تو دانا کرده تجربه کرده عقل داده از اینها باید یاد گرفته فکر کن
میگن میبینی پدرت عقلش بیشتر از تو است پس آن منفعتها و ضررهای خود است
نگه نمیدانی از پدرت بپرس میداند بتو میگوید این قدر که ملعقه خودش بقدر
رفع حاجت خودش اهم نمیداند منفعت که محتاج عالم است پس اینها را میشود حالیش
کرد خدا اگر کسی فرستاده که تعلیم کند منافع تو و مضار تو انشاء الله ملتفت باشید دقت
کنید



کنید فراموش نکنید اینهمه خلق فراموش کرده اند همه غافل خوابیده اند با وجودی که
حجت خدا تمام است و هیچ عذری برایشان نیست پس پیغمبر تو که خدا از عموم خلق حجت گرفته
بعموم خلق رسانیده حالا این اموری که بعموم خلق میرساند تو اینها را هر چه دلت
میخواهد اسمش بگذار ضرورت میخواهی اسمش بگذار بگذار متفق علیه کل
اسمش بگذار بگذار اجماع کل اسمش بگذار بگذار تکلیف جمیع اسمش
میگذاری بگذار امر یکه عام است و میشود در دین و مذهب امر عام نداشته باشد
این امری که امر عام است اسمش ضرورت است حالا که چیزی که ضرورت دین و مذهب شد
این حجت نیست تا حال شنیده بودیم و حالا شنیدیم گفتند حجت نیست که سهل است
گفتند اگر کسی بگوید حجت است خلاف ضرورت کرده دیدی که زبانت تتق زد دیدی
که چاره نداشتی باز گفتی ضرورت پس بدانید که خدا است میخواهد رسوائی کند
اینها را باش میداند اینها همچو رسوائی میکنند همچو باطل میکنند یک چیزی که کور
نمیزنند که آنها آفتاده است عمامه و عباده عصا دارد و شد فلان نگاه میکنند یا
شد فلان عصا دستش میگیرد اینها که دلیل دین خدا نشد این حرفها اگر هزار نه خلق
باطلش میکنند و هر که خدا هرچه طور واضح کند بیان کند پس امر یکه واجب است و عام است
شد نماز که واجب است بر کل مکلفین در این دایره هر که بگوید نماز واجب نیست
برود از این دایره بیرون از این دایره خارج میشود روزه ماه مبارک که تکلیف عام

است باید بگوید که تکلیف عام است مگر برای مسافر و مریض و صاحبان عذر کسی بیاید بگوید
تکلیف عام نیست از این دایره خارج میشود امر عام تو خداوند بعموم خلق
میرساند فکر کنید است باید دقت کنید است باید جواب بشنوید شما تو بخدا میبینید
که یک عالم خوابیده حالا یک نفر بیدار شده آن یکنفر میخواهد شما را بیدار کند چه
قدر داد کند و شما بیدار نشوید ای بیچاره چه میکنم امر عام بهمه کس رسیده از جاهل هر کس
که رسیده تکلیفش همان است پس هر امریکه محل اختلاف است و ملتفت باشید که
چه قدر نتیجه‌های خوب بیرون میبخشد عرض میکنم امریکه عام است بهمه رسیده هر کس انکار او
رو بکند باید دانست که از این دایره بیرون رفته اما نشاید این است که بگوئی شخص جاهلی است
بیابانی است حرف زد نفهمید چه گفت یا بخواهی مدارا کنی بگوئی این شخص عاقل است
جاهل نیست بلکه حالا غفلت کرده یکی اگر در جائی باشد که احتمال برود از روی جهل
باشد احتمال برود از روی غفلت باشد دیگر آنوقت این مرتد است خارج از دین
است ملحد است کافر است از جمیع فساق فاسق‌تر است ولو خمس بدهد ولو نماز بکند
ولو روزه بگیرد از ضرورت خارج شده فرق نمیکند چه بگوئی نماز واجب نیست
کافر میشوی چه بگوئی نماز واجب است روزه واجب نیست کافر میشوی فرق نمیکند در
انکار حق امر ضروری که مثل انکار نبوت یا انکار حکمی شد انکه شیخ الشیعه روی باشد
نمیکشد در میان شیعه کسی جمیع قواعد تشیع تو بگیرد و عمل هم بکند عالم هم باشد عادل هم

و بگوید



و بگوید شیخ تو کف پا بکشید یا و بگو نبود تو رسول خدا نیستی اگر اطاعت تو را لازم بشمرد
بکند تو امام که نیستی نه ادعای امامت میتوانی بکنی نه ادعای رسالت نه ادعای
الوهیت بلکه اینکه گفت شیخ تو کف پا بکشید باید از این دایره بیرون برود
خارج است از این دایره مسامحه کنی که تکفیرش نخواهی بکنی بگو جاهل است نادان است
نفهمیده حرف زده یا بگو غافل است ملتفت نبود همچو حرفی زد و لکن کسیکه
جهل یا غفلت احتمال در باره اش نرود مرد ملحد ناپاکی است و بابی هر ضروریات
را انکار میکند و از زده بدان از جمله اش است اگر غرض و مرضی ندارد که این یکی
هم از ضروریات است اینهم امر خداست امر عام واضح بین آشکار را چرا دور بزند
پس معلوم است غرض و مرض دارد تبارکسان خدائی که واش میدارد که چیزهای
امر واضح تو واز زند تا همه کس بفهمد تا کسی دیگر شکی شبهه درباره اش نکند خلاصه
امر عامی اگر تکلیف عامه خلق قرار داده اند و تکلیف همه کرده اند مثل مسائل
نبوت مثل امامت مثل صفات نبوت و امامت جمیع این امریکه محل اتفاق کل
است مثل اینکه پیغمبر ما آخر الزمان است بعد از او پیغمبری نخواهد آمد کسی نخواهد آمد دیگر
کس حلالی نخواهد آورد حرامی نخواهد آورد امر تازه نخواهد آورد ختم نبوت به پیغمبر آخر
الزمان امر عامی است که سنیها هم قبول دارند در میان شیعه امر عام اینکه ائمه
طاهرین هر دوازده تو امامند مفترض الطاعه‌اند هر یکی در زمان خود امام

بوده‌اند منتظر بودند اگر چه امام دیگر هم تولد میکرد همیشه یک امام ناطق هست دو
امام ناطق نیست انها بازمانده علامه هست اطلاع اخته اند در میان شیعه حالا اگر
مسئله پیدا شد مطلب تازه دینی آید که محل اختلاف شود ایمان قدر که محل اختلاف
شده پیدا نمیکرد تکلیف عامه نیست حالا شیعه یکنفر باید باشد همیشه ناطق باید یکنفر باشد
دیگر باقی مردم عرب باشند عجم باشند حکیم باشند عالم باشند همه باید رای او را ازان یکنفر
باشند عرض میکنم این امثال هست که حالا این مجادله محل اختلاف هست تکلیف
عامه نیست این امثال واگر باید بشود اگر این امر امر عام بود و تکلیف عامه
بود شد امامت باید با آن شد نبوت شناختش میکردند شد امامت واضح و
آشکارش میکردند اگر امر علم بود شد امارت امیرالمومنین و واضحش میکردند
امام حسن هم امیرالمومنین نیست صاحب الامر هم امیرالمومنین نیست همه ائمه امامند
مجتهد اما امیرالمومنین نیستند تکلیف عام بوده قرار داده اند برای عامه خلق
بار باد لیدیها بر پای تکلیف هر کس هست باید درس بخواند باید تعلیمش کرد و
وملتفت اند نفهمد پس هر امری که امر عام هست و تکلیف عامه خلق شد نبوت
شد امامت شد نماز شد روزه چه اصول دین چه فروع دین در اصول
دین خدا نه داریم پیغمبر داریم امام داریم خدای عالم هست قادر هست حکیم هست
صاحب صفات کمالیه هست در خصوص پیغمبر و ائمه هرچه گفته اند اعتقاد داریم

در فروع دین



در فروع دین نماز واجب است روزه واجب است حج برای مستطیع واجب است وهکذا
اینها را عموم عامه قرار داده اند و تکلیف عامه بعامه رسانیده اند هر چیز که بعامه
نرسیده تکلیف عامه نیست فقاهت تکلیف کل نیست خصوص کسانی است که
شعور دارند فهم دارند خدا اسباب را جمع کرده عربیت دارند کتاب دارند
حواس جمع دارند تکلیف علما اینکه علم یاد بگیرند تکلیف فقها اینکه فقاهت
کنند تکلیف مقلدین اینکه تقلید کنند واجب است بر تو که تقلید کنی فقیه را
علما گفته اند تکلیف تو این است که تقلید کنی فقیه را پس هر چیز که محل اختلاف
هست محل این نیست که عامه خلق را بر او بدارند پس اقل درجه این عمر که تازه
در کار آورده اند که من از جمیع بدعتها بیزارم میدانم این است که اگر همیشه
شیعه دینشان این بوده که همیشه یکنفر هم ایشان رئیس کل باشد و جاری تابع آن
یکنفر باشند اگر دین شیعه این بود این محل اتفاق کل شیعه بود و همه میدانستند
شد مسئله و معلوم همه شد امور یکه همه مکلفین میدانستند همیشه حالا چنین
نیست پیدا نمیشد بدعت است هر چه اینطور نیست تکلیف کل نیست حالا اتفاقا عالی
پیدا شده در دنیا و ما او را اعلم از کل دانستیم پیدا شد پیدا شد آمد آمد الا این
که اگر این امر امری بود که علم نبود و یکمرتبه ظاهر شد پس این امر است که همیشه چنین
نبوده و اگر امری است که همیشه چنین نبوده پس این امر عام نیست بلکه امر وقت است

امر عامی پیدا شد تکلیف عامه مکلفین است هر وقت اعلمی پیدا شد اعلم است
باز اگر اعلم شناختن تکلیف عامه بود خدا ابلاغ رسانیده بود همان جوری که آن
پیرزن در خانه اش معلوم است تعلیم بچه اش میکند خدا یکی است پیغمبر محمد است همان
همان جور تعلیم میکرد که در میان شیعه یک کس اعلم از کل است و باید همه تابع آن
یکنفر باشند حالا می بینید که در میان شیعه این طور رسم نیست بد از ابتدا این نبوده دیگر .
پس واجب است یکی باشد و در هر زمانی هم این طور نبوده در همه زمانها این طور است
جهت اینکه کسانیکه این مسئله را انکار میکنند خودشان قائلند باین چیز قائل نیستند
انها احمق نیستند تو پس امریکه امر عامی است و تکلیف عام است خدا رسانده تقصیر
نمیکند در رسانیدن امر خود پیغمبر تقصیر نمیکند در رسانیدن آنچه مأمور است همین
طور ائمه هدی تقصیر نمیکنند در رسانیدن آنچه باید برسانند دیگر حالا عام عند الله
این حرفها را این حرف باشد برای خودمان مرحرف کو ؟ فکر کنید ببینید آیا تکلیف
عامی نیست که دین داشته باشند اگر تکلیفش نیست که باو نرسانده اما اگر است رسانده
اند پس هر چیزی را که بطور عموم خدا خواسته رسولش خدا خواسته ائمه خواسته اند
ان تکلیفات عام است تکلیفات جزئیه است هر چه باین باید نیست هر و [illegible]
هر چه باین باید نیست اختلافش این است که تکلیف بعضی است دون بعضی حالا اعلم
شناختن تکلیف عامه نیست اگر شناختن اعلم تکلیف عامه بود اختلاف نمیکردند

علامه آیا



که آیا واجب است تقلید اعلم یا واجب نیست هر چیزی که محل اختلاف شد تکلیف عامه
نیست هر کس یافت تقلید اعلم واجب است برود تقلید کند هر کس یافت واجب نیست
تقلید هر کسی را میخواهد میکند پس هر چیزی که خلاف در آن است تکلیف عامه نیست
تکلیف عامه را خدا عموم قرار داده تکلیف خاصه را خدا بخصوص قرار داده
تکلیف خاص تکلیف عام نیست باری هر چه را خدا تکلیف عامه خلق قرار داده
[illegible] ضرورت رسانیده باشد لامحاله هر چه که تکلیف عام است از انجه ضرورت
رسانید هر چه که تکلیف عام است خدا است مبلغ او و رسول است مبلغ او
و اعلم است مبلغ او امری است مسلم کل محل اتفاق کل از این است که همه ایشان رسانیده اند
در آن عالم و عامی مساوی اند حالا کجایی دیده اند من نوشته ام این را خواسته اند با اطلاعش
کسید مغشوش کنند شما فکر کنید اگر امر عامی خدا قرار نداده بود عوام الناس باید متحیر
سرگردان باشند تقلید هر ملحدی را بتوانند بکنند بگویند عمامه سرش بود دیدیم
انکار رفضها [illegible] کرد ما هم قبول کردیم دیدیم اما [illegible] ریش سفید خوش قوم پیغمبر
جای پیغمبر نشسته من [illegible] چه میدانم او بهتر از من میداند شما ملتفت باشید اگر امر
خلافت امر عامی است که عامی میداند که خلیفه رسول خدا را باید رسول خدا تعیین
کند او باید و هم تعیین کند عامی ملتفت اند نفهمد این رو ملتفت عالم که مردم کیسه
که رئیس کنند این جلدی عالم نمیشود جلدی رئیس نمیشود و جلدی موصوف نمیشود این بو

عالم میتواند نفهمد پس عالم مرده که هیچ درس نخوانده بحث میتواند و از بد محی‌الدین
ابن عربی بوده باآن فضیلت که او دارد میتواند صاحب شرح کشاف بوده باآن ملا بوده باآن
فضل رد کند تعجب است که همان عالم عمر شده بود رد میکند ابابکر شده بود رد میکند یعنی
میکند اهلی عالم فرعون که اقرار میکند و باید رد کند پس امری است که باو
میرسد پس امری است که عالم و عامی در آن مساویند عالم اگر خارج از آن شد
عامی او را رد میکند لعن میکند بر عکس هم اگر شد عامی خارج شد از آن امر
عالم طردش میکند لعنش میکند پس امر امری که از کل خلق خواسته اند امر
عام قرار داده اند آن امر عام را تو هر جور میخواهی اصطلاح کن همه جزء دارند
حالا امری که محل اتفاق کل اهل حق است حجت نیست [illegible] عقلی هست که تا امروز نبوده
در دین در روان زمانی و روز بروز بدعتها پیدا میشود عینی جوریکه حق اوز
بروز در ترقی است و روز بروز واضحتر میشود حقیقت حق همین جور
بطلان اهل باطل روز بروز واضحتر میشود روز بروز ضایع‌تر میشود باطل
تر میشود کورکورتر میشود خوب ملتفت باشید اینها را عرض میکنم که چشمهاتان
روشن شود نشان میشود آخر الزمان وقت آخر الزمان مضطرب میشود
والله هرچه آخر الزمان تر میشود کفرها واضحتر میشود باطلها واضحتر است
بطلانش کسیکه دین میخواهد در فتنه آخر الزمان حیران است آنکه دین میخواهد
میبیند



میبیند حقیقت حق واضحتر شد بطلان باطل واضحتر شد صاحب الامر می آید حرفی
میزنند که تقیتا فرار میکنند اما حجت خدا را واضح نمیکنند اما میکند حجت خدا
واضح میکند امام نیست حجت خدا واضح است ظاهر است شک و شبهه در آن نمیرود
مثل این آفتاب که در صفحه افتاده چنانچه فرمودند برای مفضل میفرمودند
در آخر الزمان دوازده علم بلند میشود که همه ادعای امامت دارند مفضل گریست
عرض کرد در همچو زمانی این شیعیان بیچاره چه کنند مفضل بنا کرد گریه کردن
که این شیعیان در این زمان چه کنند حضرت آفتاب افتاده بود در صفحه فرمودند
والله امر ما از این آفتاب روشن‌تر است واضحتر است و والله هیچ اغراق [illegible]
نیست والله امر خدا از روز واضحتر است والله امر باطل از شب واضحتر است
بطلانش پس از فتنه آخر الزمان نترسید اگر طالب حقید هر که طالب حق
است بداند باطلها واضحتر میشود روز بروز حقها روز بروز روشن‌تر میشود
این است که اضطراب برای مؤمن هیچ نباید بیاید مؤمن که خدا دارد چه
اضطرابی دارد خدا خواب نمیرود خدا غافل نمیشود خدا دینش را حفظ میکند
میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون خدا ملائکه دارد
خدا رجال الغیب دارد رجال الحاضر دارد امرهای اتفاقیه اتفاقیه میکند
امرهای مختلف بوجوه مختلف میکند امرهای مختلف بوجوه مختلفه التکلیف عام باشد

پس ملتفت باشید که همه بدانید دین ظاهر بین آشکار یعنی ضروریات دین
و مذهب است غافل از آن نشوید حالا ببینید سخن از کجا است و فاصله اش تا کجا
قدر است انهائی که من عرض میکنم و عرض کرده ام که اگر کسی شک کند در کفر منکر ضروریات
کافر میشود و اگر کسی شک کند در کفر آن شک کننده آنهم کافر میشود و اگر کسی در کفر آن
دومی هم شک کند کافر میشود من اینقدر اصرار نمیکنم در این ضروریات یک
کس دیگر هم میگوید اگر کسی ضروریات را وازند فاسق هم نمیشود چه جای کافر چه
قدر فاصله است میان این دو حرف قاعده که حق است و از جانب خدا است
باتفاق کل کسیکه شک کند که این از جانب خدا است کافر میشود و اگر شک
کند که این شاک کافر نیست آنهم کافر میشود بهمین طور صد تا هم پشت سر هم شک
کنند کافر میشوند و از این قبیل چیزها را اگر دقت کنید می بینید در بسیاری از
دعاها است مناجاتها که اگر کسی شک کند در مذهب بودن حضرت امیر کافر میشود
کسیکه شک کند در بد بودن ابابکر کافر میشود دیگر این حدیث هم بیاید این کسانیکه
میخواهند تا توره بهوا کنند بیفتند بگویند شک امر اختیاری نیست شک چیزی
است که اضطرارا وارد ملتفت نمیشود پرونده کرد چرا شک باید کافر باشد
این مزخرفات مرد و هوش هم دارد بلکه شک اختیاری نیست شک است و با اضطرار
وارد میشود چنانکه وهم با اضطرار وارد چیزی است که شخص ملتفت نمیشود

نخوانند



نخوانند و بیرون کنند از خود این علم را جهل با اضطرار است چیزی را که نمیدانند
نمیدانند حالا شاک در ضروریات کسی بگوید نماز ظهر بدون عذر در حضر دو
رکعت است کافر میشود دیگر بگوید شراب حلال است در اسلام کافر میشود کسی دیگر
بگوید من شک دارم که این شخص کافر است یا نه او هم کافر میشود آن سیمی هم
بگوید من شک دارم در کفر این دومی کافر میشود تا آخر تا کسی بیکجا
اینها تازه بگوششان نمیخورد خیال میکنید تازه است فکر کنید آنوقت می بینید
از آدم تا خاتم اهلی قرار خدا بعد اگر شراب بود واضح نکرده بود که حرام است یعنی
نکرده بود که حرام است کسی حلال میدانست کافر نمیشد اگر این کار بود خدا اگر ده
از آدم تا خاتم حالا فلان منافق میگوید حلال است تو هم شک میکنی تو هم کافر
میشوی شد همان اولی میشوی یا دیگر شک کند در کفر این دومی او هم کافر است
هفتاد نفر شک کنند و شک کنند همه کافر میشوند امر را که خدا واضح و بین و
آشکار قرار داده و بطور عموم قرار داده هر کسی انکار کند کافر است خدا شراب
را خواست حرام کند بر جمیع مسلمین بجمیع مسلمین گفت هر کس شراب را حلال
داند کافر است حالا هر کس حلال دانست کافر است بلکه شاید یک شخص بیابانی
بگوشش نخورده و نشنیده شراب حرام است این حرف دخلی باو ندارد دلیل اینکه
جاهل است وقتی تازه حرام کرده بودند شراب را حضرت امیر میخواست حد جاری کند

کسی را که شراب خورده بود آوردند خدمت حضرت فرمودند چرا خوردی عرض
کرد نشنیده حرام است حضرت امیر فرمودند ببرید در کوچه ها بگردانیدش در بازارها
و از هر دکانی بپرسید که کسی برای او گفته که آیه تحریم شراب نازل شده یا نه پس دیدند
بگردانیدند اگر بگوشش نخورده بود کارش نداشتند بلکه توی بیابانی بدتر کسی
نمیداند نماز ظهر چهار رکعت است پس هم شده نماز هم نمیداند نیامده یاد بگیرد
حالا حرف سر او نیست اینها را تا توره میکنند برای اینکه آیه کل کشند مانع بگیرند
او منکر ضرورت است کافر هم نیست بلکه منکر ضرورت هست کافر هم شده
بلکه منکر ضرورت نیست چرا که نرسیده یا چیزی که نرسیده ضرورت نیست بلکه
او تکلیفش آنی بود که برود یاد بگیرد اول نیامد تقصیر کرد مثل اینکه در
بیان فقها محل گفت و گو هست که آیا کفار تکلیف بفروع دارند یا نه
اهل تحقیق میگویند تکلیف دارند خدا مؤاخذه میکند از ایشان
سببش این که باید تجسس کنند ببینند این پیغمبر راستگو بود یا نه قولش بود باید
بشنوند یا نه پس کافر را عذاب میکند خدا که چرا نماز نکردی نرفتی مسلمان بشوی
نماز کنی حالا شخص جاهلی که نمیداند نماز واجب است اینرا نمیداند که دیگر
هست در روی زمین و باید رفت یاد گرفت از پیش باید بیاید تا در اباد
بگیرد حالا که نیامده بتکلیف خود عمل نکرده است و مقصر است باز آن منظور

این است



این است که خدا تکلیف را به بت پرستها رسانیده بجمیع گبرها رسانیده بجمیع
یهودیها رسانیده بجمیع نصاری رسانیده بهمین طور بجمیع سنیها رسانیده
باین سوار و سرباز و قوش رسانیده بتمام عامیها و علماها رسانیده الا اینکه
از پیش نرفته اند یاد نگرفته اند تکلیف باشان نرسیده و حجت برایشان تمام

وصلی الله علی محمد و آله

درس چهارشنبه نهم بسم الله الرحمن الرحیم ۹ شوال المکرم ۱۲۹[illegible]
وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه و رفع
فی الخلد اعلامه سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و
لن تجد لسنة الله تحویلا هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون و لقد احسن الشاعر و اجاد و لله دره حیث
قال و نعم ما قال لزین الدین احمد نور فضل تضاء به القلوب المدلهه
یرید الحاسدون لیطفئوه و یأبی الله الا ان یتمه و لا تحسبن الله مخلف وعده
رسله با الجمله الناس من حیث التمثال الفاء ابوهم آدم و الام حواء
و لیست حرارة شمس الحقیقة باقل من الشمس الظاهرة و نور الاخرة
کلا ثم رب اعاذنا الله من شر الاشرار و کید الفجار و الحقنا بالابرار

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین مگر بعضی مردم
کم باز خیال بکنند که در کار خدا هم اشکالی باشد چیزی که مشکل شده مسائلی که
مشکل شده بجهت این است که مردم خودشان خودشان را باشکال انداخته اند و
خدا نخواسته خلق کار مشکل کنند بجهت اینکه کاری ندارد دست کار مشکل داشته خدا است
خالق و قادر و میداند مردم چه کار میتوانند بکنند و چه کار آسان است نخواسته
همان جور کارها را از ایشان خواسته است یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم
العسر خصوص در دین و مذهب در کلیات دین و مذهب هر امری که بیشتر
مردم محتاج بودند و خداوند عالم اصراری داشته در آن از او اظهر کرده
و حجیت او تمام ترکرده پس ملتفت باشید که این خدا که نمیخواسته از خلق
بداند هیچ ستری هیچ پرده از جانب او نیست هیچ شکی شبهه ریب از
جانب این خدا نمی آید پیش مردم مردم خودشان راهی که خدا گفته نمیروند
در کلوخ خانه می افتند در شک و شبهه می افتند آنوقت داد میکنند که حق
را نمی بینیم نمیدانیم او کجا است خودشان بیکدفعه لال شده اند پس درست فکر کنید
ببینید که معقول نیست خداوند چیزی را از بنده از بندگان خواسته
باشد آیا ممکن است که خدا چیزی را در پیش خود اراده کند که فلان
شخص اگر این کار را میکرد خوب بود و بداند که فلان شخص هم نمیداند که
او چه



او چه اراده کرده و بگوید که اگر اراده خود را نگوید او هم نمیداند نمیتواند
بداند و نگوید و نرساند اراده خود را آنوقت مؤاخذه کند که آن چیز را که من
اراده کرده بودم و میدانم تو نمیدانی و میدانم که تا من به تو نگویم نمیتوانی
تو از ابتدا آن را از تو خواسته ام و او را عذاب کند فکر کنید ببینید چه
قدر واضح است مثل عقل تمام کسی که ادعای عقل بکنند این را میفهمد این
بعقلش نمیرسد فکر کنید ببینید هیچ این امری است که عرض میکنم امر مشکلی است
که حکما باید بفهمند یا حکما میتوانند و آن تند تمام کسانیکه مستضعف
نیستند و مجنون و خرف نیستند مثل آن بچهائی که صغیر هستند جمیع خلق
که مجنون نباشند خرف نباشند بحد تمیز رسیده باشند بقدر اینکه
بچها که ده ده شاهی را که جمع میکنند میگویند ده شاهی یک این حرفها
را میفهمند حتی دختر نه ساله میتواند بفهمد این حرفها را ببینید آیا
معقول است خداوند عالم چیزی را از کسی خواسته باشد که فلانکس فلان کار
را هم میخواهد بکند و میداند خدا آنکس از اراده او خبر ندارد و میداند که تا او هم
نرساند امر شود بآنکس آنکس نخواهد فهمید و محال است بفهمد مع ذلک این امری که
خودش اراده کرده در پیش خودش و محال قرار داده که تا امرش را نرساند
نرسد پی خاطرش کند باین و انتقام بکشد از این که تو چرا امری را که من نرسانده

بودم نفهمیدی این مسئله است که جمیع عقول کامله و ناقصه سفیهند تمام کتابهای
که هست تمام شعبهائی که هست تمام حرفهای اهل ادیان مطابق این است حالا
غافل از این مطلب نشوید کار شیطان هم کاری نیست که مومن از آن بترسد
شیطان آن حیله که از آن بالاتر ندارد آن استادی که از آن بالاتر ندارد
آن استادی که از آن بالاتر ندارد همه اصلش این است که کلاهی می اندازد در دست
و پای مردم که اینها مثل حیوان رم کنند ندانند کی هستند همینکه ندانند کجا هستند
نمی فهمند دلیل چه بود برهان چه بود آنوقت می لغزند فرق میان خدا
و شیطان همین که خدا با دلیل با برهان راه می نمایاند و ضد او دلیل و برهان را
از شیطان گرفته آنوقت ولش کرده این است که کیدش ضعیف است و او هن
من بیت العنکبوت است یکدفعه غفلة صدائی میکند صدائی می اندازد میان
مردم اینها همه دست پاچه میشوند که این چه صدا بود بصدائی مردم مضطرب
میشوند و آن ... دارد طبیعت حیوانی را و اغلب اغلب اغلب الا المومن
باشد جمیع مردم بصدا متحرک بصدا سوار و سرباز و راه میبرند دعوا کنند
اگر طبل نباشد و شیپوری نباشد اینها محال است بتوانند دعوا کنند حرکت کنند
صدای طبل که بلند شد همه بحرکت می آیند و اینها را حکما اختراع کرده اند
یکجور طبلی میتوان زد یکجور صدائی میتوان داد که یکدفعه مردم بگریزند یکجور



صدائی میتوان داد که خون بجوش بیاید و بنا کند جنگ کردن خون جوش آمده است
و باک ندارد در روی شمشیر برود و گلوله میرود و ... الان شما همچنانشید محض
صدا بنا کنید رقاص کردن طبیعت حیوانی بجوری است که تنبک بزنی صدای
تنبک که بلند شد این بی اختیار میخواهد برقصد این کار حیوانات است کار
انسانیت میشود دیگر صدائی بکن در میان شترها که شترها بهیجان بیایند
اگر جور صدائی بکن شترها بهیجان می آیند صدائی توی اسبها بکن بهیجان می آیند کار
شیطان همیشه این صدا دادنها است دیگر یکدفعه صدائی میکند یکدفعه کلاهی
می اندازد کلاه که در دست و پای الاغ می اندازی الاغ فکر که نمیکند این کلاه است
انداخته اند کلوله سرب که خیت تا کلاه را انداختند خر رم میکند و این طبع
را در بعض از انسانها هم گذاشته این طبع بدان طبع حیوانی است این طبع را
خدا بجهة مصلحتی در کار گذاشته و اینرا دلیل و برهان قرار نداده پس
تا کلاهی کسی انداخت جلدی رم مکن و وحشت مکن حالا سم هم بکش یکی
اما اینرا دلیل قرار مده پس بدانید تمام کارهای شیطان اینجور است از
آن حیله هائی که از آن بزرگتر ندارد و هیچ دلیل ندارد برهان ندارد
و حیله هائی همین حیله است که یکدفعه کلاهی می اندازد یکدفعه صدائی
میکند وحشتی می اندازد و وقتی از پیش میروی می بینی کلاهی است خیالات

صدائی بیشتر بتو طبیعت حیوانی هم رم کرد مومن ایمن نیست از کلاه اندخنس
شیطان را خدا مسلط کرده بخصوص کلاه بلند از و بحکمتهائی که میداند این
شیطان هم کلاه بو میاندازد و اما مومن ان الذین اتقوا اذا مسهم
طائف من الشیطان نگاه میکند تبصروا تذکروا اهل میشود اما نگاه میکند
میبیند کلاه است اعتنا نمیکند راهش را میگیرد میرود نخواهی کلاه نبیند از دل
نمیشود والله شیطان غنیمت میشمارد که خواب بدی ببیند مومن در خواب
را محزون میکند غنیمت میداند ولو بخواب آشفته باشد پس مترس از شیطان
خواب آشفته میبینی مترس میخواهد محزونت کند که آشفته باشی بیاد خدا
و پیر و پیغمبر نباشی او مفت خود میداند همین قدر بو که متذکر نباشی محزون باشی
شما بالبصیرت باشید ان شاء الله هر سید هر وقت خواب آشفته میبینی حرف
است که نگاه کن سمت چپ تف بشیطان بکن شر او را خدا بر میگرداند در هر
کاری هر وقت وسوسه آمد خیالی چیزی آمد هر چیزی که میبینی پیش آمد که دلیل
ندارد و برهان ندارد بدان از شیطان است شیطان کارش شیطنت است دلیل
و برهان را ببینید از دم باش دمش را لوله میکند و میرود از پی کارش خدا قرار
داده که شیطان دلیل و برهان نداشته باشد خدا دلیل و برهان دارد و خدا
دلیل و برهان قرار داده تا راهش واضح باشد و دلیل و برهان را از شیطان
گرفته



باری چه قدر واضح است که باطل است بجهتیکه دلیل ندارد حق چه قدر واضح است که
حق است بجهتیکه دلیل دارد و برهان پس ملتفت باشید این همه اصرار میکنم بجهتیکه
میبینم یک عالم در این حرفهای کلاه میگیرند و وحشت دارند حالا نخواهی حق را
پیدا کنی در میانه این همه حرفها وقتی فکر میکنی میبینی اینها همه کبرها دین
ندارند اینهمه یهودیها دین ندارند اینهمه نصاری دین ندارند با وجودیکه دولتشان
از همه دولتها بزرگتر است اینهمه سنیها دین ندارند این تاجرهای توی بازارها
توی کاسبها توی بازارها و سربازها فکر کن ببین اینها هیچ کدام حافظ دین
نیستند دلیلشان هم نمیدانند میآیند در میان اهل حل و عقد میبینی اینها هم حرفها
شان معلوم نیست هر کس ادعا میکند میبینی هنوز مرد که راه دین را
نمیرد دین تو نبرده است باهمان طور در دایره اهل عامه میآئی سر دکه میبینی برداشته
کتاب نوشته وقتی گفته باشی بو بنویسد حرفهاش سر و پستان ندارد دلیل ندارد
انسان وقتی نظر میکند میبیند اگر دلیل و برهانی دلتش است ببیند خدا همین
سرش گذاشته که اگر تمام این آسمان و زمین طلا و نقره باشد و همه هم بکارت بیاید
و میتوانی مصرف برسانی و بمصرف خودت برسد تمام این آسمان و زمین
طلا و نقره باشد و همه اش هم بخودت بدهد و عمر طولانی هم بتو بدهد که همه
خرج خودت بکنی باز کسی که ایمان میدهد بیشتر که بر سر او دارد بر سر آنکه که تمام آسمان

و زمین را طلا و نقره کرده و باو داده ندارد و فکر کنید ببینید انچه خلق هستند
دین ندارند یعنی چه مذهب نمیدانند یعنی چه اهالی هم راه میروند دولت هم اگر
دارند دولتشان هیچ نیست معطره نیند دنیا اگر انقدر مال مکسب میشود خدا قرب
داشت و عظمت داشت شربت آب به کافر نمیداد هیچ اعرابی نیست انها حکمت
هست خدا هست که جمیع حرکتها در چنگ او هست لا حول و لا قوة الا به این
کافر نمیتواند یک کف آب بردارد بخورد مگر حولش بدهند قوه‌اش بدهند
میسورش کنند حالا اگر این آب عظمت داشت میفرمود که اگر این دنیا عظمت داشت
در نزد من انقدر مال بعوضه من شربت آبانی به کافر نمیدادم کافر هم اعدا
عدو خدا است خدا هم جمیع آنها نمیتوانند نگذارد بخورد پس تمام عالم را طلا
کنند و نقره کنند تمام عالم نعمت شود تمام این نعمت به یک شخص بدهند که
بصرف خود برساند و دیگرش ندهند والله هیچ نداده با و خدا چیزی که انقطاع
ندارد بکسی بدهد خوب است چیزی که انقطاع دارد وقت تمام شد میگوید خدایا
اگر این اندازه بود این بهتر بود این نعمتها به بریزند بر سر کسی و آن عاقبت کار
ببرندش بجهنم مخلدش کنند از اول ندهند بهتر است جمیع نعمتها حسرت
میشود برای کفار و منافقین اگر هیچ بکسی ندهند و از گرسنگی و درد و بلا
بمیرد و ایمانش بدهند همه چیز با و داده اند و اگر تمام نعمتها به بدهند
بکس



میفرستد
بکسی که دین نداشته باشد هیچ چیز باو نداده لذا همیشه انبیا را و اولیا را خدا
ارسال رسل میکند که مردم دین داشته باشند ارسال رسل نشده که مردم بخورند
مردم خودشان میخورند ارسال رسل نشده که مردم بپاشند مردم خودشان
میپاشند ارسال رسل نشده که مردم ساکن شوند ارسال رسل نشده که مردم متحرک
شوند ارسال رسل نشده که جماع کنند این معلوم بود هر که هیئتکه نفوظ کرد
جماعش را میکند دیگر پیغمبری نمیخواهد بیاید که جماع کنند ارسال رسل نشده
که خواب کنند خوابشان که آمد خواب میکنند ارسال رسل نشده که بیدار
کنند خوابش را که کرد بیدار میشوند خودشان پس بدانید ارسال رسل شده
برای هدایت مردم برای چه برای نجات مردم ارسال رسل شده برای اتمام
حجت که کفار بعد از آمدن انبیا مخلد در جهنم شوند و لقد ذرانا لجهنم
کثیرا من الجن والانس بوئی اختیار هم باز مطلب از دستمان نرود
پس ببینید معقول نیست خدا چیزی تو از کرا اراده کرده باشد و باور سانیده
باشد و محمد ... قرار داده باشد انوقت از ان خواسته باشد که
چرا انکه اراده کرده ام چیزی در پیش خود و تو خبر از ان نشدی عمل نکردی
پس خدا هر چه از هر که خواسته باو میرساند اسبابش جمیع زمین و آسمان و
تمام چیزها دست بدست همه در چنگ خداست حالا دیگر نتیجه‌ها بگیرید پس دین نکه

از تمام خلق خواسته بتمام خلق رسانیده یک مسئله خاص بود از یک کس خاص خواسته
باو تنها میرساند این دیگر محل اختلاف نیست این حرفهائی که من میزنم مثل
سیل است وقتی آید خاشاک سر راه را بیرون میبرد هیچ شبهه نمی ماند حرفهای
مردم یکجور زده خاشاک است یکجور زده نمک است یکجور زده ریگ است دیگر آبش
معلوم نیست اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث
فی الارض دقت کنید انشاءالله هرچه بود خدا از هر کس خواسته باو رسانده حالا
امر عامی بود از عامه مردم خواسته بعامه مردم میرساند امر خاصی بود مثل مسائل
زنها مسائل مخصوص زنها را بزنها رسانیده مسائل مخصوص مردها را بمردها رسانده
از شخص خاص خواسته چیزی که فلان صدقه بود مثلا بده باو میگویند فکر کنید
و قاعده کلیه فراموش نکنید پس امری را که خدا از عامه مردم خواسته از ابعاض
خلق رسانیده هیچ مسامحه نمیکنند و معقول نیست مسامحه کنند همچنین رسولش
هم مقصر نیست و معصوم و مطهر است اگر رسول نتواند برساند تقصیر میکرد
نخدا اگر رسولی که نمیرساند چرا فرستادی چیزی را که نمیتوانست نگاه دارد و
برساند و یادش میرود باو چرا گفتی اگر میخواستی برید که میخواستی کسی بود خلق
کنی که سهو نداشته باشد خطا نکند یادش نرود حالا که خلق نکردی پس تقصیر با تو
است باری پس امری که خدا از عامه خلق خواسته بعامه خلق رسانیده رسول هم
هیچ



هیچ تقصیر نکرده و رسانیده بواسطه امام تمام این مسائل که واسطه قرار داده خدا
هیچ کدام نه فراموش میکنند نه تقصیر میکنند نه سهو میکنند نه اهل عصیانند هر کدام
ش را خدای خالق این طورها قرار بدهد تقصیر بر میگردد به پیش خدا و خدای
خالقی که مانع در کار او نیست میتواند آدمی خلق کند که فراموشی کار نباشد سهو نکند
عصیان نکند حالا هم خلق کرده عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و
هم بامره یعملون الله یعلم حیث یجعل رسالته با دلیل عقل و نقل
همه جا مطابق می آید خلاصه برگردید بمطلب مطلب این بود که هرچه بود خدا
هر امری را کلی یا جزئی از هر که خواسته او پیش می افتد میرساند از او وقتی امری را
واضح کرد انکار کرد خلق باید بیایند بگیرند بله وقتی آنکار و واضح کرد
آنوقت کسی نخواهد بگیرد از اختیار او سلب نمیکند از او لیکن امر خدا واضح
است انشاءالله فراموش نکنید که در این تا توره ها بنفهمید اگر امر امر عامی است
که تمام مردم باید بدانند بتمام مردم میرساند امر اگر عام نیست مخصوص جماعتی
است بآن جماعت میرساند آن امر عامی بود که تمام خلق میدانند حالا هر که انکار
کند از از دسته این دایره بیرون میرود بیرون مادامیکه امر خاص بود از شخص خاص
خواسته باید برساند باو برساند حالا که رساند آن شخص خاص نباید انکار
کند آن بود که اگر انکار کرد کافر خواهد شد نهایت با خبر علماء نشوند لکن اگر عالم

نه عامه خلق باید معتقد بان باشند عاقل نشود که ازا بعموم خلق رسانیده
اگر رساند تقصیر نمیکرده پیش خدا پس امر یکه بطور عموم است بتمام انهائی
که ازانها میخواهد برساند وچون اورا رسانیده بطور وضوح برساند شکی در آن
نیست حالا ملان شخص میگوید شکی در آن هست تو اگر آدم عاقلی باشی بدان
که این دارد بخدا بحث میکند تو اثبات الله بر خدا بحث مکن آدم میخواهد که مثل
شیطان اعتراض بخدا نکند خدا اینکه هیچ احتیاج بحیله و زرنگی ندارد چرا اگر چیزی را
اگر میخواهد خلق میکند حیله میخواهد چکند این خدا میگوید امر من واضح است
خواه امر عام باشد خدا رسانیده و واضح کرده امر خاص باشد خدا رسانیده و واضح
کرده حالا دیگر هر کس بگوید خدا التکلیف را بمن نرسانیده یا جعل بگوید
خدا التکلیف را باز رسانیده تصدیق خدا را میکنیم و میگوئیم شما دروغ
میگوئید پس این خدا دین واضح ظاهر باین آشکاری است هر چه بود از عامه خلق
خواسته بعامه خلق رسانیده حالا اینرا اصطلاح کرده ایم حیلی بود یکدفعه عموم
میگوئیم یکدفعه مطلق میگوئیم یکدفعه مستثنی میگوئیم فراموش نکنید انشاء الله منی
اصرار زیاد میکنم و میدانم که این همه اصرار نمیخواهد اما از بس مردم بچه دیدند از
بس مردم بچه هستند من اصرار میکنم لکن خدا از تمام مردم خواست توحید خود را
گفت توحید او از تمام مردم خواست رسالت او گفت خواست اقرار کنند اسلام
شخصی



شخصی مخصوص بود که محمد ابن عبد الله است صلی الله علیه و اله اینرا از شما خواسته
بیان کرده آشکار کرده محل اتفاق کل قرار داده که این پیغمبری دیگر نمی آید
نه حلال تازه بیارد و حرام تازه بیارد تا ملک خدا است دیگر تازه نخواهد
آمد هر چه بود پیش این آمد این است اول این است آخر این است فاتح این
است خاتم هر چه بود پیش این آمد دیگر او سپرده بوصی خود و همچنین
خواسته تمام این مردم جدا اند اما شان خلیفه اش قائم مقام رسول خدا
علی ابن ابیطالب است صلوات الله علیه بهمه مردم اینرا رساند باز خواست
بعد از علی ابن ابیطالب امام حسن باشد باز رساند اینرا حالا اگر کسی گفت بعد از
علی ابن ابیطالب امر معلوم نشد بدانید دروغ میگوید خدا میگوید حق امر
واضح است بیان است آشکار است پس الرسول بود که حق فرستادم هیچ شکی نیست
در آن قرار نداده ام یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و الله بهمه امرهای خدا
اینطور است که یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ببینید چه قدر فصاحت چه قدر
بلاغت چه قدر حکمت خدا بکار برده در این فقرهاش اگر بگوئید کسی از انسان بگیری
را نمیشناسد باز این فی الجمله محل شبهه هست اگر ببینید که منفرد باید یعرفونه
کما یعرفون ابناءهم انها باید بطور عموم بگیرید اگر چه من از جای بخصوص خوض میکنم
منفرد باید یعرفون ابناءهم بجهت اکثر بچه گم نمیشود بچه تو خانه است ابتدا مثل متولد

بلی خوب

بشود در توی دامن آنها بزرگ میشود های او را والله میبینیم هی شام او و میفهمیم انها
مشتبه نشود که این بچه من نیست خیلی بعید است اشکالی نیست واضح است اما برادر دوم
را دارم هست شاید مشتبه شود ممکن است فلان شخص همان شخص است یا مشتبه
شود انها بشود الا چه شخص مشتبه نشود دیگر بچه را است طبع خوی جور خلق کرده
خدا طبع خلق الا که آن چیزی که محل شود هست و او نباشد از آن [illegible] شده از آن هم [illegible]
ابدا هرگز فراموش نمیکند از این سر است آن [illegible] کارهای خود را فراموش نمیکنند [illegible]
کار خود را بیشتر است باز از این سر است که حیوانات بچه شان را کم میکنند در طویله
تاریک بز بچه اش را میشناسد میرود پیش بچه اش او را شیر میدهد منظور این
است که هیچ معرفتی از این معرفت بالاتر نیست که هر دم [illegible] بشناسند بچه‌های خود را
هم در طبعشان مجبول‌اند که در تاریکی هم اگر تولد کنند دفعه بچه خود را میبینند
از ابتدا میگیرد [illegible] بچه غیر خود را دور میکنند این در طبع همه هست در
طبیعت حیوانات هم گذارده شده که بچه‌های خود را دوست میدارند [illegible] میشناسند انها را
و کم [illegible] نمیکنند پس یعرفونه کما یعرفون ابناءهم بین واضح الحال را [illegible]
مع ذلک خدا [illegible] که نگویید ما قبول نداریم گفتند قبول نداریم
حالا خبر شد که تصدیق کنی یهودیها الا که چه طور شده امر پیغمبر مشتبه شده
تصدیق کنی خدا الا که گفته یعرفونه کما یعرفون ابناءهم البته باید تصدیق خدا الله
بکنی [illegible] از خود ان باور [illegible] میگوید خدا عالم است خدا قادر است خدا [illegible]
نمیکند



میکنند دیگر حالا چه طور شده که با وجود اینها امر [illegible] باور مشتبه شده
تو همین قدر نگذار بیش بکنی دیگر چه جور شده که برادرش مشتبه شده بدان
عرض دارد امر خاص دارد باری حالا بر همین نسق عرض میکنم تمام امور
که خدا خواسته اگر از شخص خاصی چیزی را اراده کرده باور سازد تکلیف
دیگران هم نیست امر عام خواسته بعموم رسانده اینرا تصدیق داشته باشد
پس امر عامی که برای عموم خلق قرار داده حتما یقینا باید بطور عموم رسانده
باشد دیگر حالا این حرف که ضروریات اصطلاح است بیاید ببینید یکی
افتاد در کدام منجلاب میافتند و تا حال هیچکس هیچ نامربوطی نگفته بود
پس امر عام الا از عامه مردم از تمام مردم خواسته و باید شایع رسانده حالا
هر امری که اینجور نیست بطور [illegible] میگوییم هر امری که اینجور نیست
امر خاص است در اینکه عرض کردم کلی به فراموش مکن که خیلی جاها بکار است
میاید در فقه هم تکلیف عامه مردم در حدیثهای عام باید باشد تکلیف خاص
در احادیث خاصه پس هر امری که تکلیف عامه مردم است عامه مردم البته از آن
خبردار [illegible] خبر ندارند [illegible] باشند و لو که قسم بخورند که من خبر ندارم تو [illegible]
کن چرا که اگر خدا اینرا خواسته از تو که امر عام نیست پس تکلیف عامه نیست
و اگر بگویی خواسته لکن حقیقت حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله بر من واضح شده
خدا گفته تفحص کن در کتب [illegible] بود که راست که پیغمبر میاید تو هم باور بود
تجسس کن از آن پیغمبر رفتی تجسس نکردی اغماض کردی نیامدی حالا هم نیامدی [illegible]

هست بجهنم خلاصه پس هر امری که بطور عموم خدا خواسته لا محاله آن امر بگوش رسانده
یکی بعموم خلق رسانده مسئله بلا محاله این مسئله داخل ضروریات اسلام
میشود و هر امری را که از عامه مردم نخواسته آن را بسر حد ضروریات نرسانده
چون بسر حد ضرورت نرسانده پس امر عام نیست پس تکلیف همه نیست اینهم
قاعده اول را از دست ندهید فراموش نکنید و الا زود فراموش میکنید شیطان
دشمن است و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الجن و الانس شیطان دشمن
رو میزند کلاه تو را دست و پا بندد از هر امری که برای عموم خلق است جهد اعتقادش
چه عملش همه رسانده برای اعتقاد است توجه از همه خواسته اند همه رسانده اند
نبوت را از همه خواسته اند همه رسانده اند امامت را از همه خواسته اند
همه رسانده اند ائمه متعدد باید باشند در هر زمانی یکی دینی ناطق باشد همه رسانده
اند باز نگاه کنید پیغمبر در زمانی که بود حضرت امیر رعیت او بود و ناطق بود حضرت
امیر در وقتی سرکار بود حسنین رعیت او بودند البته اختصار امر با امیرالمؤمنین در
زمان او بشما ها رسیده بعامه خلق رسیده اگر نخواهید تفحص کنید میبینید که همه رسیده
حالا نه یهودی بشنیند بگوید این نرسیده من چه میدانم میگویم تو بیا ملک تو هم آن
جور قدم بقدم که خدا چراغ بشما داده بیا هر قدم که میائی میبینی رسیده همچنین
در زمان امام حسن امور مردم منحصر باو باید باشد بلا شک در زمان امام حسین
امور مردم منحصر باو باید باشد در زمان هر امامی همینطور امر منحصر باو باید باشد
ناطق همان یکی باشد دو تا هم نبودند تابع بودند صامت بودند ناطق دنیا یکی بود در زمانه

که اینطور



زمان

که اینطور بود و هم چنین این امر را دقت کنید بیا زیادتر در میان دایره شیعه در آن زمان
در زمان ائمه نگاه کنید هیچ دستپاچه نشوید در زمان بعد را هم نگاه کنید هیچ دستپاچه
نشوید دستپاچه شدن از کلاه شیطان است مترس حیوان است که میترسد دستپاچه

انداختن

میشود دستپاچه هم شدید بزمین خورید دوباره بنشینید بر آن کلاه بطوری هم زدید نگاه کنید
ببینید در زمان پیغمبر در زمان امیرالمؤمنین و همچنین در زمان ائمه نگاه کنید ببین
ایا چنین بود در زمان امیرالمؤمنین که تمام مردم بروند از سلمان بگیرند دینشان را
از ابا ذر بگیرند یا آنکه از ابا ذر بگیرند از سلمان نگیرند سلمان روایت میکند ابا ذر
روایت میکند اگر ابا ذر حدیثی روایت کند کسی رد کند رد کرده بر خدا و بر رسول
در حد شرک بخدا است سلمان هم حدیثی روایت کند کسی رد کند رد کرده بر خدا و رسول
و در حد شرک بخدا است باز نگاه کنید ببینید در زمان امام حسن ع ایا منحصر بود راوی
بیک نفر ایا در زمان امام حسن کسی روایت میکرد و باقی همه از او روایت میکردند نه
هر کس روایت میکرد باید بگیرند و همچنین در زمان امام حسین ع بهمان طور در عصر هر یک
از ائمه در زمان حضرت صادق ع محمد بن مسلم بود زراره بود ابو بصیر بود فکر کنید ببینید
در آن زمان ایا همه مردم مامور بودند که از ابو بصیر بگیرند و علمای ابو بصیر باید برود
از حضرت صادق بگیرد دیگر طبقه باید بروند از او بگیرند و امر منحصر بود باو نه منحصر
نبود بهمین طور دقت کنید ائمه را ببینید چه جور بشما رسیده امر عام است و رسیده
و همچنین از زمان غیبت کبری تا حالا که این خرابات تازه ریخته شده و کم ترک
الاول للاخر روز بروز چه قدر کفرهای واضح بین میاید در دنیا و روز بروز

بطلانش واضح‌تر باین ترتیب‌ها اگر چه شیطان کلاه انداخته مردم را مضطرب کرده اما دلیل ندارد
برهان ندارد آیا در هیچ وقتی از زمان غیبت چنین بنا بوجه تمام شیعه راجع باشند
بیکنفر اگر رجوع تمام بیکنفر بود امر عام نیست بلکه تمام شیعه در زمان حضرت امیر باید
رجوع کنند بحضرت امیر تمام شیعه در زمان حضرت امام حسن باید رجوع کنند با امام
حسن در زمان هر امامی باید رجوع بآن امام کنند در زمان غیبت فکر کنید که تمام شیعه
رجوع بیک‌نفر کدام شیعه ببینید اگر تمام شیعه باید بیکنفر رئیس داشته باشند جمیع
راویها باید راوی از او باشند آیا چنین امری مخفی میماند فکر کنید انصاف را زور
نزنید بلکه جای حسن [illegible] بتوانید شبهه وارد آورید ببینید میتوانید و والله شیطان
دلیل ندارد برهان ندارد این مطلب که این امر مخصوص است بیک شیعه این را فکر کنید
هر جا دلیل آمد برهان آمد قبول کنید [illegible] تمام حدیثها را او باید روایت کند باقی
مردم از او بشنوند یا تمام خلق باید مقلد او باشند ببینید هیچ چیزی در شیعه بوده
تا حالا آیا یکنفر شیعه پیدا میتوانی بکنی از شیعه که تمام احادیث را او بتنهائی
روایت کرده باشد و در زمان یک شیعه پیدا کن که تمام احادیث را در کتاب نوشته
نوشته باشد و هر کس روایت کند روایت از او کند یک شیعه پیدا کن که تمام شیعه
مقلد او باشند ببین میتوانی پیدا کنی هر چه سعی کنی نمیتوانی پیدا کنی اگر چه میگویم
ممکن هست در یک زمانی یک شیعه باشد و تمام خلق همه تابع و مقلد او باشند ممکن هم
هست و توهم اما واقع شده یا نشده خود فکر کن ببین واقع شده یا نشده اگر شده ما
اگر نشده بگو نشده ممکن الوقوع است بلکه ممکن الوقوع است ممکن هم هست و تا حالا نشده
باشد



باشند سه تا شش نفر باشند بقدر کفایت بشود حاجت مردم اگر حاجت نباشد [illegible]
باز شش نفر که نیاید مردم هر قدر بازار گرم باشند اما باز شش نفر نیاید مردم
قدر هم دین باشند اما چه دینی است شش نفر نیاید بلکه بقدر کفایت یا آنکه در دو
شهر است همه را این زمان نرسیده دو نفر مشغول باشند یا در دو اقلیم است
واتفاقا قصدا امری است لازم نیست دو نفر باشند پس ممکن است منحصر بیک نفر
یکی زمانی دیگر منحصر هم وقوع یافته باشد بخواهد هم وقوع نیافته باشد
ممکن است یکی ناطق باشد لکن حتم است که همیشه ناطق یکی باشد فکر کنید
ببینید این امر اگر عام است چرا خبر ندارد از امر خاص است که حال خودش باشد
نورش جائش همین قدر که بیرون نرود از اسلام کفایت میکند او را لازم
نیست تمام اسلام را او بداند تا بیرون رود هر چه از جانب خدا آمد اگر کسی
وازند خواه آن امر خاص باشد یا عام اگر کسی وازند کفر است خلاف ضرورت
اسلام کفر است نه همین است هر که امر عام را وازند کافر میشود هر که امر خاص را
وازند کافر میشود و اغلب مسائل جدید ضرورت شده مسائل نماز تا شش جدید
ضرورت شده و نمیشود ضرورت نباشد در دنیا نمیشود امر عام نباشد در دنیا
حتی پیغمبری که مبعوث شد [illegible] ده نفر است نمیشود امر عام برای آن ده نفر نباشد
نمیشود امر عام نباشد لکن این ضرورت اصطلاح است شاید ضرورت منطقی
خواسته باشی بگوئیم اینها تا توره است کلاه است ماند حجت اندازی که شد نان
شد از کلاه شریعه و [illegible] باید از آن فکر کنید که امر عام چیست هر اعتقادی را

که از همه مکلفین خواسته‌اند از اهم بهیه مکلفین رسانده‌اند نمیشود کسی از دایره
پس از امر عام هر که بیرون رفت از دایره بیرون رفته هر که امر خاص
دارد از دایره بیرون نیاید عند الله لکن شما خبر نشوید و صلی الله

علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

التماس دعا از
ناظرین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خداوندی راست که اقتضای رحمت او بعثت و در دو هر حجتهای او است الطاف او
رسولان و لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون لاسیما افضل و اکرم ایشان محمد بن
عبدالله صلی الله علیه و آله ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و دور از رحمت او و دور از آثار اتباع ایشان شده و اتخذوا الههم هوی
و بعد چنین گوید بنده خاسر محمد باقر که در این اوان محنت اقتران نوشته رسید
از بعضی از برادران ایمانی سرکار عمدة الاعاظم و الاعیان نصرالله خان خزل نصره الله
علی من خذله من اعوان الشیطان و در ضمن آن اظهار تحیری کرده بود از دیدن بعضی
از مطالب در مطلب نهم از جلد چهارم از کتاب مستطاب ارشاد و عباراتی چند از
رساله مبارکه هدایة الصبیان و بعضی عبارات از بعضی از رسائل آنجناب سؤال



سؤال نموده بود و اصرار و الحاح در آن کرده بود که جمیع عبارات منقوله هر یک در موضع آن
ضبط است بجهة ملاحظه اختصار و استعمال ایراد ننموده و اکتفا نموده بود که مطالبی
چند را رفع تحیرات او و سایر طالبان حق بنمایم ان شاء الله تعالی فانه یهدی من یشاء و
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس در ضمن مقدمات چند بطور اختصار بر آن
مطالب عرض میشود و مناسب است این رساله را بتوضیح نام کنم چرا که رساله
ایضاح و رساله توضیح در این باب سابقا نوشته بودم و سرکار رساله تطبیق مطلب
آنها را خواسته بودند مقدمه اولی آنکه در آن توضیح و تصریح است بطوریکه
هیچ تقلیدی و ندانستن در آن نیست و غیر مستضعفین را در دین خود با بصیرت
میکند این است معقول و منقول نیست و دینی را که خداوند عالم جل شانه
از خلق خود خواسته از خلق پنهان دارد و با آنکه پنهان داشته از ایشان
خواسته باشد و جمیع پنهان بوده و ندانسته اند و بمقتضای آن عمل نموده اند [illegible]
کنند چرا عمل نکرده دید با آنچه من از شما پنهان کرده بودم پس معتقد گردید باشید
دین خداوند عالم جل شانه باید دین باشد و صحیح و آشکار مقدمه دویمی
آنکه در آن توضیح و تصریح است و هیچ تقلیدی و نادانی در آن نیست این است
معقول و منقول آنست که جمیع مسائل دینیه را خداوند عالم جل شانه
از خلق خود خواسته بواسطه پیغمبران خود بخلق رسانیده و پیغمبر از کسی پیغمبران

اهل وفیهم

خبر از مسائل و احکام الهی بدانکه بواسطه پیغمبران علیهم السلام و بس و واضح است که دین اسلام
بواسطه پیغمبر آخر الزمان صلی الله باید بخلق برسد و بعد از آن بزرگوار بواسطه خلفاء
و اوصیاء او علیهم السلام و بعد از ایشان بواسطه حاملان و راویان و در هر مرتبه
و در هر طبقه ابتدای تعلیم مسائل و احکام از جانب خداست و بعد از تعلیم الهی و
تعریف او بر خلق لازم است تعلم و تصدیق و اذعان و عمل بمقتضای آن
پس متذکر باشید اهر امری بواسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بواسطه ائمه طاهرین
علیهم السلام و بواسطه حاملان و راویان از ایشان نرسیده از جانب خداوند
عالم جل شانه نیست و هر چه از جانب او نیست ضلالت و گمراهیست و ماذا بعد الحق
الا الضلال مقصود من تسوید این رساله باید متذکر باشید اهل در کتاب
خداوند عالم جل شانه و در سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در احادیث ائمه
طاهرین علیهم السلام محکمات هست و متشابهات هست اهل از روی اراده و عمد
بدون غفلت هر دو قسم را فرموده اند نه از روی جهل و غفلت چنانکه
فرموده هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و
اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا
به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولو الالباب ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا



اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و چنانکه فرموده و ما
ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ
الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة
للذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم و ان الظالمین لفی شقاق بعید و
لیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم و ان الله
لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی
تأتیهم الساعة بغتة او یأتیهم عذاب یوم عقیم حاصل معنی این آیات اینکه حق تعالی
فرماید خداست آن کسیکه فرو فرستاد بر تو قرآن را بعضی از آن آیات محکمات
هست را آنها اصل کتاب و مراد خداست و بعضی دیگر از آن آیات متشابه
پس آنکسانیکه در دل میل بباطل دارند تابع میشوند آن آیات متشابهه را بجهة
طلب فساد و فتنه و بهانه آنکه این فهم را از کتاب خدا فهمیده ایم و حال
آنکه معنی آیات متشابهه را نمیدانند کسی مگر خدا و راسخان در علم میگویند
ایمان داریم بتمام قرآن و کل آن از نزد پروردگار ماست و متذکر نمیشوند
مگر صاحبان عقل ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بباطل
را بجانب خود قرار دهیم آیات متشابهه را مراد تو از آنها معلوم نمیشود
بعد از آنکه ما را هدایت کردی بآیات محکمات را اصل کتاب و مراد تو

از انها معلوم و بحث از نزد خود رحمت هدایت خود را بدرستیکه تو ای محمد
ولیس و در فقرات ایات بعد میفرماید که نفرستادیم ما پیش از تو رسولی
و نبی و محدثی الا هرگاه آرزو کرد دعوت کردند بسوی تو القا کرد شیطان در دعوت
ایشان شیطنت خود را پس باطل میکند خدا آنچه را شیطان القا کرد پس
محکم میکند ایات خود را از برای مومنین و خدا است دانا و حکیم احکم میکند
ایات خود را از برای مومنین و خذلان میکند منافقین را از محکمات
ایات اعراض کنند و ایات متشابهه را بر حسب میل خود معنی کنند و انها را
حسب میل خود معنی کنند و انها را بهانه خود قرار دهند در نفاق و فساد خود
و خداوند عالم جل شانه نعمت کرد در این امر ایات محکمات را از برای
مومنین قرار داد و شیطان را مهلت داد تا القا کند در ایات متشابهه شیطنت
خود را تا بکند انچه را شیطان القا کرده از باطل از برای انکه در
دلهای ایشان مرض و میل باطل است و قساوت دارد و دلهای ایشان
از قبول کردن حق و بدرستیکه این جماعت ظالمین در شقاق بعیده و دورند
از اهل حق و ایشانرا جدا کرد خدا از اهل حق تا بدانند کسانیکه خدا
ایشانرا دانا کرده است اهل مراد خداوند انها است که در محکمات ایات است و
میدانند مراد از متشابهات مخالف با مراد از محکمات نیست و کل انها

پرورنده



انها از نزد خدای واحد است و اختلافی در انها نیست و کل انها از نزد پروردگار
تو است پس ایمان می اورند باو پس خاضع و خاشع میشود دلهای ایشان از برای
او و بدرستیکه خدا هدایت کننده است کسانیرا که میل باطل دارند پس انها
گمراه خواهد کرد پس چنین میل باطل که فرموده انها را میل باطل است چنانکه فرموده
فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و همیشه کسانیکه کافر شدند و میل باطل کردند
در شک اند در امر حق تا انکه بیاید ایشانرا ساعت انتقام بغتة یعنی ناگهان یا
بیاید ایشانرا عذاب روز عقیم و محتمل است مراد از ساعت انتقام ساعت
ظهور امام عجل الله فرجه باشد و مراد از روز عقیم روز قیامت باشد یا عقیم یعنی
ولد تازه و دران احداث نشود و چیز تازه در ان تولد نکند و چند دفعه
ما عملوا حاضرا باری مرادم از ذکر این مقدمه و ایراد این ایات شریفه در
انها این بود طالبان حق قدری بالبصیرت شوند و بدانند ایات محکمات
همیشه هست مثل انکه ایات متشابهات همیشه هست و همیشه مومنان
متمسک میشوند بایات محکمات و همیشه منافقان متمسک میشوند بایات
متشابهات و همیشه اهل حق دعوت میکنند بایات محکمات و همیشه
اهل باطل در دعوت اهل حق القا شیطنت میکنند و ایات متشابهات را
در مقابل محکمات میخوانند و نه این بود ایات در یکوقت محکم و متشابه بود

دنیا نیست و بگوئید خداوند جل شانه منسوخ کرد القای شیطان را و محکم کرد آیات خود را
بلکه همیشه منسوخ میکند القای شیطان را و همیشه شیطان القا میکند شیطنت
خود را و همیشه خداوند جهت بیننده شیطان و اولیای او را تا جدا شود از حزب
خدا و اولیای او لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض
فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم و بسبب اینکه جهلتها و از ما نسبها و فرستادن
آیات محکمات و آیات متشابهات را اگر کوتاهی در آنچه در مقدمه اینجا تقدری
فکر کنید تا بر بصیرت شوید انشاء الله مقدمهٔ چهارم آنچه در احوال غلبهٔ اهل
روزگار تفکر کنید خواهید یافت اهل هر دین و اهل هر مذهب در دین و مذهب
خود باقتضای عادت و طبیعت خود کنند و اعتنائی برسوم و عادات و
عبادات اهل دین و مذهب دیگر ندارند از رسوم و عادات و عبادات اهل
غیر دین و مذهب خود و انس دارند برسوم و وحشت دارند قواعد و عادات و
عبادات خود بطوریکه اغلب اهل روزگار در انسهای خود دلیل ندارند و در
وحشتهای خود دلیل ندارند بجز سکون و اطمینان در رسوم و قواعد خود و وحشت
و اضطراب از رسوم و قواعد غیر خود مانند آنکه اغلب طباع انس دارند بمردمکان
و دلیل در انس خود ندارند و وحشت دارند از مردگان و دلیل در وحشت خود
ندارند و وحشت دارند از مردگان و دلیل در وحشت خود ندارند و حالت این جماعت



جماعت را خداوند عالم جل شانه حکایت کرده و فرموده میگویند انا وجدنا
آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون و انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی
آثارهم مهتدون پس چنین حالت مردم چنین نیست خداوند عالم جل شانه ختم
فرموده در حکمت خود چرا که کسی نیز را با دلیل و برهان الهی ایمان محکم
آورند از کسانیکه بلادلیل و برهان تابع و مقلد آباء خود از این جهت امتحان
میکند خلق را از برای جدا کردن مومن از غیر مومن باقامهٔ دلیل و برهان
در هر طبقه از طبقات خلق و در هر دایره از دوائر چرا که چنین در طبقهٔ اول
فرضا با دلیل و برهان ایمان آوردند اولاد ایشان در طبقهٔ دویم واقع بشوند
و از اول طفولیت تا بعد تربیت ایشان بزرگ بشوند البته انس دارند
بعقیده و کردار و رفتار پدران خود و وحشت دارند از خلاف آنها و در
طبقه دویم باید آزمود اولاد را با آباء ایشان محض پیروی پدران است
یا آنکه بجهة دلیل و برهان الهی است پس چنین خداوند عالم جل شانه نیز آزمود
اولاد را پس بعضی از ایشان و قطعا قبول نکات خود بر جهة دلیل
الهی اقتضا کرده میکنند و بعضی دیگر محض حمیت و عصبیت تابع آباء خود اعتنا
بر دلیل الهی نکنند و تقلید خود باقی مانند و همچنین چنین در طبقهٔ دویم خداوند عالم
جل شانه از مومنات نیز را و جدا کرد مومن را از غیر مومن باز حالت اولاد مومنین

در طبقه سیوم بطوری که معروض شد پس باز امتحانی دیگر میکند خداوند لیمیز الله
الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی
جهنم و بر همین نسق اگر تتبع نمائید در هر طبقه امتحانی باید باشد از برای جدا کردن خبیث
از طیب و از این جهت است خداوند عالم جل شأنه فرموده احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن
الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین و حاصل معنی آنکه آیا گمان کردند مردم
آنکه واگذارده شوند بهمینکه بگویند ما ایمان آوردیم و ایشان آزموده
نشوند از جهت اینکه میگویند و صادقند در گفته خود یا دروغگویند و حال آنکه
آزمودیم کسانیکه پیش از ایشان بودند و راستگو را از دروغگو جدا کردیم
پس البته باید جدا کند خدا و بداند کسانی را که در ایمان خود صادقند و البته
باید جدا کند دروغگویان را پس از اینجهت امتحان الهی در هر طبقه از طبقات
خلق برپا بوده و خواهد بود از برای جدا کردن خبیث از طیب و از این جهت
خداوند عالم جل شأنه مسلمانان را امتحان کرد بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و جدا کرد صادقان را از کاذبان بوجود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه پس سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال ایشان جدا شدند از
سایر مردم و معلوم شد ایشان صادق بودند در ایمان بخدا و رسول صلی الله علیهما



صلی الله علیه و آله و سایرین منافق بودند در ادعای ایمان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله
کاذب و بر همین نسق در دایره کسانیکه ایمان آورده بودند بخدا و رسول و وصی او علیهم السلام
باز چون اولاد ایشان بحسب عادت اغلب اهل روزگار جاری شدند خداوند عالم جل
شأنه امتحان کرد ایشان را بامام حسن علیه السلام پس هر کس مطیع و منقاد آن حضرت
شد او در ایمان بسابقین صادق بود و هر کس تخلف کرد معلوم شد او در ادعای
ایمان بسابقین کاذب است و همچنین در میان جماعتی که بحضرت امام حسن
علیه السلام ایمان آورده بودند و اولاد ایشان بعد از ایشان را تقلید جاری شد خداوند
عالم جل شأنه آزمود ایشان را بحضرت امام حسین علیه السلام پس هر کس مطیع
آن حضرت شد معلوم شد او در ایمان بسابقین صادق است و هر کس تخلف کرد
مانند کسانیکه خود را مستعد زید پسر امام حسن علیه السلام کاذب است در ایمان بسابقین
علیهم السلام و همچنین حتی در این دایره باز بنای تقلید شد خداوند عالم جل شأنه
امتحان کرد ایشان را بحضرت سجاد علیه السلام پس هر کس اطاعت کرد او معلوم
شد او در ایمان بسابقین علیهم السلام و بر همین نسق در هر دایره همینکه بنای تقلید شد
و بحسب طبیعت بعادات خود جاری شدند امتحانی ایمان صادق است و هر کس تخلف کرد معلوم شد او کاذب است مانند کسانیکه خود را مستعد
از جانب خداوند عالم جل شأنه در ادعا [illegible]
در میان آمد تا صادقان را از کاذبان جدا کرد مانند کسانیکه مطیع حضرت امام

محمد باقر علیه السلام شدند و تمام آن کسانیکه خود را بستند بزید بن علی و مانند کسانیکه مطیع
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شدند و کسانیکه خود را بستند بزید یحیی بن زید
و مانند کسانیکه مطیع حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام شدند و کسانیکه خود را بستند
باسمعیل و مانند کسانیکه مطیع حضرت امام رضا علیه السلام شدند و کسانیکه خطابیه شدند
پس امتحانات الهیه در هر مرتبه در میان امه تا آنکه امر امامت ختم شد بوجود مبارک
امام دوازدهم حضرت امام عجل الله فرجه و سهل مخرجه علیه و علی آبائه الکرام
صلوات الملک العلام بر این طبقات منصوص و معجزات خداوند عالم جل شأنه
اتمام حجت خود را کرد بطوریکه عذری از برای احدی از اهل طبقه از طبقات
باقی نماند زیرا نمیتوانند بگویند ای خدا ندانستیم حجت تو بر ما تمام نبود و ناقص بود و دلیل تو
واضح نبود از این جهة هر طائفه براهی رفتیم و هر فرقه بنا بر سلیقه و عقل
خود شخصی را بزرگ خود قرار دادیم و پس واضح است که حجت خداوند
تمام و دین او واضح بود و یک دین بود و دینهای متعدد از برای

# مجلس اوّل

ربّ وفّقني للقاء محمّد و آله الأطهار عليهم صلوات الله الملك الجبّار يا صاحب الزمان
أدركني و لا تهلكني

موعظه یوم شنبه غرّه شهر رمضان المبارک

فی ۱۳۰۱ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله ربّ العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمّد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجنّ
و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مستطاب مجید
میفرماید الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
کأنها کوکب دریّ یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم
تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم
خداوند عالم هر چیزی را از برای کاری از برای مصلحتی خلق فرموده است ان شاء الله بیت خورده که ملتفت
شوید مطالب را این چند شب تا عید ماه مبارک خداوند عالم جلّ شأنه حکیم است که هر چیزی را برای کاری مخصوص

آفرید



از برای مثل اینکه چشم را برای دیدن از برای گوش را برای شنیدن از برای بینی را برای بوئیدن
زبان را برای چشیدن از برای و برای حرف زدن از برای دهن را برای خوردن از برای دندان را برای
کوبیدن و خورد کردن از برای پا را برای رفتن از برای دست را برای داد و گرفتن و بدید
و گذاردن از برای اینها خیلی واضح است حالا که هر کاری میکند و آن کار را برای چیزی
بیهوده اسم آن شخص را میگویند حکیم کارهایش بازیچه نیست لغو نیست چشم را از برای که
ببیند گوش را از برای که شنود بینی را از برای که ببوید و همچنین اعضا و جوارح از برای بوده که کاری
از اینها بیاید لغو نبوده باشد فرمایش کارها خیلی احمقها دنیا لغو است با انسانیت درست
میکنند و سیل درست میکنند بشکل انسان سر دارد پا دارد چشم دارد گوش دارد بینی
دارد اما چشمش نمیبیند گوشش نمیشنود این کار از روی حکمت نیست بلکه بازی است
لهو و لعب و لغو است پس خداوند عالم چون حکیم است هر چیزی را برای کاری از برای
هر یا از برای رنه از برای و هر چیزی را برای کاری از برای انسان را هم برای
کاری از برای حالا آن کاری که انسان از برای آن از برای ببینیم چیست تمام مردم غافلند
دارند راه میروند و ضلال میکنند که کار انسان مثل کارهای حیوانات است حیوانات میبینند
میبینند حیوانات میشنوند انسانها هم میشنوند حیوانات هم میفهمند بعضی چیزها را میخورند بعضی
نمیخورند انسانها هم همین طور حیوانات حرکت دارند سکون دارند بچه دارند جماع میکنند
خواب میکنند بیدار میشوند اینها کارهای حیوانات است حالا ببینیم انسان را هم مثل حیوانات
از برای خداوند برای همین از برای که بخورند و بشنوند و بخورند و بخوابند جماع کنند برای
و کارهای دیگر دست لهو از برای دنیا کارهای دیگر هم با اینها دارد و ان شاء الله یک قدری تعجب

حرکت بدهید ملتفت شوید که ببینیم فرق ما با حیوانات چه چیز است همه فرق ایا همین است که ما دو پا

ایستاده ایم اگر همین باشد که خیلی از حیوانات هم مثل مرغ و خروس و طیور پا ایستاده اند

این که فرقی نشد فرقی که ما بین انسان و حیوان است این است که انسان را هم برای کاری آفریده اند

او هم باید برود مشغول کار خود شود چنانکه حیوانات برای کاری از برای شده اند

چنانکه خدا میفرماید [illegible] و منها یاکلون بعضی برای سواری انسان اند بعضی برای

این است که از گوشت انها بخورند از پوست انها منفعت ببرند لکن حیوانات باید چرا کنند

میخواهند چون باید راه بروند چیزی پیدا کنند بخورند دست و پا میخواهند چون صدا

بزنند باید بشنوند گوش میخواهند از این جهت چشم دارند گوش دارند هم چنین چون باید

در دنیا بمانند نر و ماده برای انها قرار میدهد که جماع کنند حالا ایا انسان هم برای همین از برای

شده که بخورند و بیاشامند و راه بروند و بخوابند و بیدار شوند اگر خیال کنی برای همین کارها

هست باید ملتفت شوی ان شاء الله این است که انسان را هم برای کاری که از برای جز حیوانات

کرده که تو را برای چه کار آفریده ام که [illegible] غیر انسان خیال نکند مثل

همین برای خوردن و آشامیدن از برای شده پس از برای نفع عالی چیزی کرده در [illegible]

ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فرمود من جن و انس را خلق نکردم مگر برای انکه

مرا عبادت کنند پس خلقت انسان و خلقت جن برای پرستش خداست دقت کنید ان شاء الله

شما را بیافرید الله برای خوردن و آشامیدن و خوابیدن و بیدار شدن و عبرت [illegible]

که چشمان هست تمام عمر شان هست که [illegible] در [illegible] چیزی بکنند که [illegible]

که زهر مار کنند یا ایا فی العمر [illegible] هرچه حیوانات [illegible] باشد هرچه [illegible]



حیوان ضعیف مثل پشه و هیچ حیوان قوی مثل فیل نیست که گوسفند بخواهد [illegible] میخورند

این همه تفصیلات هم [illegible] ملتفت باشید فکر کنید حیوانات [illegible]

از برای شده اند که بخورند و بیاشامند که چاق شوند برای انکه گوشت انها را انسان

بخورد حیوان بخورد که بزرگ شود و بار بکشد پس حیوانات برای خوردن و آشامیدن از برای

شده اند از این جهت به عصر میخورند عصر میخوابند صبح بر میخیزند از این جهت

کار هاشان بر نظم و نسق واقع است هیچ دروغ ندارند هیچ کدخدا نمیخواهند هیچ حاکم

نمیخواهند حاکم شرع نمیخواهند هیچ قسم دروغ نباید بگویند هیچ سلطان و حاکم و [illegible]

و سوار لازم ندارند رزق خود را میخورند باسوده که هرچه تمام [illegible] زندگی میکند

شما ببینید انسان را اینطور نیست ایا انسان پست تر از حیوانات است و حال انکه خدا همه را خلقت

آسمان و زمین را برای انسان کرده ملتفت باشید ان شاء الله انسان کمتر از حیوان نیست [illegible]

در دنیا هیچ باسوده که بخورند و بخوابند عصر [illegible] چرا انسان

که بهتر از حیوانات است و خلقتش بهتر از خلقت حیوانات است و باز همین را خدا خبر داده

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلق کردم انسان را در بهترین صورتها [illegible]

کرمنا بنی ادم تکریم کردیم انها را بزرگ داشتیم انها را و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم

من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا منت سر انسان گذارده [illegible]

کرده مقرب [illegible] کرده خیلی هم مقرب [illegible] ان شاء الله دقت کنید چون حیوانات

ان کاره که خلق شده اند خلاف نکردند بلخلاف خود برای خوردن خلق شده بودند

کردند خوردن حیوانات برای آشامیدن خلق شده بودند [illegible] آشامیدن برای خدا [illegible]

براے بیدار شدن براے همین کارها از پیدا شدہ اند دانی کارها را هم میکنند نه یا خدا خلاوفی

نکوخند معصیت خدا را اگر خدا از این جهت همیشه اسوده اند در غایت اسودگی عیش

لکن چون انسان براے ان کارے که خلق شدہ چیزے که یک چیز نیست همان کار است دیگر قلم

چیز هست ببینید چه قدر چیز هستیم و چه قدر قصر القلب هستیم که خدا را بیاد ماز نمی

کردن تمام دارید پرستیدن و عبادت خود هم خلق کردم و صریح میفرماید ما اردت منهم

انجاد اخلق نکردم که در رزق بیار بید در میان رزق خود شان نه رزق عیال شان نه رزق هیچکس

من ارایه نکرده ام که کسی در رزق بکسی بدهد اگر کسی خدا شناس باشد بعد از ان که خدا انی

که خلق میکند رزق هم میدهد رزق ترا تو نباید در در بزنی پیدا کنی یا نعوذ بالله تمامی

کار خدا را تمام کنی اگر کار خدا ناتمام دیده باشد تو نمیتوانی تمامش بکنی خدائی که تکلیف

باین تمامی کرده بین سر بجاے خود پا بجاے خود همه اعضا و جوارح بجاے خود بند بجا علم

خود کرده لذا انها را هم حکیم بسیار دانا است را نیاستی چه خوردن یا این خدا ناتمامی

دارد کار شی که تو بروی تمامش کنی تو بروی رزق درست کنی اے احمق ان کسی که خلق

کرده رزق هم میدهد هیچ فضولی نمیخواهد او نه میخواهد رزق براے خود درست کنی

نه میخواهد بلکه غیر درست کنی ترا خلق کرده رزقت را هم میدهد تو خود سر باشی

و فضول هم بکوید و فقو نشود وقت میکنند بخود دست را میکذارند و قتی و قت

کذارند بخود دست حاصلش همین حرف غلطهایی است که مردم دارند مرز نند رقم مثل انها نا معنوی

این مردم سرانجام که چرک میان خود میبینی بمیخواهند رزق تحصیل کنند خدا هم وا شان

میکذارد بخود شان که هی بدوند و باز کرسنه باشند هی زحمت بکشند و باز کرسنه باشند وانی

عوذ به



عقل اینست که خدا باینها کی ده مرتبه فرموده هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم

هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء اوست هوالذی لا شریک له که شما را از پیدا سبب هیچ نعمت

میز نمی ورحه بیا از بیخ هیچ نفر نمیز نی بجهی که ما بوید و میدانی نمیتوانی ورحه خلق کند

اوست خالق هرچه میخواهد خلق میکند تو هم این مطلب را خوب بفهمید اطمینان کامل دیگر

کولت زده چه خدا است خالق وحده لا شریک له والله همین جور بکو تفاوت است دارد

وحده لا شریک له هرچه میخواهد بتو برسد همان خواهد رسید اگرچه تو بپیشت بخوابی هرچه

را هم نخواهد بتو برسد هرچه زور بزنی نخواهد رسید اگرچه زمین را باسمان بدوزی

که زیاده از روزه کرا و خورشید نمیدهد پس اوست خالق وحده لا شریک له اوست رازق

وحده لا شریک له مثل اینکه اوست میراننده اوست زنده کننده وحده لا شریک له رب حیوانات

چون انبیا ابراے ان کارے که خلق شده اند همان کار را میکنند این است که در روز ها هند بکو کجی

هرچه تمام تر بچو بند عیاشان مثل حالا انسان براے خوردن و اشامیدن از پیدا شدن نکه انسان

براے حیف ان پیدا شدہ براے شنیدن ان پیدا شده بلکه انها پیدا شدہ که حیف را در راه کار بزرگی

او بکار برد و شنیدن را در باره بزرگی او بکار دارد براے او راه رفتن قرار داده در راه او باید

راه برود حیوانات در راه او راه بروند و اما حیوانات راه میروند در راه خدا تو که

راه نمیروید در راه خدا از حیوانات پست تر میشوید این است که میفرماید انهم الا کالانعام

بل هم اضل نیستند اغلبین دیوانها کی مثل حیوانات بلکه بلغتیند از حیوانات حیوانات عقلی

ندارند شعور هم ندارند با مخلوق کمتر را بروید بچر بیاید ما کفته بخورید و بیاشامید و

بزرگ شوند که گوشتشان را انسان بخورد انتوه ستا از اشم و کور کنان انسان منتفع بشود

پس چون در راه خدا را ه می روند ببین چه طور برپا هست [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] خدا [illegible] داشته که چه طور [illegible] میکنند [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] حیوان میکنند [illegible]

[illegible] اطاعت خدا [illegible]

[illegible] آن کار را میکنند [illegible]

حیوانات [illegible] اطاعت [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] سوار [illegible]

[illegible] انسان [illegible] خدا برای بندگی [illegible]

در راه خدا [illegible] در راه خدا [illegible] در راه خدا [illegible] در راه خدا ببینید در راه

[illegible] در راه خدا [illegible] گفته [illegible] مبارک است گفته [illegible]

[illegible] هر وقت گفته [illegible] چشم هر وقت گفته [illegible] چشم هر وقت گفته [illegible]

چشم هر وقت گفته [illegible] چشم پس فرق ما بین انسان و حیوان این است که انسان برای [illegible]

و بندگی [illegible] اما [illegible] حیوانات برای بندگان [illegible] برای بندگی [illegible]

برای بندگان [illegible] در راه خدا را [illegible] عبادت [illegible] برای خدا [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] عبادت [illegible]

میکنند [illegible] بندگی [illegible]

از جمیع عالم برای بندگی [illegible] بندگی [illegible]

بندگی انسان این است که [illegible] خدا [illegible]



[illegible] خلقت انسان برای این [illegible]

[illegible] عبادات را باید بکنند [illegible] برای آن کار [illegible]

[illegible] انکار را میکنند این است که [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] لکن انسان مخصوص است برای عبادت [illegible] در راه خدا را میروند [illegible]

[illegible] خدا [illegible] میکرد [illegible] در دنیا [illegible]

تمام [illegible] حضرت [illegible] جمیع دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] انسان [illegible] دنیا را [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible] الله [illegible]

[illegible] انسان [illegible]

باید [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

عالم انسان [illegible] تجارت [illegible] زراعت [illegible]

[illegible] زراعت [illegible] تجارت [illegible] بندگی است [illegible]

[illegible] انسان عبادات [illegible] عبادات را [illegible]

[illegible] انشاء الله [illegible]

انسان [illegible] لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله انسان [illegible]

و معامله هم میکنند مثل باقی مردم اما از ترس هم حیث است که انسان را او [illegible] در بازار
میکند لله حرکت میکند این است که لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارة بازی
اینها تجارة هم کر میکنند مثل این است که نماز کنند نهایت بگوئی که نماز کن [illegible]
گفته تجارت کن چشم ملت خود را ساخته اباد کند و استعمرکم فیها پس [illegible] که
ملکش را اباد کنند بگوئی بداود وحی شد ما جمیع کارهای تو را پسندیدیم ای داود
نبدا خوب هستی همه کارهای تو پسندیده است الا اینکه مردم چیزی بتو میدهند
در رفقا تو از این راه است یعنی اهانت میکنند و من نپسندیدم [illegible]
عرض کرد چکار کنم که من کسبی نمیدانم [illegible] میدانم تو کاری نشانم بده که آن را
بکنم وحی شد [illegible] زره بساز عرض کرد خدایا من آهنگری [illegible] اسبابش را
وحی شد ما تعلیم میکنیم بتو و آهن را برای تو نرم میکنیم داود دست که [illegible] آهن
مثل موم در دست او نرم شد با دست آهن را میگرفت و حلقه حلقه میکرد
[illegible] مشغول زره ساز بود [illegible]
[illegible] میفروخت خرج میکرد مثل سایر کسانیکه کسب میکنند بگوئی
[illegible] عرض کرد خدایا این کسب [illegible] نمیکنند [illegible]
[illegible] نیست وحی شد [illegible] که تو را [illegible]
[illegible] ما گفتیم برو کسب کن تو برو بکن نفع میکند خوب است [illegible]
تو کاسبی را بکن [illegible] عرض میکنم اگر تو هم [illegible] تمام
میشوی [illegible] ادعای خدائی [illegible] دارم [illegible]



بدهم معلوم است که باید رفیق [illegible] افسارت را دست [illegible]
[illegible] تشنگی بخوری [illegible] زحمت بکشی [illegible]
[illegible] افسارت را [illegible] این است که [illegible]
کار بیچاره مانند [illegible] اگر [illegible] بخدا [illegible] کار که خدا گفته [illegible]
کاری که برای خلق شده [illegible] خلق [illegible] کاری خلق شده [illegible]
تجارت خوب [illegible] خوب [illegible] تجارت خوب [illegible]
مشغول کار خود باشد [illegible]
[illegible] بالله [illegible]
هیچ کم نشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نعوذ بالله [illegible]
خدا [illegible] که راه
راه [illegible] اگر اعتقاد هم [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible]
[illegible] عرض میکنم [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] عرض میکنم [illegible]
[illegible] نماز [illegible]

یکپاره احمقی‌ها هستند این طورها خیال میکنند با خود هم حرف نمیزنند این‌ها ملتفت باشند
البته با خدا که خلاف میکنی خدا صدمه‌ات میزند هیچ خیال نکنی نمازها نماز نیست روزه‌ها
روزه نیست هیچ [illegible] نماز میکنی خدا میگوید خلق نکردم مگر برای بندگی حال
باید بنده که تو هستی میخواهی که بخوابی لله باید بخوابی وقتی هم راه میروی باید راه
بروی هر کسب میکنی لله باید بکنی ببین اگر بایستی و هیئات نماز را بجا بیاری و نیت
نداشته باشی همه علما حتی سنیها میگویند این نماز باطل است نماز نکرده پس نیت شرط است
در عبادت در رکن [illegible] عبادت نیت است حالا در هر عمل نیت میخواهد همچنین روزه
هم [illegible] و نیت روزه نداشته باشی روزه نگرفته [illegible] همه
طور [illegible] را بشوئی و بدنت را بشوئی و نیت غسل نداشته باشی علمائی که هستند همگی
میگویند غسل نکرده [illegible] بشوئی [illegible] بشوئی و نیت وضو نداشته باشی هیچکس
این وضو است پس نیت [illegible] عمل است اگر نیت میکنی وضو میگیری وضو گرفته
نیت میکنی و غسل میکنی غسل کرده نیت روزه داری روزه [illegible] نیت نماز داری
میکنی نماز کرده عبادات همه نیت میخواهد عمل بی نیت [illegible] صورت
عبادت باشد [illegible]
استهزا [illegible]
پس باید نیت کرد پس عرض میکنم والله این مردم باید در جمیع حالات نوکر باشند
در نوکری سلطان باید نیت این باشد که نوکر سلطانم [illegible] حفظ کنم [illegible]
ولایت را حفظ کنم نگذارم [illegible] هستند طلب [illegible] کنند

ملاحظه شد



مال [illegible] بخورند [illegible] میکنند و میتوانند نیت خیر هم داشته باشند
جلاد میتواند نیت خیر داشته باشد با خدا کاری میکند که خلاصش میکند با او
[illegible] که کفار را میکشد منافقین را میکشد عامل میداند که در تمام کارها نیت میخواهد
باشد [illegible] باید نیتش این باشد که خدا گفته راه میروم میشینم و میخوابم نیتش این
که خدا گفته [illegible] طبابت میکنم خدا گفته زراعت میکنم خدا گفته این [illegible]
این امر که قرار داده‌اند هر کاری که میکنی بسم الله بگو تمام آنچه میکنی اگر بخدا است خدا است
خیلی خوب است بنده که خدا است اطاعت خدا است بسم الله میگوئی بحول و قوه خود
کاری که کار [illegible] کار [illegible] تمام [illegible] کاری میکند لکن کار را بسر نمیتوانند برسانند
خدا [illegible] زمان [illegible] کاری که گفته بسر برسانند برسانند و خلق همه محال است نمیتوانند کار را
بسر برسانند مگر آنکه خدا بخواهد الا ان شاء الله [illegible] نمیخواهد مردم را اکراه کند
لکن نمیتوانند مگر هر کس را خدا بخواهد [illegible] نمیخواهد مردم را اکراه کند لکن
کار را [illegible] میکنند پس [illegible] هر کاری [illegible] که هست خدا [illegible]
که راه [illegible] نگذارند در هر کسی در هر کاری نیت [illegible] میکند
نماز میکنم نیت نماز دارم با وجود [illegible] هم داشته باش که خدا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که نماز کرده‌ام [illegible] نمازی که میکنی
میگوید [illegible] هیچ یاد خدا و پیغمبر نبوده در [illegible] نمازی که میکنی مگر
از اول تا آخر نماز [illegible] یاد خدا بوده همان [illegible] اول یاد خدا نبوده [illegible]
[illegible] هوا و هوس [illegible] در تمام عمر یک ساعت [illegible] تمام [illegible]

یک ربع ساعت بخود باش اگر حالا بینی میان [illegible] بهتر و خدا را [illegible] رحمت دار رجوع [illegible]

که انسان هر چه معصیت کار باشد تمام ضایع کاره باشد همین که یک جا یک خوبی پیدا

میکرد آن باقی را اغماض میکند تو یک خوبی بکن بدست بیاری هم اگر یک جزء خوبی

بدست بیاری و باقی خراب باشد تمام کارها را اصلاح میکند این بجهة آن است که خدائی

هست کریم خدائی است رحیم دیگر آن تمام بدیها بواسطه آن یک خوبی اغماض میکند علاوه

تمام گناهان را [illegible] همان قدر بخودش و بصفات خودش قائل باشی انکار [illegible]

باشی همین قدر اعتنا باو داشته باشی در تمام نمازها در رکعت نماز اگر برای خدا

باشی در تمام اعمالت عمل لله کرده باشی باقی را خودش اصلاح میکند صغیره ها [illegible]

در دل کسی یک قدر یک جزء دلی و دیگر جزء دل معروف [illegible] که چیزی [illegible]

جزء دل گفته اند منبرها این یک جزء دلی محبت امیر المؤمنین در دل کسی باشد تمام کارها

را اصلاح میکند اگر چه در این دنیا صدها داشته باشد آخرش نجاتش میدهند حال

یک جزء دل امیر المؤمنین را بشناس و دوستش بدار و [illegible] باش لکن اگر از صد [illegible]

و شهوت [illegible] بلکه آن کار را هم باید درست کند که یک جزء دل محبت امیر

داشته باشد والله آتش جهنم را نخواهد دید لکن از اینجا تا آنجا [illegible]

میرسد تو ی دنیا صد هزار [illegible] صد هزار [illegible] صد هزار [illegible]

آخر کار یک جزء دل محبت امیر المؤمنین والله نجات میدهد [illegible] لکن صدها [illegible]

راهها هست [illegible] صد هزار [illegible] کرده [illegible]

تمام کرده [illegible]

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

در صباح بعد از روضه خوانی ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم اجمعين الى ابد الابدين اما بعد اینها درسهای بعد از ایام
عاشورا است که بعد از فراغت از روضه خوانی وذکر مصیبت حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه وبیان امر از شهادت سید مظلومان روحی وروح العالمین له
الفداء وعلیه الاف التحیة والثناء بعد از چند روز شروع بدرس فرمودند
واین روسیاه بحسب الخبر بنا داشتم در صدد ضبط آنها برآمدم امیدوارم
از خداوند کریم منان که توفیق انجام واتمام وتصحیح واستنساخ وتفکر وتدبر
در آنها واعتقاد کردن وعمل کردن وخالص شدن وثبت کردن ونقش
کردن در قلب این ناچیز وبسیاری از برادران عنایت فرماید واصلاح امر
که ببرکت حضرت بقیة الله وخلیفته حجة الله على الخلق عجل الله فرجه وصلوات
الله علیه وعلی آبائه الطاهرین این دعا را مستجاب فرماید ومحروم نکند ولا حول
ولا قوة



ولا قوة الا بالله العلي العظيم وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

درس شنبه ۶ شهر محرم الحرام

سنة ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم قال اعلى الله مقامه
وقع في الخلد اعلام اعلم ان البين ان القديم هو الاحد الحق جل شانه
وليس سواه قديم وجميع ما سواه حادث والحادث هو الغير القائم بنفسه
فجميع ما سواه محتاج الى الغير حتى تقوم به الا ان الاشياء بحسب قرب من
الغني الا وحد جل شانه وبعدها عنه تختلف فمنها ما يفتقر في قوامه الى
اشياء غير عديدة ومنها ما يفتقر الى اشياء عديدة الا ان الاشياء ما لا
يفتقر الا الى العلل الاربع اي مشية الله سبحانه ومادة حدثت لها وصورة
حدثت له منها وغاية يؤول اليها ثم هو غني عن ما سواها وذلك كالعقل الكل
ومن الاشياء ما تتحد فيه هذه الجهات فلا يحتاج في قوامها الا غير نفسها
لغيرها المعرف بما تجتمع فيه العلل الاربع وذلك اغنى حالات الخلق واحكمها
وهو غني عن جميع الكثرات وعن جميع النسب والاضافات فان الكل به ولا

علیه ما هو اجزاء و لا یعود فیه ما هو ابداه اگرچه هر فصلی را از برای مطلب خاصی
عنوان میکنند یک مطلبی است میخواهند بیان کنند تو که همه فصول ما مطلب را میخواهند
بگویند الفاظش را تغییر میدهند شما سعی کنید اصطلاحات را از این کتاب بیاموزید مثل
مردم دیگر همان لفظی را بگیرید پس از جمله مطالب عمده که در همه فصول هست و در
همین فصل هم هست و عمده است این است که قدیم و حادث اصطلاحات دارد
یک معنی حادث معنیش این است که نبود دیروز و امروز پیدا شد مثل خود امروز
که دیروز نبود امروز پیدا شد و این معنی حادث است که چیزی نیست و تازه پیدا
میشود نسبت حادث هم یعنی تازه این یکی از الفاظ حدوث است و این معنی تازگی
این لغت است که همه عوام و ملاها و همه کس میگویند چیزی که نبود و تازه پیدا شد یک
کسی درستش کرده این یک معنی حادث است و قدیم که مقابل این حادث است و
ببینید که ما ابتدای سخن است شروع کردیم و چون عنوان فصل این است که ما عیب
ندارد علم تمامی تو صیت فصل گفته شود پس خوب دقت کنید ان شاء الله علم
تمامی است تو یک فصل چنانکه علم تمامش تو همه فصلها هست و غرض میکنم
شما سعی کنید آنجا سخن برده شده میشود که جاهلست که مبادا راست باز دهان است و اگر
سر جایش باشد خوب است یا اگر سر جایش باشد بد است و نباید مبادا راست باز دهان
را گوش ملتفت باشید پس یک معنی حادث یعنی تازه معنی تازه هم این است که نبود
نبود تازه پیدا شد این معنی حادث هست غیر که این معنی حادث درست میشد
و این تازه را یک کسی حادثش کرده از قدیم است مثل این شب این روز این سال
این

ببینید



این قریها ابنیها نبوده تازه پیدا شده این ساعت نبود تازه پیدا شد حتی این
آن نبود حالا پیدا شد تا بخواهی التفات کنی میگذرد پس یک معنی حادث یعنی
تازه و این تازه معلوم است خودش خودش را نمیتواند تازه کند کسی باید درستش
کند معلوم است خالقی دارد و حادثی که اینجور معنیش هست قدیم مقابل این
حکما میگویند قدیم که مقابل این حادث میگویند یعنی تازه پیدا نشده باشد همیشه
باشد حالا هیچ قدیم که یعنی همیشه بود و تازه پیدا نشده باشد جلدی خدا
نمیشود همیشه هم هست چنانکه جسم دیروز بود پریروز بود پارسال بود
پیرارسال بود پس جسم همیشه بود همیشه هم خواهد بود لکن گرم نبود سرد
نبود روشن نبود تاریک نبود گرم شد سرد شد روشن شد تاریک شد پس یک
قدیم است که معنیش این که تازه پیدا شده و یک حادثی است معنیش این است که
تازه پیدا شده این تازه پیدا شده را با آن تازه پیدا نشده را حکما مقابل هم میاندازند
و حالا که مقابل هم انداختند نمیتوان قدیمش را نمیخواهند بگویند خلاف آن را حادثش را
نمیخواهند بگویند خلق یک معنی حادث و قدیم و اینجور درست این مردم هست و این
مردم غیر از اینجور معنی قدیم و حادث را دیگر نمیفهمند الا اندکی و این قدیم که
همیشه بود و همیشه خواهد بود و این حادثی که همیشه نبود همیشه هم نخواهد
بود این قدیمش خدای خالق ملک چنانچه حالا تماش خالق نیست همان جور
دلیلی که از حادثات خدا است و خدائی دارند که اینها را خلق کرده قدیمش را
میفهمی که باید ساخت و گذار دیگر تعدد قدما جایز نیست و خلقند که

متعدد شوند نظر شان در این حرفها است از خیالشان و عقلشان و از منتهای علمشان
هر چیکه آن بیاید و همه انها را بکذارند و بپایان حالا ملتفت باشید و بدانید یعنی
حادث و قدیم این است که هر چیزی که در وجود خودش محتاج است بچیزی دیکر
او را حادث میکویند و هر چیزی که در وجود خودش و در بود خودش محتاج بغیر
خودش نباشد او را قدیم میکویند و این اصطلاح دیکری هست و این اصطلاح را
که بو منجوز نمیکنند یکی از مردم بمنجوز ندارد پس یک معنی قدیم و حادث این نظر
دویم است که حادث یعنی محتاج باشد بغیر خودش از وجود خودش مثل
اینکه شما میبینید مرکب اکر باید باشد اجزا میخواهد یکو این مرکب را هم
جوری میخواهید مکی کنید این مرکب اکر مداد است این زاج میخواهد مازو میخواهد
دوده میخواهد اکر کوئی است مایه میخواهد میخ میخواهد تخته میخواهد اکر معجون
ملکوئی است سکون میخواهد فلفل میخواهد عسل میخواهد خلاصه پس باین معنی
حدوث حادث چنین چیزی است که بواسطه اجزائی باشد و باهم جمع شده باشند
محتاج است باینکه فلفل و دار چینی و زنجبیل جمع بشود و انها را داخل هم که
کردند فلان معجون میشود پس باین معنی میکویند این محتاج است باجزا و هر مرکبی
در اجزای خودش اکر یک جزئش نباشد آن مرکب حاصل نخواهد شد پس هر مرکبی
محتاج است باجزای خودش و مرکب باین معنی لا محاله یک کسی باید انها را
مخلوط کند و ممزوج کند و بسازد و یک چیزی است مقابل چنین مرکبی و او یکی
هست و چیزی است که از وجود خودش محتاج باجزا نیست که اجزا را داخل هم کنی

و او را



و او را عبادت پس تمام خلق خواه عمرشان دراز باشد مثل نوح خواه کم مثل
اهل این زمان مخلوقند و هم چنین باین اعتبار جسم مخلوق است با وجود یکه
همیشه بوده و همیشه هم خواهد بود و انشاء الله فراموش نکنید و دقت
کنید پس انچه حادثات ظاهر است این است که نبود و تازه پیدا شد مثل اینکه
امروز نبود و پیدا شد کوه نبود و کوه شد سرچشمه نبود و سرچشمه شد جماد نبود و پیدا
شد نبات نبود و پیدا شد حیوان نبود و متولد شد اینها جمیعا موادشان
بودند خودشان نبودند مادة المواد تمام حادثات در این عالم جسم است و از
چیزی است که صاحب طول و عرض و عمق است بصفتهای ظاهری هیچش کم
توصیف میشود که چشم میبیند و ان جسم بود و یک تکه کوفتند از ان و تکه
دیکر کوفتند از ان و تکه دیکر کوفتند بهم چسباندند و یک کسی بهم چسباند
حالا بهم این نسبت که نکو میکنید جسم هم اکر همیشه بود اکر چه این سنگ و روز
نبود این سرها و کرها نبود حیوانات و انسانها نبودند این جسم همیشه
بود و نبود ندارد چه بینید این جسم یعنی انچه صاحب طول و عرض و عمق
است فنا نمیشود از ان ذکر کرد بخلاف انجوری بارها که میشود فنایشان کرد اب
را میشود باتش بخار کرد پس میشود فنایش کرد انجوری که در زمین
میرفت بالنجوری که بالا میرود و جوری است پس ان فانی شد پس وقتی
اتش میکیرد اب غلظ میشود و پاشی را از زمین بر میدارد در هوا میکذارد
میکوئی اب فانی شد و بخار حادث شد تازه پیدا شد اب فانی شد فنایش

از آب است تازه اش این بخار است باز بر این بخار اگر گرمی مستولی شود
دود خواهد شد دود تند تندی رو بالا میرود پس این دود باز تازه پیدا
شد و تازه پیدا شدن این مستلزم همین هست که آنکه پیش بود فانی شود
پس باز بخار مرد و فانی شد و تازه دود حادث پیدا شد اما آن بخار وقتی
بود جسم بود آتش هم که پیشتر بود جسم بود و طول و عرض و عمق داشت وقتی
آب بود طول و عرض و عمق را از او نگرفتند که او را بخار کنند دقت کنید که
فراموش نشود ان شاء الله که اگر ضبطش کردید کلی چیزی کشف میشود پس آن وقتی
فانی شد معنیش این نیست که آنچه که در بدن آب بود و در لباس آن ظاهر
شده بود چیزی کم شد و از جسمیت او کاهید یا اینکه طول او را یا عرض
یا عمق او را گرفتیم چیز همان طول و عرض و عمقی که داشت باقی است اینکه میگویی
از او کم کنی حالا هم که آب بخار شد آن طول و عرض و عمق را باز دارد الا
اینکه حرارت افزودیم بر این و حرارت دخلی بطول و عرض و عمق ندارد اگر
چه وقتی حرارت آمد جسم را نرم میکند و در گرما جسم را کوچک
میکند پس حرارت دخلی بطول و عرض و عمق ندارد و وارد شد بر این آب
و چیزی از این آب کم کرد و خودش هم از جنس جسم نبود عرضی بود آمد روی
جسم نشست آنوقت آن صورت و رودتی که آب داشت این صورت خلع او
بود از او پس کرد و خودش جایش نشست که حرارت غلبه کرد سردی میرفت و رو
پس همین جسم طول داشت عرض داشت عمق داشت و هیچ از آن سر و ته نرفت(?)

کم نکردیم



کم نکردیم اما وقتی بصورت آب بود برودتی داشت که دخلی بجسم نداشت وقتی
بخار شد حرارتی بر آن مستولی شد آنکه آمد برودت را از بدن این بیرون
کرد آن حرارت مثل روحی مرده شد از بدن عنصر بصورت آب روح حرارت
که آمد روح برودت از بدن آب بیرون رفت روح بخار در بدن این نشست آن
روح چون مناسبت حالا در این بدن که نشست بدنش را هم بالا میبرد پس آن
یکی فوت شده این یکی تازه پیدا شده بعینه چیزی وقتی این بخار هم دود میشود باز
سیالیت سابقه است باز وقتی حرارت بیشتر غلبه کرد رطوبتش را کمتر کرد
باز بخار میمیرد و فانی میشود و دود حادث میشود بهمین نحو تا وقتی روشن بشد(?)
و دود در گرفت باز نه این است از دود طولی گرفتیم عرضی گرفتیم عمقی گرفتیم باز
آن جسم طول دارد عرض دارد عمق دارد و چیزی از آن کم نشده لکن حرارت
زیاده آمد نشسته در آن از روشن کرد آتش تازه پیدا شد آتش که پیدا شد
دود لا محاله باید کم شود و هر چیزی که از عالم غیب چیزی میاید عالم الشهاده را
میپوشاند و خودش را ظاهر میکند ملتفت باشید که اینهم یکی از اصولی است
که شاخ و برگ زیاد دارد پس اینها همه تازه‌ها هستند که پیدا شده اند و همه
تازه که پیدا شد لا محاله یکی جایش باید فانی شود هر چیزی آمد پدر و مادرش
باید بمیرد اگر چه قدیم باید باشد که او را تربیت کند آب چون زده حوزه
گرم میشود و هر چه گرم میشود سردی او همانقدر فانی میشود و بخار
میشود او که بالمره عمل آمد تو صورت بدن او آب تمام شد و فانی شد هم ضمن این

بخار تازه تبازه خورده خورده دود میشود تا انکه یکجا شده دود شد هم دیکو
بخار نیست و بخار غانی شده بهمین طور وقتی شعله شد خورده خورده وان
دود که شعله شد وقتی در کرفت اتش پیدا میشود دود مخفی میشود پس همین
نشان نشو انیماکه تازه تبازه پیدا شده اند هی نبوده اند و تازه پیدا شده اند خود
خود را احداث نکرده اند انیما حوادث اسمشان هست اما ان جسم توی اب توی
بخار توی دود توی اتش طول و عرض و عمق داشت لب طول و عرض و عمق
داشت این طول و عرض و عمق را از دست نداده و دود شد نهایت انوقت
خوابیده بود حالا بی خوست ایستاده وقتی روی زمین جاری بود خوابید وقتی
بخار شد برخواست ایستاد مثل انسان انسان چه بایستد چه بخوابد انسان
هست همچنین ان جسم وقتی از این راه جاری شد جسم هم بخورده باز جسم هست
همین جور وقتی دود شد و تند بالا رفت از جسمیت بیفتاده و تند بالا
باز مثل ادمی که تند بدود باز انسان هست از انسانیت بیفتاده پس همین
طور ملتفت باشید انشاءالله انچه در زیر این اسمان هست توی این اسمان و زمین
انچه هست همه جسمند و صاحب طول و عرض و عمق لکن انیما جابجا میشوند با انیما
بالا میروند بالا انیما پایین میایند یا انیما در جولان هستند اما در جولان انیما
جسم جای نمیرود و نمیشود جای دیکر برود پس جسم چه در زمانهای کذشته
چه در زمانهای اینده هر کز این کوسر اخراب نخواهد کرد جسم اخرتی را
هم نخواهد نمونه اش را بدست بیاور این نمونه است لکن نمونه هست نه اینکه

جسم جسم



جسم جسم اخرتی باشد پس جسم نسبت باین نسبت بخار نسبت بدود نسبت باتش
قدیم هست بان معنی اولی و انیما حادث شد احمقهای دنیا این جسم را خیال کردند همیشه
بوده و همیشه خواهد بود اسم اینرا کذاشتند خدا و اسم انیما را کذاشتند
خلق کفتند من و تو عارض این جسمیم ذات کفتند من و تو عارض ذات و جوهریم مشکلها
مشکوة وجودیم شما ملتفت باشید ببینید فکر کنید این جسم جزء بعرفی
هست که مسخر صرف هست ان مادة المواد یکه هر لحظه شکلی بیت عیاد دری امد
دل بیدغمان شد انجور جزها مسخر و عاجز این جسم را خودش
اکو کسی از بالا با پایین بیاورد از پایین بالا بیاورد خودش والله هیچ جزء نیست ان
عدم صرفی که شنیده اید اکو حکیم باشید و دقت کنید میدانید عدم صرف یعنی
همین جور چیزی که مسخر صرف باشد و هیچ نداشته باشد جسم خودش بالا
نمیرود حرارت از غیر عالم جسم باید بیاید این جسم را بر طرف بیجد بالا
همین طور سنکی اکو رو بالا میرود میدانید یک کسی برداشته بالاش برده خواه
انکس را ببینی مثل انکه دست انسانی ازا برده هست یا ببینی مثل چیزی بادی ازا
حرکت داده حتی انکه اکو سنکی را ببینی روی زمین راه میرود میدانید یک کسی ازا
روی زمین راه انداخته و غلطانده اکو سنکی را ببینی بالا و پایین
خورده است انیها میغلطانند یا این هست یا دی ازا غلطانده چیزی یا ملکی ازا غلطانده
خودش نمیتواند راه برود پس خود جسم بجسمانیتش یک امکان بی فعلیت مسخر صرفی
محتاج صرفی هست مثل حیوان که مسخر هست که اکو اورا فساد کند حرارت نو که حرارت

میشود هر جائی رود بی وجه تا حرارت و آتش گذارد یکی نبود تا بود آمد
این را پائینش میارد پس از مادة المواد فکر کنید و بنظرتان هیچ برزخ نباید
مثل هست جسم برزخ محسوس و همین جور خدا با شما حرف میزند که افرایتم النشاة
الاولی فلولا تذکرون آنجا که بودی اینجا را ندیدی آخر چشم هم نداری گوش
هم نداری شامه نداری ذائقه نداری لامسه نداری از همه شاعر میتوان
این مطالب را فهمید پس جسم با وجودی که هیچ بوده و هیچ بود و هیچ کار
از او برنیامد حالا هم هست و هیچ کار از او برنیاید چنین است بیکاره و
مسخر است کاری از او برنیاید دستی میگیرد بالاش میبرد پائینش میارد دیگر
آن دست گاهی دست انسان است گاهی آن دست حیوان است گاهی باد است
میاید اینرا حرکت میدهد گاهی آب است پس این سنگ که بالا رفته یک دستی اینرا
بالاش برده و انشاء الله اگر ملتفت باشید میخواهم عرض کنم همین جور سنگ
را میگیرند پائینش میارند و اینرا اگر ملتفت شده اند خیال میکنند سنگ بالنفس
بالا رفته اما وقتی ... ولش کردی بالطبع خودش میاید پائین شما این طبعش را هم
ول کنید و بدانید یک کسی میگیرد پائینش میارد و اینرا این مردم نمیفهمند باید مدتها
نشست گوش داد باید مدتها نشست و گوش بدهد ... این مردم نمیفهمند آنقدر
تا باورش شود این حرفها شما ملتفت باشید و بدانید که جسم را تا سنگینی
پائین نیاید تا سبکی نکند بالا نمیرود سبکی همراه آتش است تا آتش نیاید سبکی
نیاید همچنین سنگینی همراه خاک است اینها که در جزء هست سنگینی هم میکند

میگیرند



میگیرند بالاش میبرند پائینش میارند هر یکی عرضی میکنند از این راه و از آن راه و درس
ملتفت باشید و فکر کنید جسم خودش بخودی خودش نه بالا میتواند برود و نه
پائین نه گرم میتواند بشود نه سرد خود حقیقت جسم چه چیز است جوهر مسخری
است که هر راهش ببری مثل الاغ باید بلکه هیچ اختیار ندارد کانه هیچ فعلیت
ندارد پس جسم میت است جسم اگرچه هست بوده و هست خواهد بود
مسخر صرف و محتاج صرف است اگرچه وقتی ببوسد این لباسها را او است جلوه کننده در همه اینها
این است که بادش کرده اند شما انشاء الله سعی کنید و ملتفت باشید که بادش را
بیرون کنید مردم چون میبینند همین جسم است که بصورت آسمان شده بصورت
زمین شده بهمه صورتها جلوه کرده گفتند خیلی متشخص است غیر هیچ متشخص
نیست خیلی مسخر است که هر جور خواسته اند او را هم بجور کرده اند پس هر لحظه
بشکلی است بیاد بیرون اما خودش بیرون نیامده هر چند این خودش لا یملک
لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا و لا صعودا و لا نزولا و لا
حرکة و لا سکونا این هیچ غذا است پس این مادة المواد که باین صورتها بیرون آمده
و بادش میکنند دریا چون نفس نمیدهند بخارش کنند چون متراکم شود ابرش تا میکنند
چون فرو چکد بارانش خوانند هر اینش همان آب است چون فرو چکد بارانش خوانند
چون روان شود سیلش کنند آخر چون بدریا رسد همان دریا باشد البحر بحر
علی ما کان فی القدم ان الحوادث لا امواج و انهار و میل هر حرکت بدهند اینها
بکنند حالا چه شد این آب خودش بخار نشد خودش ابر نشد خودش باران نشد خودش

جاری نشده است کسی دیگر این کارها را پس این او هر دو از همینها فهمیدم
خودشان سان نذره خود خالق خود نیستند بلکه مادهٔ در شکم آب بوده
که در رحم غبار شده ماده بعد در رحم ابر شده مادهٔ بوده باریده مادهٔ
بوده جاری شده مادهٔ در تمام حالات همراه اینها بوده است باشند منجر بوده
پس کاهی حرارت غلبه داده اند بالاتش بردند کاهی برودت غلبه داده اند تا منتش
او هر چند ان حرارت سر را باز انداز که او هر دو روی این کذار هر جا ان برودت سر را
باز انداز که او هر دو روی این کذار هر جا این انداز هاست که وقتی انسان
عاقل فکر میکند میبیند [illegible] که منجر باید باشد که
این انداز ها را کوفته باشد و اینها را درست کرده باشد پس بخشیم قدیم
هستی ان اینها بوده همراه اینها هم هست اگر او نباشد اینها اینجا نیستند
تا اگر با من نباشد [illegible] باید بیاید بر روی جسمی بنشیند تا
این چیز کرم باشد که باید بر روی هوای خاک [illegible] اینها نباشند عشوا بند
سر جایش همینطور بایستد چیزی نباشد بر برودت و بر ان قرار بکیرد بند
عشوها اینجا تمام مذوقات تمام مشمومات تمام مسموعات تمام مبصرات
تمام ملموسات اینها همه از عالم غیب امده اند از غیر جسم امده اند داخل
جسم شده اند روحی شده اند دیده شده در بدن جسمی خودشان پیدا
اگر میامد همه جا می نشستند اگر از طبع این جسم بود روشنی چرا همه جایش
نیست طبع جسم تاریکی بود چرا همه جا تاریک نیست اگر که خودش جذب کند

قرار بکیرد اگر کرم باشد اگر ح
نیند شود ح

اینها را



اینها را از غیب اگر طبع غیب این بود که خودش بیرون اورد از این اجسام
باید همه جا باشند انشاء الله فکر کنید از روی بصیرت و دقت هر چه
تمام تن تا ببینید در هر جا خبط خریز و هر اهل باطل خریزان غفلت از انسان
دیدن کر فکر میکنند میبینند الا انهم هم السفهاء و لکن لا یشعرون لکن انقدر
خریز که خودشان عنید اند خریزان اینجا اهل هستند که منفهم که غیب انجه
را نفهمید سوالی میکنند چیزی که [illegible] هستند که عنید اند و عنید اند که عنید اند
همینطور خریز [illegible] هستند تمام اهل باطل عنید اند و عنید اند که عنید اند
من حیث لا یشعرون ما رند براه [illegible] در قیامت هم وقتی محشور میشوند مسبتند
راست راستی مردم چیزها داشتند و ما نداشتیم باید بس حرف [illegible] انشاء
الله اگر خراج دهر این است طبع عالم چنین است که بخود بکشد غیب را چرا
حرارت تمام زمین و اسمان را فرو نگرفته چرا برودت تمام روی زمین را نگرفته
چرا همه غیبش بخیر چرا همه ساکن نیستند پس این از طبع اشیا نیست طبع بدیهی
و ملت نیست [illegible] هر جا و هر وقت [illegible] که بخواهد که از روی علم و
تدبیر و حکمت این جسم را جایش را گرم کند جایش را سرد کند جایش را ساکن
کند جایش را بجنباند اسیا [illegible] اسیا سنک زیر را ساکن میکند که از دها
بر زیر سنک رو را بجنباند تا بکردد و اگر نکند گندم خورد نمیشود پس اگر را
ساکن میکند اینرا میکردانند دیگری یا اب است یا حیوان یا انسان است یا چیزی دیگر
پس یکی را ساکن میکند یکی را بحرکت میکند یکیش را گرم میکند یکیش را سرد میکند

وهکذا آیا مجموع اینها کارخانه باشد درست شده و این کارخانه را آدم که نگاه میکند میفهمد ساخته
شده از کسی که عالم بوده و از این کارش پیدا بعلاوه میبینیم میبینیم سنگ زیرین درست نصب
شده و ساکن شده سنگ روئین را حرکت داده میفهمیم که حکیم بوده است لکن آن
سنگ روئین نه خودش میرود نه زیرین خودش ایستاده از آنچهار بخش کشیده اند
و وا داشته اند چرا که سنگ زیرین یا حتی چه جنبش داشته باشد مانع جنبش سنگ
بالا میشود سنگ بالائی یا حتی چه سکون داشته باشد آرد نمیکند از آنهمه باید
چهار بخش کشید که بجنبد این یکی را هم باید حرکت بدهند که هی برود پس همین جور
چیزها که دقت میکنید همه جا را همین جور خواهید فهمید و والله هیچ فرقی نمیکند حس
اصل حکمت به زبان آسیا ساختن بگوئیم و آسیا بسازیم با آسمان و زمین و چرخ و فلک
را بگوئیم که زمین باید ساکن باشد و او باید بگردد تا این چیزهائی که در میان است گرم
کند سرد کند چیزها بسازد چه آنش باید بسیار است یا ترتیب فی خلق الرحمن من تفاوت
آسیا سازی را فهمیدید لغبار او میفهمید باری پس هنگامی که چیزی همیشه بوده بنا نداشت
نباید جسم همیشه بوده والآن هست و باید باشد که این چیزها دوش بگاشته بعد از
این هم باید باشد مع ذلک جسم هیچکاره است و مسخر است در دست صانع و صانع خود
او نیست لیلی نیست مجنون و وامق و عذرا نیست اما این جسم خود او است آب خود
او است آتش خود او است هوا خود او است خاک خود او است باران خود او است لیلی خود
او است مجنون خود او است وامق خود او است عذرا بلکه لیلی هم بود مجنون هم جسم بود
وامق هم جسم بود عذرا هم جسم راهش هم جسم بود همه ماده بودند مسخر بودند

هیچکدام



هیچکدام خود خود را نساخته اند پس فرمان خالق است فرمان مولای بدیع که از
شکم آن ماده تولد میکند بجهات لیلی که اولاد خود خود را نساخته اند آباء هم خود خود را
نساخته اند آباء را پیشتر ساخته اند و اصول را عمری از طول زیاد قرار داده اند
ابناء را عمرهاشان کمتر اینها را پس از اینها قرار داد اینها را پیش از اینها پس نه او خدا
اسمش است بلکه لیلی که اینها آسمان نیست اینها را میبینی که خیلی کارها میخواهند بکنند
نمیتوانند نمیشود همه میخواهند غنی باشند همه میخواهند قوی باشند همه میخواهند قدرت
داشته باشند و صلی الله علی محمد و آله

الطیبین الطاهرین

تمت ولله

درس هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد
اعلامه اعلم ان من البین ان القدیم هو الاحد الحق جل شانه الی آخره عرض کردم قدیم یعنی
و حادث را درست دقت کنید که هی حادث میگویند یعنی چیزی تازه یعنی پیشتر نبود بعد
پیدا شد یعنی عدم مقابل این حادث این است که او همیشه بوده این همیشه بوده است آنچه قدیم

و حادث از آن قدیمش خدا است و از آن حادث پس حادث یعنی تازه پیدا شده و قدیم
یعنی همیشه بوده مثل جسم که همیشه بوده و آنهائی که همیشه نیستند اینها حادث شد
و قدیم آن قدیم هیچکاره است مثل حادثات بلکه اگر دقت کنید این حادثات
تخصصات آن پس از قدیم است اگر چه اگر جسم نبود نه خاک بود نه آب نه هوا نه آتش
نه آسمان نه زمین و این جسم را که خدا خلق کرد حالا هر کجا شد اینش را که سردی و خشکی
فرا گرفته خاک پیدا شده هر جا که تری و سردی تعلق گرفته آب پیدا شده هر جا که گرمی و
تری تعلق گرفته اینجا هوا پیدا شده هر جا خشکی و گرمی تعلق گرفته اینجا آتش پیدا شده
هر جا حرکت تعلق گرفته اینجا آن تکه اسمش شده فلک هر جا سکون تعلق گرفته زمین
اسمش شده پس اگر جسم نبود نه زمین بود نه آسمان نه موالید پس اینها صاحبت بصورة و مادة
آب پرورش او رهند بصورة خاک پرورش او رهند بصورة زمین بصورة آسمان
حالا که پرورش او رهند حالا عجالة کار اینها همگی است از آن جسم چطور آنکه
آتش پیدا خورده گرم میکند دیگر میکند جسم خودش نمیتواند بکند هوا تر و تازه میکند
جسم خودش نمیتواند تر و تازه بکند آب تر میکند جسم نمیتواند تر کند آتش میسوزاند
جسم خودش نمیتواند بسوزاند آسمان جائی را حرکت میتواند بدهد جسم نمیتواند خودش
حرکت بدهد زمین میتواند چیزی را نگهدارد جسم نمیتواند چیزی را نگهدارد ملتفت
باشید نه هر چیز وجودش ثابت شد و قدیم هم شد جلوه تخصص زیاد میشود
و مردم بهمین قناعت میکنند همینکه چیزی ثابت شد میگویند پس این قدیم است و
چیزی که تازه پیدا شد میگویند حادث است حالا ملتفت باشید اگر چه جسم نیست باشد

در زمین



و زمین و آنچه در میان این دو بعمل میاید قدیم است اینها هم تازه ها هستند و جسم
همیشه بوده و همیشه خواهد بود زوال هم ندارد عمرش از همه اینها طولانی تر است
قدیم است نسبت باینها مع ذلک تخصص اینها و تأثیر اینها بیشتر است بلکه اسمها
مال اینها است فلان چیز گرم است گرم آن است که حرارت آمده بآن تعلق گرفته فلان
چیز سرد است سرد آن است که برودت بآن تعلق گرفته اسمهای اشتقاقی را
نگاه کنید اسمها جمیعا از تأثیرات آمده پس کو جا اثر است آن جسم صادر نیست ببینید
اقتضای جسمانیت جسم اقتضای خودش اگر گرمی بود تمام عالم آتش بود و اگر
اقتضای جسمانیتش سردی بود همه جای عالم یخ بود اگر خشکی بود تمام عالم خاک
بود چیز دیگر هم نمیشد اگر گرمی و تری بود غیر از هوا چیزی نبود اقتضایش
سکون بود باید متحرک پیدا نشود اقتضایش حرکت بود باید ساکن پیدا نشود پس اقتضای
جسمانیت جسم همان است که جسم با همه جسم آن جوهر صاحب طول و عرض و عمق
قوی آسمان بهمین شکل است قوی زمین بهمین شکل است قوی آب قوی خاک
هوا قوی آتش پس اقتضای جسمانیت جسم آن است که متشخص شده در خارج جوهر
است غلیظ صاحب طول و عرض و عمق فضائی را فرا گرفته دیگر این جسم بیشتر نمیشود
مثل آنکه اگر دیدیم آهن گرم شد اگر چه آتش را یا آفتابش را نبینیم همینکه گرم
نبود و گرم شد کسیکه عقل دارد میداند این گرمی از خود این آهن نیست اگر از
خودش بود این پیشتر هم گرم بود چرا گرم نبود حالا که گرم شد یا هوا گرم شده یا
حرکتش داده اند و همچنین آهن که بعد سرد میشود سردی هم از خارج آمده یا هوا

آهن را سرد کرده باشیم دیگر این که از سرده اند کاری از خارج بسر این او سرده اند که
سرد شده آهن خودش اگر سرد همیشه سرد بود پیش از آتیم که این کار بشود سرد بود
این مطلب را فراموش نکنید که حقیقت هر چیزی باین نظر بایستی بیاید حقیقت هر چیزی
آن چیزی است که تا آن هست همراهش است تخلف نمیکند مزاج گندم مزاج برنج مزاج آتش
آتش تا هست گرم است مزاج گندم در هر درجه گرم است و تا او هست مزاج هم
همراهش است و وقتی گندم بیبینی مزاجش همراهش نیست عیب کرده گندم نیست نگو
کنید و انشاء الله غفلت نورزید زید خودش اگر بیناست ببینید در وقتی میبینید
میبیند در وقتی خوابیده میبیند در وقتی که بیدار است میبیند اگر عالم است وقتی خوابیده
عالم است وقتی بیدار است عالم است نشسته است عالم است ایستاده است عالم است
حقیقت هر چیزی آن است که تا او خودش هست انفعالش همراهش است و هر
چیزی که گاهی بحالی است گاهی بحالی است آن حالت مال خودش نیست از خارج آید
باید پس گرمی و سردی آهن از خارج باید بیاید تمام جسم نه گرم است نه سرد است
و این گول زده حکماء بسیار بزرگ را که موشکافی کرده اند در جاهای بسیار اینجا
گول خورده اند چه بسیار راه میکند بنظرهای ظاهری که اگر چیزی گرم شد لا
عالم سرد است سرد شد لامحاله گرم است چیزی روشن شد لامحاله تاریک است
چیزی تاریک شد لامحاله روشن است و هکذا متحرک است و ساکن و بادی اضداد است
شما ملتفت باشید بدانید اینها را اثبات است و گول نخورید پس بدانید حقیقت جسم
نه گرم است نه سرد است نه روشنائی است نه تاریکی نه حرکت است نه سکون حقیقت



جسم آن جوهری است که صاحب طول است و عرض و عمق این جوهر صاحب طول و
عرض و عمق توی آسمانها بخوری است که در زمین است در زمینها بخوری که در
آسمان است اجزای زمینی طول و عرض و عمق دارند اجزای آسمانی طول و عرض و عمق
دارند این جوهر در همه جا هست بلی چیزی که در بعضی جاها هست بعضی جاها نیست
بعضی اوقات هست بعضی اوقات نیست از جای دیگر آمده از عالم غیب آمده یکبار
جاها آمده یکپاره جاها نیامده یکوقتی آمده یکوقتی نیامده پس نه هر چیزی وجودش
سابق هست وجود لاحقی هست پس از او و وجود سابق تشخصش بیشتر است
و چون سابق بوده قدیم اسمش است پس خدا اسمش است فکر کنید اگر چنین باشد نقد
قدما زیاد میشود پس نه هر چیزی عمرش زیاد شد یا از درازی عمر از حد بیرون
رفته باشد که بتوان شمرد چنانکه عمر جسم را نمیتوان انضراف کنید شما شمرید از طرف ابتدا ها
و سر و ته ندارد از بس عمرش طویل است گویا طول هم ندارد یعنی منتهای است عمر او و
مع ذلک خدا نیست سهل است خوب که دقت میکنی تشخصش بقدر تشخص این موالید
هم نیست تشخص موالید بیشتر است از او سرش آنکه این موالید اگر چه محتاج بجسم هستند
و اگر جسم نبود اینها نبودند اینها و اینها در اماکن باین درجه محتاج بجسم نیستند لکن
حالا که آمده اند تشخصات از ابوین بیشتر است اولادی هستند که تشخص بیشتر است
از والدین و اصول بیشتر است اینها هم از دیاد غریب آمده اند یعنی از غیب آمده اند
یعنی از غیر عالم جسم آمده اند پس این یکجوهر یعنی قدیم و حادث است و باز خیلی بیشتر است
آن حقیقت امر بغیب شماوه و این نظر یکی دیگر یعنی قدیم و حادث است اگر قدیم

بنود حادث بهیچ وجه من الوجوه معقول بنود حادث باشد و شیء تا اجزاء او نباشد
نمیشود موجود باشد هر معجونی تا مواد هائی نباشد ان معجون ساخته نمیشود اجزای
هر مرکب را تا حاضر نکنی مرکب ساخته نمیشود تا چوبهای کرسی را آماده نکنی کرسی
ساخته نمیشود پس اجزای سابق بر وجود شیء باز چون سابقند و عمرشان طویل تر
است از ان باین معنی قدیم میگویند و مرکب چون تازه ساخته شده از ان حادث
میگویند لکن سر تا پای این مرکب محتاج است باین اجزاء دیگر معجون کوفی که ذره
نداشت این معجون کوفی نیست این اسم را گفتن غلط است مردم عاقلا اسمی که
بدوائی که ذره عندان دوا را باید داشته باشد بکنند معجون فلفلی و فلفل باید داشته
باشد معجون عسلی عسل باید داشته باشد معجونی که عسل ترش هیچ نیست دروغ
است بگوئی معجون عسلی مکرر عرض کرده ام تمام مسائل که از خدا و پیر و پیغمبر
تمامش مشتق است پس اگر گفتی معجون فلفلی البته فلفل دارد که گفته اند فلفلی
معجون کوفی اگر گفتند یعنی ذره داشته باشد دیگر معجونی که اصلش بوی ذره هم
ندارد اسمش معجون کوفی نیست حیکو لا مشاحة فی الاصطلاح اگر جائی گفتند سلطان
ملتفت باشید سلطان بی مملکت کو [illegible] است سلطان یعنی مملکت داشته
باشد سلطان یعنی رعیت داشته باشد حاکم یعنی ولایت داشته باشد حکومت کند
پس [illegible] است انشاء الله داشته باشید حادث یعنی محتاج باشد و دیگر
که مقابل این میگوئی بغیر از ان نظر اول ان نظر اولی میشد قدیم باشد و محتاج باشد
مثل جسم که مرکب است از طول و عرض و عمق و مکان و زمان اینها از لوازم جسمند نمیشود



جسم باشد و مکان نباشد انجا وقت نباشد انجا سمتهای ثلث نباشد ضخم هم
در این سمتهای ثلث میافتد پس جسم مرکب هست اجزاء هم دارد مع ذلک قدیم
هم هست و بار وجود حکیم است فهم ندارد شعور ندارد هیچ خلا نیست پس بیایید
در هر عالمی افراد او هم تازه ها هستند و اجزای انها سابق بر وجود انها بوده
سوای انها پیش بوجود انها موجود واقع شد [illegible] تا ان پیش نباشد ان پس نخواهد بود
بمیان نظر بالا رو [illegible] امر عجائب که تمام این کوه ها را [illegible] بخواهید بسنجید
پس کوه جسم را مثل قبضه از جسم نگوئید تفاوت ندارد [illegible] در عالم جسم
[illegible] جسم را در [illegible] تکلش را در خاک [illegible] ذات جسم توی
زمین نیست بدلیل اینکه اگر توی زمین بود توی اسمان نبود ذات جسم توی
اسمان هم نیست اگر توی اسمان بود توی زمین نبود پس جسم همین طوری که هست
در ان واحد در حال واحد هم در اسمان است هم در زمین است هم در مشرق است
هم در مغرب است هم در اتش است هم در اب هم در هوا هم در خاک داخل است
در اجسام لا کدخول شیء فی شیء خارج است از اجسام لا کخروج شیء عن شیء بهمین نظر
همین جور تمام جسم را یک قبضه خیال کن تمام مثال را یک قبضه خیال کن
بپهلوی او بگذار یک قبضه نفس را بپهلوی او بگذار تمام عقل را یک قبضه خیال
کن فؤاد را یک قبضه خیال کن [illegible] پس تمام این کوه ها را هم نظر
کن تمام این کوه ها جواهری هستند اگر یک کسی را [illegible] این کوه ها
همیشه عالم خود بودند و حدوثشان عاجز بودند بصورت افراد بیرون امدند

هزار سال آب و خاک باشد و صانعی نباشد آب و خاک را داخل هم کند نخواهد شد
مردم غفلت میکنند دیگر شاید کل محال اشکال بعضی باشد آب و خاک پهلوی هم
باشند در جایی فکر کن که اگر صد هزار سال آب و خاک پهلوی هم باشند نمیشود
خودش داخل خاک شود و جعلنا من الماء کل شیء حی آب خودش باهم شود باهم را
باید ساخت هم چنین خاک خودش گیاه نمیشود گیاه را باید ساخت اسمانها خودش
ساخته نمیشود باید آنها را ساخت همین قسمها که فکر کنی تمام جواهر که هستند
اگرچه عمر نداشته باشند ابتدای ساختن نداشته باشند لکن اینها جوهر ماده است
یعنی قابل است بگیری آبش را بگیری خاکش را بگیری داخل کنی گل بسازی روی
چرخ بگذاری کوزه بسازی ظاهرش را بگیری کفاره کنی جماد شود باطنش را
بگیری کار ده بکنی که گیاه شود ممکن است لکن خود اینها نمیشود خود ساختن خودشان را
بسازند هیچ جور بلکه تو انسانی و تصرفت بیشتر از گیاهها است نمیتوانی گیاهی
بسازی انسانی و تصرفت بیش از حیوانات است نمیتوانی یک شپش را بسازی
بلکه حساب دست و پاش را اندازه نمیدانی چه طور بینیش را انجا گذارده چشمش را
انجا گذارده چشمش چلاست گوشش چلاست شامه اش چلاست ذائقه ایش
چلاست لامسه اش چلاست خودش تمامش انقدر کوچک است که هر اش
بچشم نمیاید دیگر چشمش چه قدر ریز خواهد بود چنانچه پهلوی خودت
و زیر بغل خودت هم درست میکنی و تو نمیدانی هیچ تصرف در ان نمیتوانی بکنی
هیچ گیاه نمیتوانند برویانند و لو تخمش را داده خاکش را داده آبش را داده



کرمش هم میکنی سرش میکنی نمیتوانی برویانی اگر خیال میکنی میتوانی خودت برو بیاور
کوهی و سر دیرا براین وارد بیار نمیدانی چه قدر کوهی وارد بیاوری چه قدر
سرچه یک جاده را انسان نمیتوانند بسازند یک غباره را انسان نمیتوانند بسازند دیگر
هانجوری که دستور العملش را داده اند که زمین را تخم کن تخم بپاش آب بده
تربیتش بده رویاندنش با خداست دیگر فضولی باید نکند بنده آن است که در تمام
مراتب فضولی را بگذارد یکجور که خودستایی کند ببیند هیچ کار از او بر نمیاید لا حول
ولا قوة الا بالله الا بانکی که خالق است او تعیینا گفت تخمی بردار بپاش آبش بده
تربیتش بکن برویانیدنش دیگر کار دهل این است که تمام مواد از عقل تا خاک از خاک
تا عقل تا پائین خاک و هرچه باشد از عرض و چیزها هر بر میگردند مواد ساخته
شده وان ماده خودش از اندرون خودش نمیتواند چیزی بیرون اورد چیزهای غیری
که آب خودش راهی نمیتواند بشود خاک خودش درخت نمیتواند بشود تو خودت
خودت نشده اینها تمامش در دست صانعی است که اینها را زیر و رو میکند اگر
صانعی نبود اینها نبودند پس تمام این موجودات که هستند و محتاج احتیاج دارند
بلی غوا احتیاج که موجود است احتیاج باجزای سابق خود دارند اجزا مخلوق
است مثل خودش اینها مرکبات او مخلوق است این مخلوق پس این اشیا محتاج احتیاج را
دارند یک احتیاج در سوابق وجود خود دارند و وجودات سابقه هم مخلوقی
از مخلوقات هستند خودشان هم نمیدانند چه طور اورده اند شان انجا ولا
حول ولا قوة هیچ حولی و قوتی نیست الا بان صانع و بلی غوا احتیاج بصانع دارند

اگر صانعی نبود که بگیرد قبضه را از غیب بهود بیارد از آسمان بزمین بیارد از زمین
باسمان بیارد نمیشد اینها موجود شوند و بعمل آیند حالا با حکیم دیگر باید بیان یکی از
این احتیاجات را ذکر میکند حالا احتیاج که ذکر شد احتیاج خلق بخلق را قیاس
میکنند باحتیاج خلق بخدا هر چیزی در بیرون بودن محتاج است بچیزهای بیدر پی
سوابق چند بر وجودات هستند اگر صانعی نبود که آن سوابق را بیارد از کجا بیارد
اینها بیرون اینها خود شان عطشان نمیرسید بیرون بیایند پس محتاج است بصانع
پس این نحو احتیاج با نحو احتیاج را توی هم نکنید و ببینید اینهم امر اوست حکیم
بر اسرار این است که جمله معنهای کنده افتاده اند در این مطلب هر سابق را دیدند
که لاحقش هست پس با آن سابق است سابق را اصل دانستند و آن لاحق را فرع
و آن اصل را خدا اسم گذاردند و آن فرع را خلق اسم گذاردند آنوقت خدا را اصل
جمله اشیاء دانستند آن مادة المواد را جلوه کرد در همه صور دانستند شما فکر کنید
اگر در عالم خلق مادة المواد هست هر چیز سر بالا برود این اشیا اگر او نبود اینها
نبودند او قدیم هم هست نسبت باینها اینها هم حادثات و ظهورند و فروع
نسبت باو و مع ذلک آن مادة المواد خدا نیست چنانکه هو الیه خدا نیستند
لکن هدایان خدائی است که همیشه قدرتش همراهش بوده از جائی دیگر نگرفته علمش
همه همراهش است از جائی دیگر نگرفته و هکذا تمام اسماء حسنی همراهش است پس خدا
خدا بود و لکن خدائی که قادر نبود هیچ چیز را مالا صلش اسمش را خدا نمیگذاریم
خدائی که یکوقتی قوت نداشت بعد قوت پیدا کرد مثل اهنی که وقتی کوم نبود بعد کوم شد



وهرناقدر فقیر است و هر فقیری ما محتاج خودش بیرون وجود خودش است و محتاج
است بآن چیز بیرون و آن بیرونی مصنوعی است از مصنوعات این خودش پیش داو
نمیتواند برود او خودش نمیتواند پیش او بیاید مگر اینکه کسی که تصرف میکند او
هر چیزی را سر جایش میگذارد تا این یکی را حرکت میدهد پیش او میبرد یا آن یکی را حرکت
میدهد پیش این میارد گاه هر دو را حرکت میدهد یا بزرق را میارد مگس را بآن میدهد
میارد در تار عنکبوت میاندازد یا عنکبوت را میارد پیش مگس پس آنکه تقریب میکند
تبعید میکند بالا میبرد پائین میارد ساکن میکند متحرک میکند بکم تحرکت المتحرکات
و سکنت السواکن اینها فعلی هستند جاری شده از دست صانع و صانع تا خلق را
در مصنوعات جاری نکند مصنوعات پیش و پس نمیتوانند بروند و آن فعل صادر از فاعل
چون عین ذات فاعل نیست میگوئیم فعل فاعل است لکن آن فاعل چون صادر از ذات است
فاعل نیست چون ذاتش نیست فعل فاعل است پس غیر فاعل است و چون غیر فاعل است
پس ادر وقت بآن مشتبه شود که مثل اینها است مخلوقات غیر از خدا هستند اما
مخلوقات غیر خدا هستند یا مشیت غیر خدا است هر چه و غیر خدا است اما تفاوت دارد
از اینجهت است چه عرض کنم پس ملتفت باشید مخلوقات حادثند مشیة الله هم حادث
است اما یا مثل هم میمانند این مخلوقات نه مثل هم نیستند حتی المکان اگر بخواهد بگوید اگر خدا
نبود این مشیت بود نمیشود پس فعل چون محتاج است بفاعل او و بسته است پس مخلوقات
او مثل سایر مخلوقات نخواهد بود و بگو درست دقت کنید و ملتفت باشید مشیت بی
شعور خدا ندارد مشیت بی قوت خدا ندارد مشیتی که بتواند کاری کند خدا ندارد مشیتی

چنان هست یعنی هست که تمام موجودات با او نسبت دارند و رو میشوند پس همه کار میکند تمام
تمام موجودات با او افزیده شده تمام علوم مردم تمام تصرفات مردم تمام حرکات تمام
سکنات شان جمیعاً با او افزیده شده نمیشود عالم نباشد پس عرض میکنیم و با ان طور از همه انبیا
میکنیم پس اگر جیزی جماد که کاری از او نباید کاری نمیتواند بکند انبیا اسمی
اسمش بگذار خدا اسمش بگذار مثل و جدا جسم جو دیگر اگر بگوئی خود او هست لیلی و
مجنون و وامق و عذرا او هر جا هست هست لیلی را همان طور بگیر ساخته اند ساخته
اند مجنون را مثل همان طور ساخته اند ساخته اند نه لیلی خدا است نه مجنون خدا است
بلکه شعور تو از جماد بیشتر است از حیوان بیشتر است جمیع ذرات عقلت با این نمیرسد که هم
طور ساخته حالا یا تو خدائی خدا امده پیش تو یا فعل الله امده پیش تو پس جا هائی که
عاجز از مشیة الله اسمش نیست جا ها نیکه جاهل از مشیة الله اسمش نیست مشیة الله هم
جبر میدانند مشیة الله همه کار میتواند بکند لیکن کسی یک کاری نمیتواند بکند مشیة الله
اسمش بگذار از خدا اسمش بگذار اگر چه سوابق وجود در مرشد هست در هر باب
هم هست مرید هم که انبیا را اراده حالا مرید هر اگر نباشد میگویند منم دارم تمام مراتب
وجودی اگر تو ادعا داری که در جیب تو غیر از انها نیست تمام انها در منم هست در
جیب منم غیر از انها نیست در جیب منم غیر از خدا نیست حق جا این مرشد اگر
خدا است چرا کن سنه است چرا بلاها بر سر ش میاید انهم که طالب دنیا است مرشد
شدنش را برای دنیا است اگر خدا است جائی داشته باشد اجل داشته باشد پس ملتفت
باشید که فعل الله بسته است بخدا و هیچ فرقی میان او و میان فعل او مستقاعد (?)




کلیه خودت را فکر کن فاعلی و فعل تو قیام تو قیام را احداث میکنی و خودت فاعل
میشوی فرقی میانه تو و قیام تو نیست الا اینکه قیام را تو ساخته و این از عهده
تو امده و تو خود تی که ایستادهٔ نه غیر تو پس فرقی میانه این قائم و میانه تو نیست
فرقی میانه مبدا او جز هیچ نیست میانه فعل و فاعل هیچ نیست الا اینکه فعل فعل
هست فاعل فاعل هست میانه انها فرقی که اول صادر نه از خدا با خدا هیچ فرق نیست الا
اینکه خدا انبیا را صادر کرده و خودش خدا است و صادر شده از کسی که خلاهر (?) هم
نخواهد میتواند بکند قدرتش بسیار است تعلق ارتش (?) میکند انچه میخواهد علم او را
توی قدرتش هیدی حکمتش را تو هیدی قدرتش هیدی پس هیچ فرقی میان ان
اول صادر و فاعلی که صادر از کسی نیست الا اینکه اول صادر بالتبع صادر شده از
دو علم و تدبیر و حکمت پس این است مقام اعلی و اعلی اهل است و این از نوع
هست حالا بواسطه این دست میکند در کون اشیا و هر صورتی را که دلش خواسته
بیرون اورده باز نه هر صورتی که ممکن بوده بیرون اورده دیگر اگر تو انها دقت
کنید مسئله تناسخ و ان چیزهائی که کبرها و حکما خیال کرده اند باطل است میاید پس بر
میدارد صانع اب را باز ملتفت باشید نه هر چه میتوان ساخت از او بسازد
چیز هر چه حکمت خودش اقتضا میکند میکند هر چه خودش میخواهد میکند کل را
که او بر میدارد فاخوری از همه فاخورها بهتر میکند میشود کاسه ساخت از هم نبود
کوزه ساخت فاخور بنشیند تدبیری میکند که اگر کاسه و کوزه بسازم جرخ هم
ملیغ و شم (?) پولش را میگیرم یا خشت بزنم صرفه در ان هست همه را کاسه میکند نه

هم را کوزه میکند نه هم را خشت میزند هر یکی را میگیرد باقتضای حکمتی که خودش دارد
بصورتی از آن بیرون میارد پس هر چه بکارش بخورد جمیع بجا بجود نمیدهد صورتی
از آن بیرون نمیاورد همین طور صانع هم نه هر چه امکان دارد از مواد بیرون
میارد از صد هزار هزار امکان یکیش را که حکمت اقتضا کند بیرون میاورد خدا
هر سنگی را میتواند طلا کند نکرده هر سنگی را میتواند نبات کند حیوان کند نکرده
میتواند از سنگ شتری بیرون آورد اما هر وقت بیرون نیاورده پس نه هر چه
امکان هست حتم کرده بکون بیاورد چیز نیارد بسیارش ابدا بکون نخواهد آمد
مثلا اشقاء انبیاء را امکان هست این امکان را هرگز بکون نخواهد آورد سعادت
اشقیا را هرگز بکون نخواهد آورد اهل جهنم را میتواند نجات بدهد اما نمیدهد اهل
را میتواند بجهنم ببرد اما نمیبرد پس کار را از روی علم و تدبیر و حکمت میکند و خلق را
از خلق میسازد نه خلق را از خودش و کم کسی پیدا شده که این حرفها را بتواند باو زند
با این حرفها را بعوام آسان میتوان گفت جهلا و این نتیجه حکما و این نتیجه ها که
خود را نتیجه میدانند لکن وقتی میکاوند فلسفه را میبینی در واقع وحدت وجود دارند
و همین زبان وحدت وجود را رد میکند شما ملتفت باشید انشاء الله این
صانع هر چه ساخته خلق را از خلق ساخته هیچ جا نکرده از ذات خود انیکه
چیزی بسازد فعل خودش همراه خودش هست و خودش خودش هست و حالا
شریک او را از کنه ذات خودش ساخته اما فعلش باید فعلش باشد اما حالا
این فعل هم یکوقتی اسمش هم مانند باشد انچه هم بلکه خلق خود را ساخته باز





محاهم غیر ان محبوب است که متولد شدن که متولد شدن مابه الاشتراک سابق
مردم است همه متولد شده اند از روحی که در او هست ان مابه الافتراق است پس
صانع خلق الانسان من صلصال کالفخار و صانع خلق الجان من مارج من نار
صانع میگوید جعلنا من الماء کل شیء حی صانع هر چیزی را از طینی ساخته از طینه
ساخته ان طینه را از طینتی دیگر ساخته غذا را میخورند در شکم چیز دیگری
پیدا میشود خون میشود خون را از غذا ساخته اند و شیر را از خون میسازند بچه را
از آن منی میسازند و هم طبقات دارد طبقات سابق و هم هست طبقات لاحق را
از آن میسازند طبقات لاحق متشخص تر است البته هر مولودی از نطفه خودش
متشخص تر است با وجود یکه مولود از نطفه متشخص تر است حالا نطفه چون سابق
بوده جلدی خلاصت نه محض انیکه سابق بوده خلاصه نمیشود سابقین مقدمات
لکن مقدمات ناقصه است نگر کنید قصر ای کودید تمام مواهب که بنظرتان جلوه
جلوه میکند همه پیشهائی هستند مقدمه برای نتیجه اگر این نتیجه ها را نمیخواستند
مقدمات را نمیساختند بی مصرف بوده ساختنشان اگر از نطفه نخواهند طفل
بسازند وجودش بی مصرف است مقدمات وجوهر را متحمل میشوند که ماش
با خیانت که دارد متحمل میشوند از برای اینکه از مغز او چیز
خوبی بیرون اورند العبودیه جوهرة کنهها الربوبیه
پس متحمل مقدمات میشوند از برای
نتایج و ان علت غائی
منظور است

منظور است پس علت فاعلی و ماده و صورت مقدمات است برای علت غائی
و علت غائی پیش صانع بوده و اول انها را ساخت و اخر بعد از انها علت غائی را
ظاهر کرد و صلی الله علی محمد و اله
الطیبین الطاهرین

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
الی یوم الدین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال اعلی الله مقامه
و رفع فی الخلد اعلامه اعلم ان من البین ان القدیم هو الاحد الحق جل شانه الا انکه
بان اصطلاح قدیم انشاء الله ملتفت باشید که معنی حادث این است که محتاج باشد
بغیر خود و دیگر این تازگی نقش حیث ملتفت باشید پس هر چیزی که در بودنش
موقوف است بیک وجود سابق چنین چیزی را حادث میگویند که اهل تحقیق و اهل فهم
میگویند و ان چیزی که سابق بر وجود او است نسبت باین معلوم است قدیم است پس
ملتفت باشید انشاء الله پس چیزهائی که مرکبند از عناصر تمامشان اگر باید باشند
عناصر پیش باشد تا انها را از ان عناصر بسازند پس لهذا اسمشان حادث است اگرچه

[illegible]

ربّ وفّقني بالإمام محمد وآله الكرام

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي خلق الإنسان وعلّمه البيان والصلوة على أعدل الكون والإمكان
محمد المبعوث على الإنس والجانّ وآله الذين بهم أزاح الله علل الكفر والطغيان
في جميع الأزمان ولعنة الله على أعدائهم سلالة الشيطان أهل الشرك والعدوان

فيقول العبد الأثيم كريم بن ابرهيم ان هذه كلمات شريفة و
مطالب منيفة في الحكم الالهية النبوية العلوية المتعلقة بكليات الطبيعية
وقد كان يتلجلج في صدري ان اكتب في الانسان الصغير ايضا رسالة بعدما كتبت
في الانسان الوسيط رسالة وسمّيتها مرآة الحكمة ليظهر التطابق بينهما مع الانسان
الكبير وسرّ قوله تعالى وما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة وسرّ قوله تعالى
ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر
كرّتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير وكان يتلجلج في صدري ذلك برهة
من الزمان الى ان استشرت الله بكتابه فخرج قوله تعالى عزّ من قائل وكذلك يجتبيك
ربك ويعلمك من تأويل الأحاديث ويتم نعمته عليك وعلى آل يعقوب
كما أتمّها على ابويك من قبل ابرهيم واسحق ان ربك حكيم عليم فعلمت اني



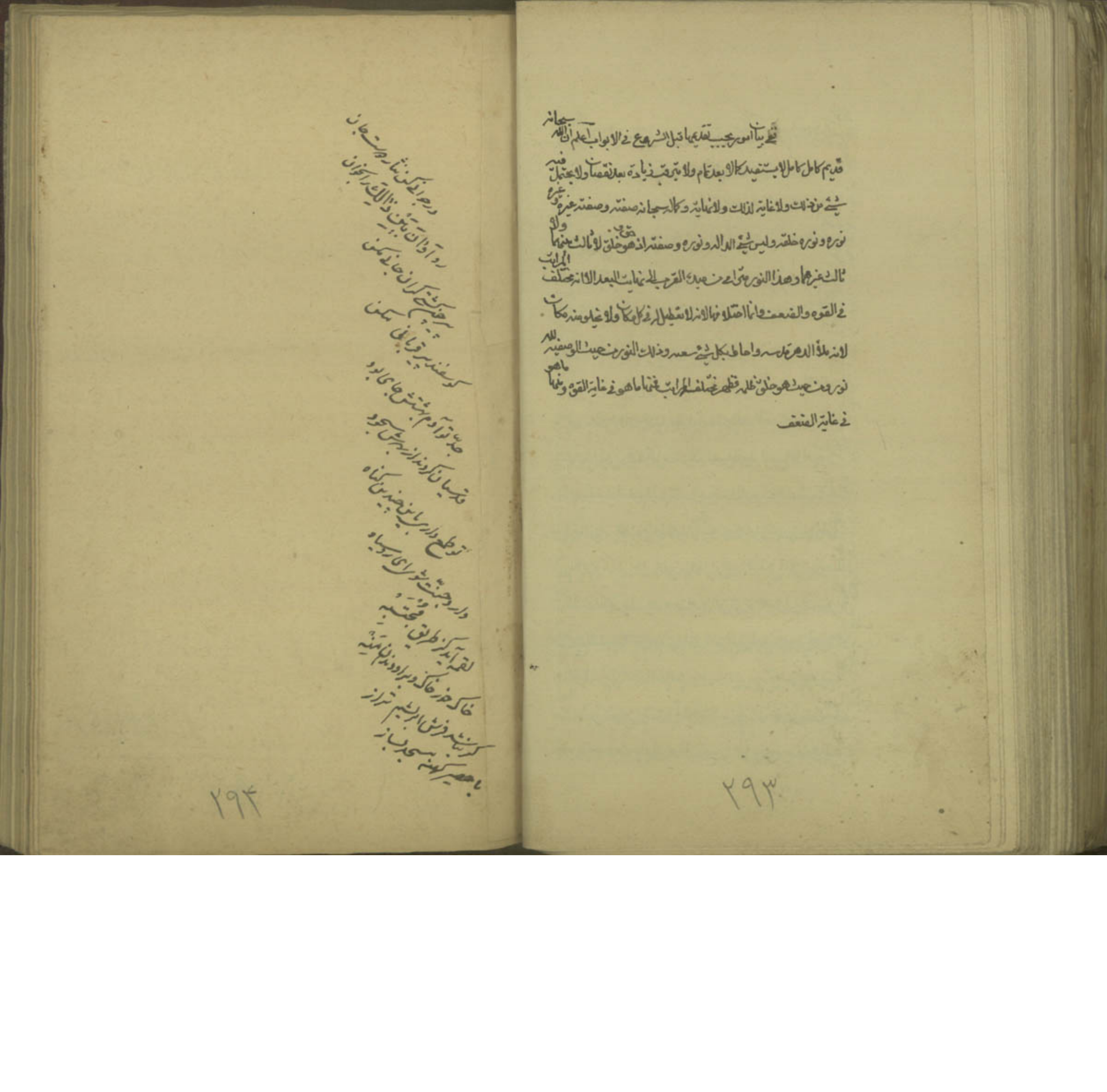
في هذا الفن يحصل اجتباء للنفس بحول الله وقوته ويظهر تأويل أحاديث آل
محمد صلى الله عليه وآله ويتم نعمته سبحانه علي معرفة بأحوال الانسان الكبير و
الوسيط والصغير وعلى سائر اخواني المؤمنين الراجعين الي كما اتمّها على
ابويّ ابراهيم واسحق وهما استاذاي وسنداي اعلى الله مقامهما ورفع في الخلد
اعلامهما فاعلموا ان في هذا الكتاب علما عزيزا وخيرا كثيرا وتحقيقا للتأويل
الكتاب والسنة واراءة طريق عرض الآيات والاخبار الى الانسانين الوسيط و
الصغير وارجو من الله سبحانه توفيق التمام وحسن الختام ولا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم    ان غرضنا من تأليفنا في العلوم المتفرقة غير غرض
الحكماء والعلماء فان نظرهم كان في الاشياء من حيث انفسها حتى انهم قالوا الحكمة
هي العلم بحقائق الاشياء على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية
ونظرنا في الاشياء من حيث الامثلة الالهية الملقاة في هويات الاشياء ولذلك
قلنا علمنا علم يبحث فيه عن المعارف الالهية والحقائق اللاهوتية والامثلة الملقاة
في هويات الاشياء على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية على نهج المقرر
من مبادينا واوائل جواهر علمنا وبين علمنا وعلمهم فرق من حيث نفسه ومن حيث
اثره في النفس اما من حيث نفسه فانهم نظروا الى الاشياء من الاسفل فحجب
حقائقها بينهم وبين الرب فلا يرون اياها الا بصورها العرضية المكتسبة ولذلك
يكثر التخليط والاشتباه والاعتراض والرد واللبس في علومهم ونحن ننظر فيها
من حيث الاعلى وبعين الله سبحانه فنراها من حيث ذواتها على ما هي عليه فنبلغ

الاعراض بالقرانات المورثة للطخ والخلط فلا يحصل بيننا اختلاف انفسهم بهذا اللحاظ
الى امر الله سبحانه وامره واحد ومن عند الله وليس فيما هو من عند الله اختلاف
وشتان ما بين المقامين وعلمهم اذا حصل لهم بهذا النظر يورثهم قوة وغفلة عن
الله سبحانه لانها تكون حاجبة بينهم وبين الله وهم قاصروا النظر فيها بانها
عن بارئها الله واذا داموا الغفلة عن الله سبحانه وجعلوا الاشياء استقلالا لا
كما ترى ان كثيرا منهم انهمك في الطبايع وبعد عن الله وانتهك المحارم وخلع
الورع واورثهم شكوكا وشبهات حتى تركوا نواميس الله سبحانه وخلعوا عن اعناقهم
طوق العبودية بهم شر فكل شريف فبقوا يخبطون عشوا يتيهون في البراري يعيشون
في الصحاري لا يهتدون باحد منهم ان هداية ولا يسكنون عن بيته رشاده وعلمنا
هذا يدعوا الى الخوف عن الله سبحانه ومشاهدة انواره ومراقبة فيوضنا ثم
وامداده ويورث الاقبال عن المعاصي والسيئات المهلكة للنفوس فان يعلمنا هذا
يعرف الضار من المصالح ويشاهد ضرر الضار ونفع النافع بعينه فاذا عرف الانسان
السم والدرياق فيوشك ان يجانب السم ويفارق الدرياق ولا قوة الا بالله
فانصفوا بربكم اذ للحضير في ايام شجرة الزقوم ولذلك تجد حكيما طبيعيا ذا تقوى
وعفة الا قليلا ولا تجد ملازما الاخبار آل محمد عليهم السلام الكامل لكنهم في العلوم
ناظرا بنظرهم الا ذو تقوى وعفاف وزهد وانصاف الا قليلا واما ذلك
من اثر العلوم والانظار وخواصية الطرائق والاخبار هذا وقد كتبوا في العلم
الطبيعي على حسب نظرهم بالامر بديع عليه وحلوا وعقدوا واعترضوا وردوا

بالعين



بالعين فوق غاية ولا نهاية حتى انه لا يمكن ان يكتب بعدهم في العلوم شيئا غير ما اكتسبوا فانهم
حازوا اطراف الكلام بالنقض والابرام فلم يبقوا احتمالا وقد كتبوا اقوالا وادلة
وزيدوا من عند انفسهم فكل من كتب في هذه الاعصار في تلك العلوم فانما يحذو
حذوهم ويجمع اقوالهم ويختار احدها ولا حاجة تدعو الى ذلك ما انتبهوا به انفسهم
واما الداعي الى اقبالنا في رسم رسالة في هذا العلم غرضي غير غرضهم ونظري غير نظرهم
وسلوكي غير سلوكهم وانما غرضنا انها حكم آل محمد صلى الله عليه وآله
في هذا العلم وابلغهم عليهم السلام حتى انهم لم يتركوا شيئا يحتاج اليه هذا الخلق المنكوس
الا وقد بينوه وشرحوه وكشفوا عنه واوضحوه ولكن الناس لا خبر منهم لو
لامر الله يعقلون ولا من اوليائه يقبلون حكمة بالغة فما تغني النذر ولا يزاله
خلق عن كان نطق ولعل اكثر الناس ان آل محمد عليهم السلام لم يبينوا الامر فقه المسائل
وانه لا بد في سائر العلوم ان يوخذ عن غيرهم عن اليهود والنصارى والمجوس و
العامة العمياء بل الذي عمى عن الاخبار اصلا فلا في بعض امر الدين ولو كانوا ينظرون
انهم عليهم السلام قد كفوا كل امر الدين لما كانوا يؤولون الى العمل بالظن المطلق وما عموا
ان اكثر المسائل غير منصوصة ويحتاج الى التحري والاجتهاد فاسقطوا آل محمد
عن جميع العلوم واثبتوا لهم فقها ناقصا يحتاج الى تكميل المجتهدين فوجب هذه العلل
واماثالها رسم رسالة في العلم الطبيعي كما رسمنا في رسم سائر العلوم على طريقة آل محمد
متمسكا بعروة ولايتهم مستمدا من نور مشايعتهم ان شاء الله تعالى وقد فصلنا رسالتنا
هذه بمقدمة وعشرة ابواب وخاتمة وسميناها [illegible] حقائق الطب



قطعي بيان امور عجيبة تعلمها قبل الشروع في الابواب اعلم ان الله سبحانه

قديم كامل لا يستفيد كمالا بعد تمام ولا يتعقب زيادة بعد نقصان ولا يحتمل فيه

شيء من ذلك ولا غاية لذاته ولا نهاية وكماله سبحانه صفته وصفته غيره وغيره

نوره ونوره خلقه وليس شيء الا الله ونوره وصفته اذ هو خلق حق لا ثالث معهما ولا

ثالث غيرهما وهذا النور متمايز من حيث القرب الى نهايات البعد الا انه مختلف المراتب

في القوة والضعف وانما اختلف فيها لانه لا يتعطل في كل مكان ولا يخلو منه مكان

لانه ملأ الدهر بقدسه واحاط بكل شيء سعة وذلك النور من حيث انه صفة الله

نور ومن حيث هو خلق ظلمة فظهر تختلف المراتب فمنها ما هو في غاية القوة ومنها ما هو

في غاية الضعف



در هوا بگشتی تا بر وی بهار

رو آوازت بیاید ز الک ای راه جان

گوسفند برد ز قربانی بکش

چون تو آدم بکشتی جای کابود

تو طمع دار از بانی چندین گناه

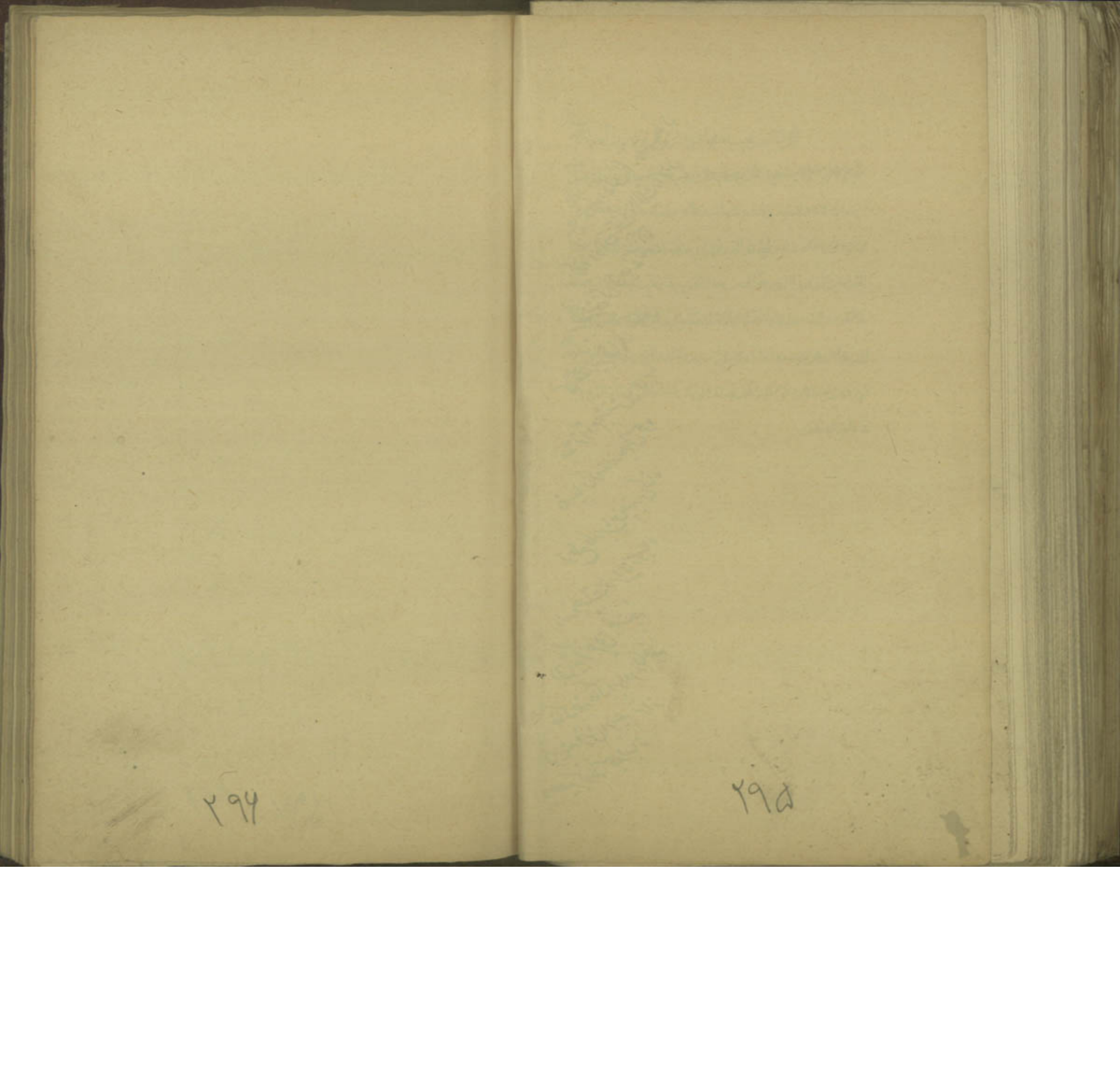
دار و جنت بتو از ای ریکباه

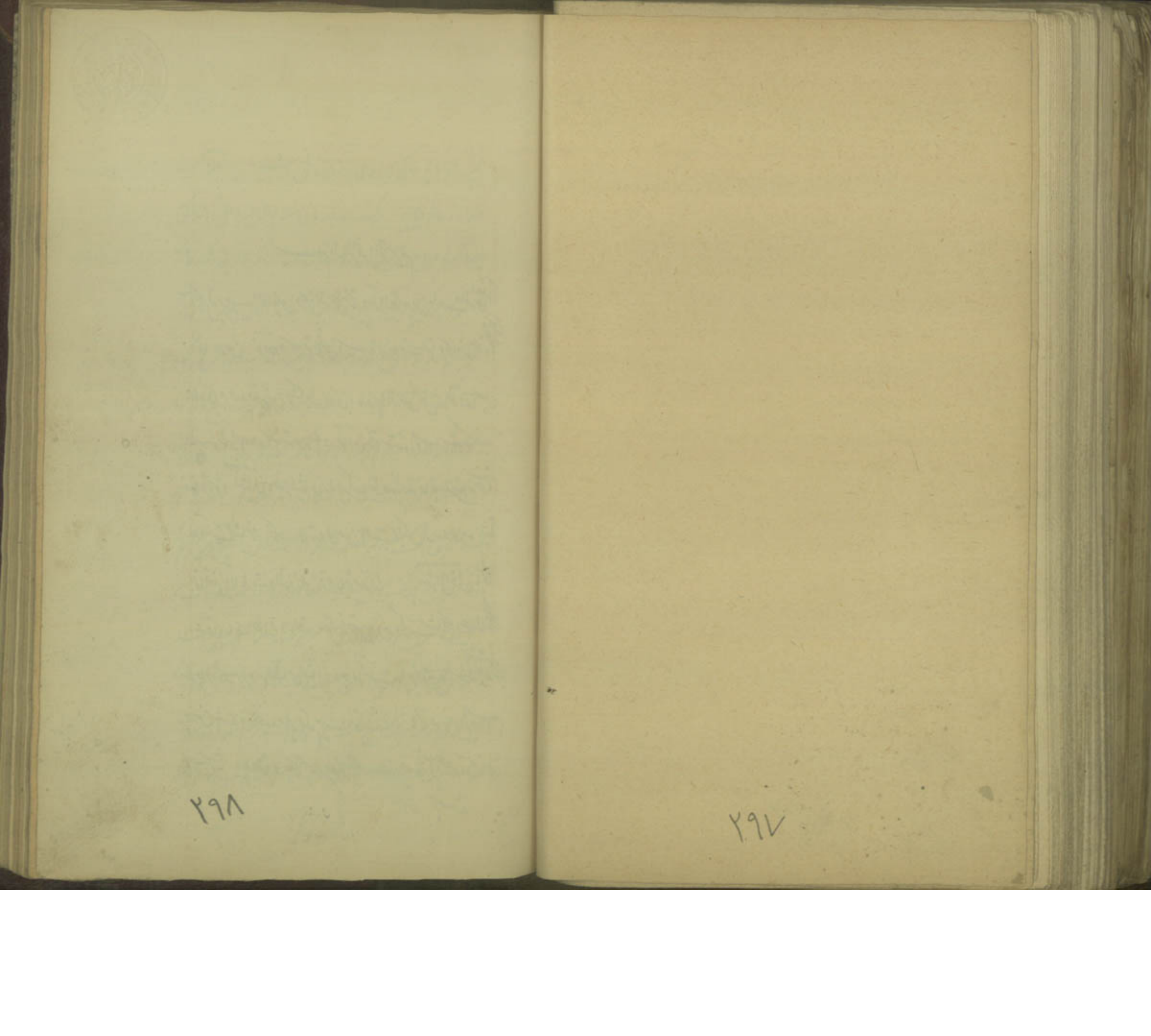
لقمه آید ز طریق فتح به

خاک خور خاک و بر او دندان مزن

با حصیر کهنه بمسجد باز

گر نباشد فرش از ابریشم طراز





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنت الله علی اعدائهم
الجاحدین   وبعد چون سؤالاتی چند رسید از جانب سنی الجوانب عمدة الاعیان
العظام مهدیقلیخان وشکر الله خان اعاذهما الله عن کل ملحد خوان پس
هر سؤالی را مصدر داشته وجوابی در تلو آن نگاشته وامید است که مفید
فائده شود ایشان وغیر ایشان را از کسانیکه خداوند عالم جل شانه خواسته
هدایت ایشانرا انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
فما تغنی الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون   سؤال اول تا بحال
اعتقاد ما همینطور بود و بقدر عقل ناقص خود چه در کتب مشایخ اعلی الله مقامهم
وچه در درسها و موعظهای ایشان وچه از السنه وافواه جمیع سلسله علیه شیخیه
چنین شنیده وفهمیده بودیم که همیشه اوقات ناطق یا کامل یا عالم بهر اسم
ورسم باشد باید حتماً وحکماً منحصر بفرد باشد وعلما وفضلائی که در عصر آن ناطق
هستند



هستند باید حاکی وراوی از آن ناطق باشند   جواب
خداوند عالم جل شانه ببرکت امام زمان سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام
حفظ کند در این آخر الزمان دوستان اورا از مکر ماکرین وکید کائدین
وتغییر ملحدین وتأویل جاهلین وتحریف غالین وانتحال مبطلین آمین یا رب
العالمین   ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب   خداوند حفظ کند مرا ببرکت جمیع حافظین
که خود قرار داده تا بگویم آنچه را که ایشان گفته اند ونگویم چیزیرا که ایشان نگفته
اند واعتقاد کنم بچیزی که ایشان اعتقاد بآن کرده اند اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین   پس عرض میکنیم که
اولا فرموده اید در کتب مشایخ اعلی الله مقامهم دیده اید که همیشه اوقات
ناطق یا کامل یا عالم بهر اسم ورسم باشد باید حتماً وحکماً منحصر بفرد باشد
وعلما وفضلائیکه در عصر آن ناطق هستند باید حاکی وراوی از آن ناطق باشند
پس اگر مراد شما از کتب مشایخ کتب شیخ مرحوم وسید مرحوم اعلی الله مقامهما است
ما هم آن کتب را دیده ایم واگر بیشتر از شما ندیده باشیم کمتر از شما ندیده ایم

وچنین چیزی که شما نوشته اید در هیچ یک از کتب عربی و فارسی ایشان نیست
بلکه خلاف آنچه را که نوشته اید در بسیاری از کتب ایشان موجود است پس اگر شما
راست نوشته اید باید نشان دهید و اگر من راست میگویم باید خلاف نوشته
شما را از کتب ایشان نشان دهیم تا معلوم شود که کدام یک تابع ایشانیم
و کدام یک خود را بایشان بسته ایم و بدنام کننده نکونام چند شده ایم
و بهتر آنست که خود را بایشان نه بندیم و خود سر بهر راهی که نخواهیم برویم و اما
خود را بایشان بستن و افترا بایشان بستن که هرگز نخواهند بخشید و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون پس عرض میکنیم عبارتی که بر خلاف این افترای عظیم است
عبارت کتاب مستطاب ارشاد است در جلد چهارم در آخر باب سیم که
میفرمایند چنین بزرگان شیعه متعدد بوده اند و یکی نیست فیضها در ایشان متفرق است
ولی از ایشان بر هیچ نیست و همچنین چون پیغمبران متعدد بودند فیضها در ایشان
متفرق بود و هر کس صاحب فیضی بود و باب امری بعضی بعضی محتاج بودند چنانکه
موسی محتاج بود و اما امام چنین نیست بلکه باب جمیع فیضهای خدا است
و باب ایشان او باب کلیه است و هیچ فیضی نیست که باو نرسیده باشد
و هر کس



و هر کس هر چه برسد از او میرسد و اما اکابر شیعه متعدد بوده اند و آنچه بما نسبت
میدهند بعضی از مخالفان که میگوئیم که در هر عصری حکما کامل باید یک باشد
افترای محض است و ما چنین اعتقادی نداریم آن کامل که یکی است
و باید یکی باشد حجت معصوم است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که در هر عصری
یک امام باید باشد و چگونه میشود که شیعه کامل یکی باشد و حال آنکه انبیای
کامل متعدد در اعصار سابقه در یک وقت بوده اند و الآن چهار پیغمبر زنده اند
پس چگونه میشود که باید شیعه یکی باشد و حال آنکه وحدت صفت مرکز است
و مرکز جز امام نباشد و از واحد که گذشت مقام کثرت است و انبیای
اربعه از این جهت متعدد شدند و کثرت شیعه از ایشان بیشتر است
و بعد از این مطلب بتفصیل خواهد آمد و بعد در فصل بیان اعداد این بزرگواران
میفرماید پس عرض میکنیم که در کتاب عوالم العلوم از کتاب بصائر الدرجات
نقل کرده است بسند متصل از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود
که چون خدا خواهد که خلق کند امامی را میگیرد بدست خود شربتی از زیر
عرش و میدهد آنرا بملکی از ملائکه که میرساند آنرا بامام که امام بعد از آن

شربت موجود شود پس چون چهل روز از آن بگذرد میشنود صدا را در شکم
مادر خود و چون متولد شود حکمت باو داده و بر بازوی راست او نوشته شود و تمت
کلمة ربک صدقاً وعدلاً لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم پس چون
باو میرسد یاری میکند خدا او را بسیصد و سیزده ملک بعدد اهل
بدر با او خواهند بود هشتاد مرد و دوازده نقیب اما هشتاد نفر را میفرستند
بسوی آفاق که دعوت کنند مردم را بسوی آنچه دعوت میکردند پیشتر
و قرار دهد خدا برای او در هر موضعی مصباحی که می‌بیند بآن مصباح
اعمال ایشان را تمام شد حدیث شریف و این حدیث صریح است در
اینکه عدد نقبا دوازده است و عدد نجبا هشتاد این بود مجملی از فرمایش
ایشان هر کس طالب بیش از این است بکتاب مبارک ارشاد رجوع نماید پس
این بود عبارت کتب مشایخ اعلی الله مقامهم که از صریح اخبار آل محمد علیهم السلام
فرمایش فرموده‌اند و صریحاً فرموده‌اند وحدت صفت مرکز است و او امام
علیه السلام و بس در هر زمان و ماسوای ایشان متعددند در هر زمان حتی
پیغمبران و الآن چهار پیغمبر زنده‌اند در یکوقت و صریحاً فرموده‌اند عدد نقبا



دوازده است و عدد نجبا هشتاد در عصر هر امامی و صریحاً فرموده‌اند آنچه نسبت
میدهند بعضی از مخالفان که میگوئیم در هر عصری حکماً کامل باید یکی باشد
افترای محض است و ما چنین اعتقادی نداریم پس شما در کدام کتاب از کتب
ایشان دیده‌اید که ایشان فرمایش فرموده‌اند که کامل و عالم بهر اسم و رسم
حتماً حکماً باید منحصر بفرد باشد آیا راضی شده‌اید مانند مخالفان افترا بایشان
ببندید پس فرق میان شما و مخالفان این شد که مخالفان خود را با ایشان
نبستند و افترا بایشان بستند و شما خود را با ایشان بستید و افترا
بایشان بستید و دست آویزی بدست مخالفان داده‌اید که بتوانند بگویند
که این جماعت کامل و عالم را منحصر بفرد میدانند ولیکن در نزد بیگانگان
حیله میکنند که میگویند ما منحصر نمیدانیم حال فکر کنید که ضرر شما بیشتر است
بر مشایخ اعلی الله مقامهم یا ضرر مخالفان باری در کتب مشایخ اعلی الله مقامهم
چنین چیزی که نسبت داده‌اید نیست و افترای محض است که بسته‌اید بایشان
اگر باز هم بخواهید افترا بایشان ببندید مختارید افترا بستن کاری است
آسان تا سزای آن چه باشد اما درسها و موعظه‌های ایشان هم گویا مثل کتابهای

ایشان باشد باز اقرا البتّن آسانست امّا آنچه از السنه و افواه جمیع
سلسلهٔ شیخیه شنیده اید و فهمیده اید کذبیست واضح و افترائی لائح
چرا که شماها جمیع اهل این سلسله را ندیده اید و سخن ایشان را نشنیده اید
گویا مراد شما از السنه و افواه جمیع سلسله السنه و افواه یک دو نفر است
که مانند گربهای دزد گاهی در سر سفره و خوانهای احسان این سلسله حاضر
شده چیزی که ماکول انسان نبوده ربوده اند و آنرا بخاک و خاکستر ناپاک
اندوده اند و بالعاب بالوعهٔ دهان خود در حال بلع مخلوط کرده و چنین
گشته در گوشه و کنار بنای قی کردن را گذارده اند العیاذ بالله الحذر
الحذر که دین خود را از دهان ایشان بگیرید و بآن مغرور شوید چرا که در اخبار
آل محمد علیهم السلام است که هر کس اخذ کند دین خود را از دهان مردم زائل کنند
دین او را مردمانی دیگر کسیکه بگیرد دین خود را از کتاب خدا و سنّت
رسول و ائمّه هدی علیهم السلام پس زائل شود کوهها و او در دین خود متزلزل
نشود پس با دین خود بازی نکنید و فکر کنید و فرمایش علمای ابرار را
سرمشق کنید که فرموده اند وحدت صفت مرکزست و او امام علیه السلام است

که باید



که باید در هر عصری یک امام قائم باشد پس در زمان رسول صلی الله
علیه و آله خود او بود قائم بامر الهی و جمیع مهام باید از او اخذ کنند چرا که
خداوند عالم جلّ شأنه او را قائم مقام خود قرار داد در اداء آنچه اراده
داشت بخلق برساند پس فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا و فرمود فلا و ربّک لا یؤمنون حتی یحکّموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلّموا تسلیما و بعد از ایشان در نزد شیعهٔ اثنی
عشری دوازده گانه صلوات الله علیهم بودند که هر یک در زمان خود قائم
بودند بامر الهی و اشخاصی بودند معیّن از جانب خداوند عالم جلّ شأنه
که باید هر یک در زمان خود مرجع جمیع خلق باشند چنانکه فرموده
و اذا جائهم امر من الامن و الخوف اذاعوا به و لو ردّوه الی الرسول و الی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و در زمان هر یک از ایشان
تمام خلق باید راوی قول و فعل و تقریر ایشان باشند از برای هر کس که
بخواهد از ایشان بگیرد پس هر کس هر کس را ثقه و امین دانست از او گرفت
قول و فعل و تقریر ایشان را علیهم السلام و هر کس بر همین نسق او را ثقه و امین

دانست از او گرفت و این امر برشق واحد جاری بود در زمان حضور
و غیاب ایشان پس بسا کسیکه یک حدیث روایت میکرد
از ایشان و بسا کسی هزار حدیث شنیده است و بسا کسی بیشتر و بسا کسی
کمتر و بسا کسیکه روایت میکرد حدیثی را که معنی آنرا نمیدانست و بسا کسیکه
معنی حدیث را از روی آن بهتر میدانست چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند رب حامل فقه الی من هو افقه پس از اینجا بسا متعلمی که از
راوی عالمتر شد و بسا متأخرین که از متقدمین مقدم شدند پس امر
بر این نسق بود از اول اسلام الی زماننا و بعد از این الی یوم القیام
و هرگز بنا نبود در میان شیعه اثنی عشری در هر زمانی یکی از شیعیان
در میان ایشان ناطق و حاکم باشد بر سائرین بدون روایت و هرگز
بنا نبود که جمیع روایات را یکی از شیعیان روایت کند بدون
وسط از امام علیه السلام و سایرین تماما روایت کنند از آن یکنفر
نه کسی دیگر حتی آنکه کتابها که در زمان حضور ائمه طاهرین علیهم السلام نوشته شد
از راویهای بسیار در آن کتابها روایت شده اینک کتاب بصائر الدرجات



حاضر است که در زمان حضور معصومین علیهم السلام نوشته شده و از
راویهای متعدد بسیار روایت شده و کتاب کافی در زمان غیبت
صغری نوشته شده و از راویهای بسیار روایت شده و کتاب من لا یحضره
الفقیه و سایر کتابهای صدوق علیه الرحمه در اوائل غیبت کبری متصل بغیبت
صغری نوشته شده و از راویهای متعدد بسیار روایت شده و همچنین
کتاب تهذیب شیخ طوسی علیه الرحمه در اوائل غیبت کبری نوشته شده
و از راویهای بسیار روایت شده و همچنین است جمیع کتابهای جمیع علمای
شیعه که در امور دین و مذهب نوشته شده در تمام آنها از راویهای متعدد
روایت شده و کتابی یافت نمیشود که در امور دینیه نوشته شده باشد
که تمام آنچه نوشته شده روایت از راوی واحد باشد اگر سواد عربی ندارید
که کتابهای عربی را بخوانید کتابهای فارسی علما بسیار است پس آنها را
بخوانید تا بدانید صدق آنچه را عرض کردم و همچنین اگر واقعاً طالبید که
حقیقت این امر را بیابید قدری فکر کنید که در میان شیعه اثنی عشری
هرگز چنین چیزی نبود که بگویند واجب است بر تمام خلق تقلید کنند از شخص

واحدی چه در زمان حضور ائمه طاهرین سلام الله علیهم و چه در زمان وفات
و غیبت ایشان پس قدری شعور خود را بکار ببرید و فکر کنید که آیا در زمان
حضور امام علیه السلام واجب بود بر جمیع مردم که مسائل دینیه خود را
از یکی از شیعیان و راویان اخذ کنند و از دیگری نگیرند پس همه از سلمان
بگیرند و از دیگری نگیرند یا از اباذر بگیرند و از دیگری نگیرند یا آنکه از مقداد
بگیرند یا از عمار و از دیگری نگیرند یا آنکه جایز بود بر مردم که از هر یک از
ایشان بگیرند آیا جمیع مسائل مردم را سلمان فرمایش میفرمودند و سلمان
بدیگران میفرمود یا آنکه مقداد و اباذر و عمار هم میفرمودند و مردم از همهٔ
ایشان مسائل دینیه خود را اخذ میکردند و همچنین در زمان هر امامی علیه السلام
فکر کنید در آیا هر امامی در زمان خود تمام مسائل دینیه مردم را بیکنفر میفرمود
و باقی مردم همه از آن یکنفر میگرفتند یا آنکه آن یکنفر واحد در تمام
مردم باید از او اخذ مسائل دینیه خود را بکنند خود امام علیه السلام
بود و لیس و بنای شیعه این بود که هر کس از امام علیه السلام روایت کند
و امین باشد از او اخذ کنند حتی آنکه در غیبت صغری در هر وقتی

یکی از



یکی از وکلای امام علیه السلام در میان مردم بود و هیچیک از وکلا نفرمودند
که تمام مسائل دینیه خود را باید از ما فرا بگیرید بلکه میفرمودند که هر کس را که ثقه
و امین دانستید مسائل خود را از او اخذ کنید و از این است که کلینی
علیه الرحمة که در زمان وکلا کتاب کافی را نوشت در مدت بیست
سال روایاتی در کتاب است از ثقات متعدده و امثال آن بسیار
در کتب معتبره نوشت و هیچیک از وکلا با او نفرمودند که باید آنچه
مینویسی از ما بشنوی و بنویسی و از این است در خط امام زمان
علیه السلام در توقیعی که از برای شیخ مفید علیه الرحمة نوشته شد نوشتند
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم
و انا حجة الله یعنی در حوادث واقعه و مسائل دینیه خود رجوع کنید
براویان حدیث ما بجهة آنکه ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم
و نفرموده رجوع کنید بیکنفر از ایشان پس قدری هوش خود را جمع کنید
و گوش بحرف جهال نکنید و جمیع کربهای دزد را قوت خود قرار
ندهید و فکر کنید که شخصی مانند شیخ مفید علیه الرحمة که در بزرگی

و علو شان او همین بس است که با وجودیکه در غیبت کبری بود چندین
توقیع از امام زمان عجل الله فرجه از برای او آمد و نفرمودند که
جمیع مردم رجوع کنند بتو چرا که توقیع از برای تو آمده و تو حجتی بر
ایشان و من حجت خدایم بلکه فرمودند که رجوع کنید براویان حدیث
ما بجهة آنکه ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم باری در زمان
همین شیخ جلیل سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی علیهم الرحمة بودند
و همه راوی بودند از راویان متعدد و همه حجت حجت خدا علیه السلام
بودند و هیچ عذری از برای مردم باقی نگذاردند که بتوانند بگویند
که امر الهی بر ما واضح نبود از آنجهت امر او بر ما مشتبه شد و ما
در شبهه باقی ماندیم و در حیرت زیستیم و با حیرت مردیم بلکه امر
الهی بطوری بوده است که خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرموده
له الحجة البالغة و امام علیه السلام فرمود یعنی از جانب خداست حجة واضحه
و حجة واضحه هیچ خفائی در آن نیست و راه اشتباهی در آن نیست
بلکه بطوریست که امام زمان علیه السلام خبر داده که راویان احادیث



همیشه در دنیا هستند و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام خبر داده اند و فرموده اند
ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال
المبطلین و تاویل الجاهلین و عدد این عدول را در بصائر الدرجات
در زمان هر امامی تا هفتاد معین فرموده و در ارشاد آن حدیث را
بفارسی ترجمه فرموده و همان عبارت را در این مختصر ذکر کردم و عذری
از برای احدی باقی نیست در تحیر خود بطوریکه امام زمان عجل الله فرجه فرموده
لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا یعنی
هیچ عذری باقی نیست از برای احدی از دوستان ما در تشکیک در آنچه
روایت می‌کنند از ما امینان و راویان حدیث ما و از این حدیث
چنین معلوم میشود که هر کس شک کند در حقیقت روایت ثقه امین از دوستان
ایشان نیست و دوستان ایشان کسانی هستند که عذری از برای ایشان
باقی نیست در رد از روایت راویان ثقه امین پس بدانید که هر یک از
عدول نافین در روایت باقی روات ثقات عذری ندارند و در
حقیقت آن هیچ شبهه ندارند پس هر یک هر چه روایت کننده سائرین

آنرا حق میدانند و قبول می‌کنند و میدانند که رد روایت راوی ثقه
امین رد قول ائمه طاهرین علیهم السلام است و میدانند که رد قول ائمه
طاهرین علیهم السلام رد بر قول خداوند عالم جل شانه است و میدانند
که رد قول خداوند عالم جل شانه در حد شرک با او است پس از اینجهت
هیچیک روایت هیچیک را رد نکنند و هر کس این مطلب را نداند
داخل در جرگه این عدول نافین نیست البته چرا که عدول نافین اگر
علم نداشته باشند در حفظ دین از تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل
جاهلین پس نتوانند نفی کنند از دین مفاسد مفسرین را پس باید
این عدولی که ائمه طاهرین علیهم السلام خبر داده اند که در هر خلفی حفظ
دین میکنند علمای راسخین در احقاق حق و ابطال باطل باشند
و بعد از علم و دانائی باید عادل هم باشند چرا که اگر فاسق باشند
شاید بهوا و هوس و غرض و مرض خود از روی فسق احقاق حق و ابطال
باطل نکنند پس باید ایشان عادل حقیقی باشند بطوری که خداوند
عالم السر والعلانیة ایشان را عادل ببیند و ائمه طاهرین سلام الله علیهم

که شاهد



که شاهد بر خلقند ایشان را عادل ببینند پس چنین عدولی و چنین علمائی
نیستند مانند سایر مفسرین از فرق ملحدین از غالین و مبطلین جاهلین
ماولین که تاویل کنند لفظ متشابهی را بمعنی باطلی چنانکه عادت اهل باطل
بر این است که در مطلب باطل خود متمسک شوند بلفظ متشابهی از کتاب
و سنت و تابع آن شوند و حجت اهل حق این است که بمحکمات کتاب و سنت
متمسک شوند حالت این فرقه همیشه چنین بوده و همیشه چنین خواهد بود
چنانکه خداوند عالم جل شانه از حال این فرقه خبر داده و فرموده
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون
آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب یعنی خدا کسیکه
فرو فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیات محکمات است آنها
اصل کتاب است و آیات دیگر متشابهات است پس کسانیکه در دلهای

ایشان است میل بباطل پس تابع میشوند متشابهات کتاب را بجهت طلب باطل
وبهانه اینکه ما بکتاب عمل کردیم و آنچه را که اختیار کردیم از کتاب خدا
فهمیدیم وحال آنکه نمیدانند معنی آیات را مگر خدای تعالی که گوینده
آنهاست و راسخان در علم میگویند ایمان آوردیم بکتاب خدا کل آن
از جانب پروردگار ماست و متذکر نمیشوند مگر صاحبان عقول که باید
متمسک شد بمحکمات کتاب و نباید متمسک شد بمتشابهات کار کسانی است
که در دل خود میل بباطل دارند پس میگویند ای پروردگار ما حفظ کن دلهای
ما را و میل مده آنها را بباطل بعد از آنکه هدایت کردی ما را باینکه متمسک
شویم بمحکمات و متمسک نشویم بمتشابهات مانند اهل باطل که دلهای
ایشان میل دارد بباطل چنانکه میل کردند آن فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
و ببخش بما رحمت هدایت خود را بدرستیکه توئی بخشاینده و پس باری پس
قدری فکر کنید که محکمات کتاب چه امریست که باید متمسک بآن شد وکدام
نشد پس فکر کنید که آیا معقول است که چیزی که محل اختلاف است آن چیز را
خداوند حکیم محکم قرار داده که از آن تخلف نکنند یا باید محکم کتاب چیزی باشد
که محل



که محل اتفاق باشد ولی بسی واضح است که چیزی که محل اختلاف است محکم نیست
وخود آنرا باید بمحکمی سنجید وحق و باطل را تمیز داد پس محکم کتاب آن چیزی است
که محل اتفاق است و امید است که اگر کسی غرضی نداشته باشد انکاری
از این مطلب نکند پس باید دانست که امری که محل اتفاق است در میان
طبقات خلق مختلف است پس بعضی از مسلمیات است که در میان علما
معروف است و عوام بهره از آن ندارند مگر آنکه از علما بپرسند و چنین
امری چیزی نیست که عوام بتوانند بآن متمسک شوند وحق و باطل را از
یکدیگر جدا کنند پس امری در میان ایشان باید باشد تا بتوانند بآن امر حق
و باطل را تمیز دهند وحق را بگیرند و باطل را ترک کنند و تا چنین امری
در میان خود ایشان نباشد نمیتوانند بحق برسند و از باطل کناره کنند و
همیشه باید اکتفا کنند بسؤال کردن از عالمی و تقلید کردن او چرا که در میان
جمیع طوایف از حق و باطل علما یافت میشوند پس عالم هر طایفه دعوت
میکند مردم را بدینی که خود او دارد و با آنکه دین خود او دین باطل باشد
پس باید از جانب خداوند حکیم جل شانه امری در میان خود عوام باشد

وآن امر امر محکم الهی باشد وآن امر منزهی باشد که بتوانند بآن میزان
بسنجند علمای هر طایفه را تا بتوانند اطاعت کنند اهل حق وعلمای
بر حق را و کناره کنند از باطل و از علمای باطل واگر تفصیل بیش از این
بخواهید و طالب حق باشید رجوع کنید برساله اسحاقیه وابطال
الباطل و میزان و امثال آن تا بابصیرت شوید در دین حق و در این
رساله باشاره اکتفا میکنم چراکه تفصیل تمام مطالب در تمام رسائل هست
پس فکر کنید در چنین امری که در میان عوام معروف باشد و آن
امر امر الهی باشد بسیار است وجاهل مباش و تابع بعضی از جهال
مشو که میگویند عوام چه میدانند حق چیست که تابع آن شوند و باطل
کدام است که از آن کناره کنند اما نمیبینند که عوام میدانند
نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکوة از دین خداست و میتوانند
باین موازین بسنجند علمای حقی چند را و علمای باطلی چند را پس اگر
احیانا عالمی از علما گفت که یکی از اینها از دین خدا نیست عوام میتوانند
بفهمند که خود او بیدین است و نباید بگویند که او شخص عالمیست و ما عوام
واو



واو بهتر میداند پس از این قبیل امور دینیه هست که در میان عوام
وعلما معروف است و اختصاصی بعلما ندارد که عوام از آنها بیخبر باشند
وچنین اموراتی را باصطلاح آنها را ضروریات دین و مذهب
مینامند و هرکس موافق است با آنها مؤمن و موافق است و هرکس
مخالف است با آنها کافر و منافق است پس فکر کنید که اگر مذهب شیعه
اثنی عشری این بود که همیشه در هر عصری حتما حکما باید یکنفر از علما
رئیس و حاکم بر کل علما و عوام باشد نه بیشتر و منحصر باشد باو امر شریعت
و حکومت هر آینه این مطلب واضح واضحات و اوضح ضروریات
مذهب شیعه میشد مانند آنکه امر امامت در مذهب شیعه اوضح ضروریات
مذهب است که باید یکی از دوازده نفر صلوات الله علیهم قائم بامر الهی باشد
و منحصر باشد امر باو و باقی ساکت باشند و او ناطق باشد به تنهائی
پس فکر کنید آیا انحصار امر بشخص واحد ناطق عالمی از علمای شیعه و
سکوت سایرین در کدام عصر بوده در عصر حضور معصومین علیهم السلام
یا در اعصار بعد پس اگر واقعا شما طالب حقید و غرضی ندارید که چه

بسیار واضح است که لازم داشتن انحصار امر شریعت و حکومت
بشخص واحد شیعی و منحصر دانستن امر با و حتماً و حکماً در هر زمان از
بدعتهای تازه است که صاحبان بدعتهای سابق چنین بدعتی را
تا حال ابراز نداده بودند کم ترک الاول الآخر چه بسیار بدعتها
که در آخر الزمان پیدا خواهد شد که هوش صاحب هوش از سرش
میرود هیچ گمان نمیکردم که چنین بدعتها در عالم پیدا شود و محل
تحیر عاقلان شود چه جای تصدیق آن لا الامر الیه یعقلون ولا من اولیائه
یسمعون حکمة بالغة فما تغنی الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون انا
لله و انا الیه راجعون تتمه سؤال اول و این فقره منافی با آن
احادیثیکه در تعدد کاملین و عدول صادر شده بود نمیدانستم چگونه
اینکه از مشایخ خود بچه فهمیده بودیم که این کاملین و عدول از جهة
میل و هوا و هوسی ندارند و طالب ریاست نیستند باقتضای زمان
یکی از اینها که ناطق شد ما بقی صامتند باینمعنی که دعوتی بسوی خود
ندارند ولی در هر جائی که هستند هر کس سؤالی از ایشان بکند جواب
میدهند



میدهند ولی چنان می بینم که سرکار بالکلیه اینفقره رد میفرمائید بلکه
معتقد باین مسئله را خارج از ضرورت مسلمین میدانید باین
طریکه در رساله میرزا اسحق خان مرقوم فرموده اید و نگاه میکنیم
می بینیم طرف مقابل این مسئله را بدلیل و برهان ثابت کرده اند
بلکه در کتاب برهان قاطع اینمطلب را به بیست و هشت دلیل ثابت
فرموده اند مستدعا داریم که التفات فرموده حق مسئله را
بدلیل و برهان ثابت فرمائید که رفع شبهات جان نثاران
گردیده و جواب طرف مقابل هم داده شود

جواب

اما اینکه فرموده اید که این کاملین و عدول از جهة میلی و هوا و هوسی
ندارند و طالب ریاستی نیستند حق است و صدق بطوریکه در احادیث
بسیار در کتاب بصائر الدرجات که در عصر حضور ائمه طاهرین سلام الله
علیهم نوشته شده و همچنین در سایر کتب هست که فرمودند ان لنا فی کل
خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین
و تاویل الجاهلین پس چنانکه در هر زمانی محرفین غالین و گرگان در لباس

بیش و تأویل کنند کان جاهلین هستند که همیشه خرابی دین
از ایشان بوده و هست البته در مقابل جماعتی باید باشند که دانا و
عالم باشند و بتوانند نفی کنند از دین ائمه طاهرین سلام الله علیهم
تحریف و انتحال و تأویل این مفسدین را و خداوند حکیم جل شأنه
اجل از این است که مفسدین در دین را بیافریند و در مقابل ایشان
مصلحین نیافریند تا بالمره دین آسمانی از روی زمین برگشته شود
و جمیع مردم مرتد شوند از دین خدا چنانکه در اخبار است که اگر باقی
بماند بعد از غیبت امام علیه السلام علمائی که داعین و دالین بسوی دین خدا
هر آینه مرتد شوند مردم از دین خدا و معلوم است که باید این
عدول ناقلین دین عدول واقعی باشند که خداوند جل شأنه و سایر
شهود بر خلق ایشان را عالم و عادل مشاهده کنند نه آنکه گرگانی چند باشند
جلوه در محراب و منبر کنند و در خلوت کاری دیگر کنند دلیل وجو
بان وجود بدانست چرا که خداوند حکیم جل شأنه عالم را بر باطل نیافریده
چنانکه فرموده ربنا ما خلقت هذا باطلا و آنکه فرموده اید که بانقضای



زمان یکی از اینها که ناطق شد بالفرض صامتند باین معنی که دعوتی بسوی
خود ندارند پس عرض میکنم که کاش عبارت خود را معنی نفرموده بودید
آنوقت من میتوانستم یک معنی صحیحی از برای عبارت شما بکنم چنانکه
ان شاء الله بعد از این خواهید دانست ولیکن چون عبارت خود را معنی
کرده اید که ساکتین دعوتی بسوی خود ندارند ولی در هر جائی هستند
هر کس هر سؤالی از ایشان بکند جواب میدهند پس عرض میکنم که
هیچیک از شیعیان دعوتی بسوی خود ندارند و جمیع ایشان باید راوی
و حاکی باشند از ائمه طاهرین سلام الله علیهم و کسیکه راوی از ایشان
نباشد و دعوت کند مردم را بسوی خود بدون روایت او داعی بسوی
شیطانست نه بسوی خدا چرا که خداوند عالم جل شأنه آنچه را که از خلق
خواسته تمام آنرا وحی کرده بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و تمام آن [illegible]
سپرده شده در نزد ائمه طاهرین سلام الله علیهم و از ایشان بسایر خلق
نرسیده مگر بواسطه اقوال و افعال و تقریرات ایشان و تمام اینها
نرسیده مگر بواسطه روایت پس باقی خلق جمیعاً باید راوی و حاکی

از ایشان باشند در دین و مذهب خود پس از فرمایش شما چنین
معلوم میشود که آن شخص واحد ناطق شیعی در هر زمان دعوت بسوی
خود باید بکند و سایر عدول باید ساکت باشند و اگر احیاناً در جائی
جوابی از سؤالی داده اند از قول آن شخص واحد شیعی روایت کنند نه آنکه
خود روایت کنند از ائمه طاهرین سلام الله علیهم و این مطلب را من بمحض خیال
خود بشما نسبت نمیدهم و افترائی بشما نمی بندم بلکه عبارت صریح خود
شما پیش از این عبارت این بود که همیشه اوقات ناطق یا کامل
یا عالم بهر اسم و رسم باشد باید حتماً حکماً منحصر بفرد باشد و علماء و فضلائی
که در عصر آن ناطق هستند باید حاکی و راوی از آن ناطق باشند
پس عرض میکنیم چنین دینی را تا بحال هیچ کس اختراع نکرده بود و در
آخر الزمان اختراع شد نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل و به نستعین
شما اگر خودتان هم فکر کنید بدون اینکه از کسی سؤال کنید خواهید دانست
که از زمان معصوم علیه السلام تا بحال هرگز چنین اتفاق نیفتاده که تمام
علماء و فضلاء و راویان از یک نفر شیعی روایت کنند و از این غفلتی
که کرده



که کرده اید بیرون خواهید آمد و از این گفته خود خجالت خواهید کشید و اگر
این مطلب را از کسی دیگر شنیده اید یا در کتابی دیده اید بی شعوری صاحب
این مطلب را خواهید فهمید و دیگر اگر بخواهید از روی عمد چنین دینی را
اختیار کنید مختارید همین قدر بدانید و غافل نباشید که چنین دینی از
آسمان نیست و وضع او وحی پیغمبران آسمانی ندارد و ان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکون آیا فکر نمیکنید
که آن ناطق را که گفته اید خالی از این نیست که آنچه را میگوید از خود میگوید
بدون واسطه بشری و بدون روایت از ائمه طاهرین سلام الله علیهم
بواسطه یا بیواسطه پس چنین شخصی بوحی شیطانی تکلم میکند و علاوه بر این چنین
شخصی را کجا خواهید یافت چرا که هیچ منافقی تاکنون نتوانسته چنین ادعائی
کند در میان شیعه اثنی عشری پس بی بزرگ خواهید ماند و یا این است
که آن ناطق را که گفته اید تمام احادیث از تمام ائمه سلام الله علیهم باو رسیده
بدون واسطه سایر راویان پس باز چنین کسی را در میان علمای شیعه نخواهید
یافت پس باز بی بزرگ خواهید ماند و یا این است که آن ناطق را که

گفته اید تمام احادیث را باید او روایت کند از ناطق سابق بر خود نه از
راویان بسیار و یا اینکه او باید تمام احادیث را روایت کند از
راویان بسیار و سایر علماء و فضلاء و عدول از او روایت کنند پس باز
چنین کسی را نخواهید یافت و به بزرگ خواهید ماند اگرچه این قسم آخر که
ناطق واحد باید روایت کند از راویان بسیار و دیگران روایت نکنند
مگر از او مطلب شما بعمل نخواهد آمد چراکه خود آن ناطق از راویان متعدد
گرفته و ناطق واحدی نداشته سابق بر خود پس چه شد که چون نوبت بخود
او رسیده باید او تمام احادیث را روایت کند نه غیر او و منحصر باشد روایت
کردن باو و سایر عدول باید روایت کنند از او باری بهر اسم و رسم که
میگوئید که همیشه اوقات باید یکی از علمای شیعه ناطق باشد حتماً و حکماً باید
امر منحصر باو باشد و سایر عدول باید تابع او باشند صحیح نیست آیا فکر
نمیکنید در این غفلتی که کرده اید که چنین ناطق منحصر بفرد را میخواهند اثبات
کنید از برای حکومت در میان مردم و معلوم است که حاکم در میان باید
ظاهر باشد پس چنین ناطق از رجال الغیب که نخواهد بود پس باید معروف

و مشهور



و مشهور مردم باشد چراکه اگر مردم او را نشناسند نتوانند بروند نزد او
بحکومت و نتوانند اخذ مسائل دینیه خود را از او کنند و سایر عدول
نتوانند روایات و احکام را از او بگیرند و بدیگران برسانند پس اگر چنین
شخصی از رجال الغیب است که ثمره حکومت و هدایت خلق بعمل نخواهد آمد
پس البته چنین شخصی در هر زمان باید معروف و مشهود خلق باشد
تا ثمره و فائده وجود او در میان خلق بعمل آید و ناطق ساکت و حاکم غائب
و هادی غیر معروف در معقول نیست مگر آنکه تصرفات غیبیه باشد
مثل افعال آلهیه و تصرفات ملائکه در حال و منظور شما این نیست
چراکه اگر منظور این است که در هر زمان باید ناطق یک نفر باشد اگرچه
شخص او معروف و مشهور نباشد و اگر اسم او را ناطق و حاکم گذاشتیم محض
اصطلاحی است که کرده ایم اگرچه معنی نداشته ظاهراً چه او در باطن او حاکم است
و حکم باطنی می کند اگر مردم ندانند در حکم کردن و نشناسند او را و اصطلاح
کرده ایم که چنین شخصی را ناطق بگوئیم و معنی معروف آن را اراده نکرده
ایم پس عرض می کنم که چنین فردی که منحصر است تمام احکام و امور باو [illegible]

عالم است جلت شأنه له الخلق والامر وله الحکم وحده لا شریک له والیه ترجعون
و در این صورت خلق محتاج بانبیا هم نخواهند بود چه جای اوصیا علیهم السلام
چه جای علما و حکما و با قطع نظر از این مطلب عرض کرده میگوئیم آیا همچنین شخص
واحدی که منحصر است تمام امور از حکومت و هدایت باو امام زمان است
عجل الله فرجه پس دیگر شما خود را بزحمت نیندازید که حاکمی یا ناطقی که منحصر باشد
امر باو و غیر او اثبات کنید بدون دلیل بارای علیل خود و اگر بگوئید
که مقام امام علیه السلام مقام امامت کلیه است و مقام ایشان
بالاتر از آن است که دست کوتاه قامتان این خلق بدامان او برسد
و خلق ادراک مقام ایشان را نتوانستند بکنند پس حکمت اقتضا کند که
حاکمی هم از جنس خود داشته باشند و حاکمی که از جنس مردم است همان
یکی از بزرگان شیعه است که در هر زمانی یکی از ایشان امام آن زمان است
و امر حکومت و هدایت منحصر است باو و دیگران باید تابع و شیعه
او باشند پس عرض میکنیم که آیا شما بآن پیغمبری که اعتقاد دارید پیغمبر کلی است
که مقام او را ادراک نکرده اید و او پیغمبر کلی است و پیغمبر آخر الزمان است
یا یکی



یا یکی از بزرگان شیعه است و آیا بآن امیرالمؤمنین که اعتقاد دارید امامت
او امامت کلیه است و دست خلایق باو نمیرسد یا دست تمام خلق باو رسید
و تمام خلق اقرار بامامت او کرده اند ولیکن آن امیرالمؤمنین را که شما
امیرالمؤمنین میدانید و خوارج باو دشمن بودند یکی از بزرگان شیعه بود و همچنین
نسبت بهر یک از ائمه طاهرین سلام الله علیهم چنین سؤالی را از شما میکنیم
تا امر برسد بصاحب الامر عجل الله فرجه پس عرض میکنیم که آیا صاحب الامر شما
صاحب الامر کلی است و امامت او امامت کلیه است که احدی انکار
امامت او را نکرده یا احدی او را نشناخته تا اقرار و انکاری کند
و آن شخص که متولد شد از حضرت عسکری علیه السلام و نرجس خاتون
یکی از بزرگان شیعه بود که شیعه اقرار بامامت او کردند و دیگران انکار
کردند تا آنکه صاحب الامر و امام زمان و امام دوازدهم همان شخص متولد
از امام حسن علیه و علی آبائه السلام است که مردم او را دیدند و امام حسن
علیه السلام او را بسیاری شناسانید و او است کسیکه مردم او را خواهند
دید و خواهند شناخت و اقرار میکنند بامامت او جمعی نجات

می یابند و انکار میکنند امامت او را جمعی بعد از شناختن و آنها را هلاک خواهد
کرد و او است امامی که در زمان خود امر امامت منحصر است باو و او حاکم
و هادی خلق است و حدلا شریک له فی الحکومة والهدایة و اگر میگویند که
با وجود ائمه طاهرین سلام الله علیهم محتاجند بحاکم ناطقی که ظاهر و مشهور باشد
بعد از ارتحال ائمه و غیاب امام زمان علیهم السلام که از رجال الغیب باشند
پس در هر زمانی چنین شخصی از بزرگان شیعه باید باشد و حتماً و حکماً باید او
مرجع جمیع مردم باشد و امر منحصر باو باشد و او مشهور و معروف در میان مردم
باشد و مردم مأمورند که او را بشناسند تا بتوانند اخذ مسائل از او
نمایند و احکام او را در میان خود جاری کنند و رفع حاجات خود از
او نمایند پس عرض میکنیم قدری فکر کنید که آیا چنین شخصی که حاکم بر کل مردم است
و جمیع مردم باید محکوم حکم او باشند باید اثبات کند حکومت خود را و انحصار
امر را بخود بر مردم تا مردم تابع او شوند یا بمحض ادعا کند که من رئیسم
بر شما مردم باید تمکین او را بکنند و گمان نمیکنیم که بگوئید بمحض ادعای
انحصار امر باو مردم باید تمکین از او کنند و آیا نه این است که باید

بدلیل



بدلیل و برهان اثبات کند انحصار امر را بخود و آیا نه این است که دلیل
و برهان او باید از کتاب و سنت و اتفاق و اجماع و دلیل عقل باشد
چرا که اصول ادله این چهار است نه چیزی دیگر و دلیل آفاق و انفس هم در
این چهار باید باشد و آیا نه اینست که باید محکمات این ادله را بر اثبات
انحصار امر باو اقامه کنند نه متشابهات آنها را و نه تفأل و خواب
و امثال آنها و آیا نه اینست که اگر در هر زمانی از زمانها یکنفری از این
حکام اثبات انحصار امر را بخود کرده بود بدلیل کتاب و سنت و اتفاق
و عقل مخفی نمیماند امر او و او مشهور و معروف میشد در عصر او و ادله و براهین
و کتب او مشهور و معروف میشد در عصر او و آیا نه اینست که خبر او بطبقه بعد
از او هم میرسید و کتب او در عصر لاحق مشهور و معروف اهل آن عصر میشد
و آیا نه اینست که حاکم عصر دویم همچنین کاری که حاکم عصر اول کرد میکرد
و خبر او و کتب او باهل عصر سیم میرسید و همچنین آیا نه اینست که خبر هر حاکم
سابقی و کتب او باهل عصر لاحق میرسید مثل خبر علمای سابق و کتب
ایشان که باهل این عصر رسیده و آیا نه اینست که آن اشخاص و کتب ایشان

و ادّلهٔ انحصار امر بایشان مشهور و معروف اهل این زمان نمی‌شد مانند آنکه
کتب علمای سابق در این زمان مشهور و معروف است و فتاوی ایشان
و مطالب ایشان معلوم است بلکه میخواهم عرض کنم در بر فرضی که حاکم هر عصری
دلیل و برهان هم نداشت و کتابی در انحصار امر باو ننوشته بود و مجرّد
ادّعاء مردم تمکین از او کرده بودند باز خبر ایشان باهل عصر لاحق رسیده
نهایت دلیل و برهان ایشان معلوم نبود و لیکن اینقدر که هر یک در عصر خود
ادّعای انحصار امر را بخود کرده و جمیع شیعیان در آن عصر تمکین از او
کرده اند بدون دلیل و برهان مخفی نمیماند مانند آنکه ادّعای سلطنت
سلاطین سابق و تمکین رعیت از ایشان مخفی نمانده و ادّعای انحصار
حکومت شخص واحد بر کل شیعه کمتر از ادّعای انحصار سلطنت شخص واحد
بر کل رعیت نیست پس چه شد که ادّعای انحصار سلطنت شخص واحد
بر رعیّت باهل عصر لاحق رسیده و ادّعای انحصار حکومت شخص واحد
و عدم جواز حکومت غیر او مخفی نماند باری پس اگر فکر کنید بطلان
آنچه را که نوشته اید که خواهید فهمید بدون سؤال کردن از غیر پس اوّلا
فکر کنید



فکر کنید که چرا دلیل و برهان حاکم هر عصری بر انحصار امر باو و عدم جواز
حکومت غیر او مگر باذن او نه از کتاب خداوند و نه از احادیث ائمهٔ هدی
علیهم السّلام و نه از اتفاق و نه از عقل در کتابی نیست و حال آنکه در
عرض هزار سال و کسری فکر کنید که چندین حاکم شرع بوده اند در میان شیعه
و چندین کتاب باید در میان باشد که در همهٔ آنها این مطلب باشد
که در مذهب شیعهٔ اثنی عشری این است که بعد از ائمهٔ اثنی عشر علیهم السّلام
در هر زمانی باید حتماً و حکماً یکی از علمای شیعه ناطق و حاکم بر کل علما باشد
و سایر علما جمیعاً باید از جانب او باشند و مروّج احکام و علوم او
باشند و احدی از علما بدون اطلاع او بدون روایت و حکایت
از او نباید تنطق کند بعلم مسئله از مسائل دینیّه و حکومت کند در حکمی
از احکام شرعیّه بدلیل فلان آیهٔ قرآن و فلان حدیث و فلان دلیل
عقل و فلان اتفاق و اجماع و از این گذشته که در همه کتابهای آن
ناطقین و حکام چنین چیزی نیست در یکی از آنها هم نیست و حال آنکه
این مطلب مطلب عمده ایست مانند امر ولایت ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم چرا که

جمیع مردم محتاجند بمسائل دینیّه خود مرجع جمیع مسائل باید آن ناطق
وحاکم و رئیس بر کلّ باشد و تا او معلوم نباشد جمیع امور دینیّه شیعه معوق
خواهد ماند و کسی گمان نکند که چنین امری را نباید در کتابها نوشت چرا که
اگر بجهة عظمت این مطلب نباید نوشت عظمت آن از عظمت امر امامت
ائمه طاهرین علیهم السلام بیشتر نیست و حال آنکه در اثبات امامت
کتابها نوشته شده و اگر بجهة وضوح است وضوح امر امامت از این
کمتر نیست و از این گذشته که در هیچ کتاب از کتب حکام و ناطقین
سابقین دلیل و برهان از کتاب و سنّت محکم و از اتفاق محقق و عقل
نیست که آیه و حدیث متشابهی هم و ادعای اتفاق غیر محقق و ادعای
دلیل عقلی هم نیست و از این گذشته که بی دلیل و بی برهان هم در هیچ کتابی
نیست و از این گذشته ادعای چنین امری را احدی از علمائی که مدار
دین و ایمان بوده اند نکرده اند و از این گذشته سایر ملحدینی که بوده اند
از هر زمان از غالین و مبطلین و مائلین چنین ادعائی را نکرده اند حتی
آنکه در کتاب مسمّی بلسان کامل ادعای پیغمبری و رسالت را برای این



صوفیّه داده و گفته که فلان مرشد بمرید خود گفت اشهد ربّانی رسول الله
امّا نگفته در شهادت ده با اینکه رسولی بعد از من در این زمان نیست و رسالت
منحصر است بمن در این زمان بار دیگر پس اگر جاهلید عالم شوید و اگر غافلید
متذکّر شوید و اگر تعمّد میکنید بچیزی که از شأن نیست مختارید و بدانید
که اگر بنای فکر را بگذارید از گفته خود خجالت خواهید کشید چرا که در هیچ زمانی
بهیچ زبانی چنین چیزی گفته نشده و بود حتی از اهل باطل و انّ الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکون و لیکن
شیطان هر قدر استاد باشد در اضلال مسلط است بر اولیای خود
و انّما سلطانه علی الذین یتولّونه والذین هم به مشرکون امّا در نزد غیر اولیای
او بسیار ضعیف است کید او بسیار سست است مکر او و بسیار واضح است
کذب او و انّ کید الشیطان کان ضعیفا و ان هو الا کنسج العنکبوت
و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون و امید است که بعد
از دیدن این رساله متذکّر شوند طالبان حق اگرچه سودی نخواهد بخشید
بکسانیکه عمداً نخواهند از راهی بروند و بهانه بدست آورند اگر معجزات

جمیع صاحبان معجز را عرضه کنند بر کسیکه خداوند عالم جل شانه هدایت
او را نخواسته هدایت نخواهد شد ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا
فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون و اگر کسی
منکر باشد میداند که جمیع معجزات صاحبان معجز جمع شده تا ضرور
یات دین و مذهب ثابت کرده اند که مکلفین نتوانند عذر بیاورند
که ما راه نمیدانستیم و میداند که آنچه نوشته ام در این مشتمل بر ضروریات
دین و مذهبها است دیگر اگر کسی بخواهد بی اعتنائی کند مختار است باری
و اما چیزیکه هست اینست که آنچه از معقولات و منقولات بر میآید
خداوند عالم جل شانه بمقتضای مصالح خلق با ایشان معامله میکند
و حکمت او چنین اقتضا کرده که اگر مصالح خلق تغییر کند احکام تغییر دهد
چنانکه خود او فرموده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم پس
بانچه بسا اگر در زمانی مصلحت خلق چنین باشد که مجتهدهای بسیار
در میان خلق باشند و بسا اگر در زمانی دیگر مصلحت خلق تغییر کند
و اقتضا مجتهدهای بسیار نباشد و کمتر مجتهد لازم است و بسا آنکه مصلحت تغییر کند

در زمانی



در زمانی مانند اول زمان ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتضا کند
که یک حجت الهی در میان خلق باشد مثل وجود خود آن بزرگوار
صلی الله علیه و آله و بسا آنکه مصلحت تغییر کند در زمانی اقتضا کند که حجت
اصل از میان مردم غائب شود مثل زمان غیاب امام زمان عجل الله
فرجه و بسا آنکه زمانی اقتضا کند که نواب خاص از جانب ایشان
در میان خلق باشند مثل زمان غیبت صغری و بسا آنکه مصلحت خلق
تغییر کند و مصلحت خلق در زمانی چنین اقتضا کند که نائب خاص
تعیین نکنند و بنواب عام اکتفا کنند مثل زمان غیبت کبری
و در هر زمان و در هر حال خداوند عالم جل شانه عالم بمصالح خلق
خود و از برای اوست در جمیع زمانها امری و حکمی و اوست که دائما
راهنمای خلق بسوی خود و اوست که حجت او رسیده است بر جمیع
خلق و اوست که واضح است دین او بر هر متدینی در هر زمانی
اگرچه اظهار تحیر از جمعی متحیرین در هر زمانی بوده و خواهد بود چنانکه
انکار منکرین در هر زمانی بوده و خواهد بود جهان تا بوده اینش کار بوده

نه زامر و رش چنین رفتار بوده باری عبرت بگیرید در مدت
هشت هزار سال و کسری که از زمان حضرت آدم علی نبینا وآله
علیه السلام میگذرد در هشت هزار سال آن تخمیناً یکصد و بیست و
چهار هزار پیغمبر بر خلق مبعوث شد که چون قسمت کنی عدد پیغمبران
را بر این مدت خواهی یافت در عرض مدت هر صد سالی هزار و هفتصد و
هفتاد پیغمبر تخمیناً در میان خلق بودند و حال در مدت یکهزار سال و
کسری است هیچ پیغمبری در میان خلق نیست و امید است که بدانی
که بعد از این هم تا زمان رجعت پیغمبری در میان خلق نخواهد آمد
پس اقتضای زمان قبل چنان بود و اقتضای آخر الزمان چنین شد
و دور او اثنی الف هشتم چنان اقتضا کرد که ائمه علیهم السلام آشکار
در خلق باشند و در زمان غیبت چنین اقتضا کرد که امام زمان
عجل الله فرجه از نظرها پنهان باشد و در جمیع اوقات و در هر
حال حجت خداوند عالم جل شانه بالغ و واضح و آشکار است
و بسا چیزی را گمان کند که البته در زمانی که در هر صد سالی هزار و هفتصد و

هفتاد



هفتاد پیغمبر در میان خلق باشند دین الهی واضح‌تر است در آن زمان
بر خلق آن زمان از زمانی که هزار سال بیشتر هیچ پیغمبری در میان
خلق نیست و دین خدا در این زمان پنهان است و بسا متحیری که گمان
کند که دین الهی در زمان حضور ائمه طاهرین سلام الله علیهم واضح‌تر بود
بر اهل زمان حضور ایشان و در زمان غیاب دین خدا پنهان است
و گویا می‌بینم جمع کثیر و جمعی غفیر را از بدیهیات ایشان است که ظهور
و خفای دین الهی البته در ظهور و خفای حجج یکسان نیست و البته ظهور
دین الهی در حضور پیغمبری یا وصی پیغمبری آشکارتر است از برای اهل آن
زمان و البته در زمان غیاب مسلماً بآن وضوحی که در زمان حضور بود نیست
و گاه تعجب کنند از اینکه عرض شد که دین الهی همیشه واضح بوده و هست
و حجت الهی همیشه بالغ و لایح بوده و هست پس اگر کسی بمحض عادت
نخواهد جاری شود بمحض تقلید نخواهد قناعت کند فکر کند که آیا خداوند
عالم جل شانه همیشه دینی در میان خلق قرار داده یا در بعضی از اعصار
از برای بعضی از اعصار از برای بعضی مردم قرار داده پس اگر در بعضی

اعصار از برای آن مردم قرار داده پس از برای آنها که دینی قرار نداده
و تکلیفی نکرده تکلیف ندارند لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها پس
باید مانند حیوانات بی صاحب عنانی از برای ایشان نباشد پس
بگویند و بکنند آنچه بخواهند و اگر خداوند عالم جل شانه از برای جمیع
مکلفین قرار داده دینی را در جمیع اوقات آیا آن دین واضح است
یا مخفی پس اگر واضح است چنانکه خداوند عالم قرار داده که مطلب من
حاصل است و اگر مخفی است سؤال میکنیم که آیا خداوند عالم جل شانه
میداند در دین مخفی از برای خلق قرار داده یا نمیداند و کسی نمیتواند
بگوید نمیداند پس سؤال میکنیم که آیا چیزی را که خداوند عالم جل شانه
مخفی داشت مخلوقی از مخلوقات میتواند آنرا پیدا کند یا نمیتواند
و گمان نمیکنم که عاقل بگوید که چیزی را که خدا مخفی داشته مخلوق میتواند
آنرا آشکار کند یا آنرا پیدا کند و اگر چنین است که خدا دین خود را
مخفی قرار داده و میداند که خلق نمیتوانند آنرا بیابند معقول و منقول
نیست که اسم چنین چیزی را دین بگذارند که هرگز خلق نتوانند آنرا



بیابند و لازمهٔ چنین گمانی جبر و ظلم و لغو افتاده باری اگر کسی متذکر
این مطلب باشد که دین الهی همیشه باید ظاهر و واضح باشد و نباید
محل تحیر اهل دین باشد خواهد دانست که آنچه محل تحیر است از دین
الهی نیست و دین الهی دینی است که حیرتی در آن نیست باری برویم
بر سر مطلب پس از آنچه گذشت معلوم شد که ظهور حجتهای خدا در این
دنیا باقتضای مصالحی چند است که خداوند عالم جل شانه میداند و بس
پس در هر زمانی که اقتضا کرد بیشتر باشند بیشترند و هر زمانی که
اقتضا کرد کمتر باشند کمترند و زیادی و کمی هیچ حتم نیست که همه زمانها
مساوی باشند حتی آنکه قبل از اسلام هم حتم نبوده در عرض مدت
هفت هزار سال در هر هزاری مساوی هزاری دیگر ظاهر باشند و در هر صد
مساوی صد دیگر ظاهر باشند بلکه ممکن بود که در صدی یکی از هفتصد و
هفتاد ظاهر باشند چنانکه اشاره بآن شد و ممکن بود در صدی دیگر
دو هزار نفر از صد و بیست و چهار هزار نفر ظاهر باشند پس چون این مطلب را
درک کنی که باشخاصهم باید معروف خلق باشند یا نه پس بدان

که در کسانیکه باوصاف باید شناخته شوند امر واضحتر است که عدد
ایشان حتم نیست که در جمیع اوقات زمان مساوی باشد و علمای شیعه
در زمان غیبت باید باوصاف شناخته شوند پس باقتضای زمانی
ممکن است که بسیار باشند و باقتضای زمانی دیگر ممکن است که کم باشند
اگر در زمانی بسیار شدند لازم نیست که در زمان بعد هم بسیار باشند
واگر در زمانی کم شدند لازم نیست که در زمان بعد هم کم باشند
و ممکن است در زمانی منحصر بفرد شود و ممکن شود که یک نفر نباشد چرا که
اگر آن یکنفر هم در میان خلق ظاهر نباشد جمیع مردم مرتد شوند از
دین خدا چرا که غالیان محرف وگرگان بلباس میش وجاهلان مأوّل
وملحدان مردم را گمراه خواهند کرد چنانکه فرمودند که از برای خدا است
ولیی در نزد هر بدعتی وحیله که در ایمان شود که آن ولی نطق میکند
بالهام الهی ورد میکند کید کائدین وحیله آنها را پس عبرت بگیرید
از کار خدا ای صاحبان بصیرت باری پس چون در عصری یک
چنین ولیّ از جای خداوند عالم جلّ شانه برخواست وبالهام الهی رفع

کرد از



کرد از دین تحریف غالین وانتحال مبطلین وتاویل جاهلین والحاد
ملحدین را نباید گفت که همیشه باید لامحاله یکنفر چنین کاری را بکند
واگر ده نفر وبیشتر چنین کردند لامحاله یکنفر ایشان در واقع بر حق است
وباقی بر باطلند یا باید باتفاق رای وحاکی از یکنفر باشند والا بر باطلند
اگرچه باقتضای یکوقتی یکنفر از اولیای خدا حفظ کرده باشد دین خدا
را از کید کائدین وسایر مؤمنین هم تابع او شده واز او روایت
کرده وکتابهای او را از برای مردم معنی کرده باشند واینمطلب منافاتی
ندارد باینکه در همان زمان اولیای دیگر هم باشند از برای خداوند
عالم جلّ شانه که بتوانند حفظ کنند دین او را از تحریف غالین و
انتحال مبطلین وتاویل جاهلین ولیکن چون ببینند آن ولی
خدا کفایت کرد ورفع کرد آنچه را که باید رفع کرد ایشان ساکت شوند
ومشغول آنچه مامورند از جانب خدا باشند یا اگر یکی از ایشان در جائی
دیگر واقع شده خبر ولیّ اول بآنجا نرسیده هر آنجا بدعتی برپا شده
او هم رفع میکند آنچه را که باید رفع کرد ودر روایت هم از ولیّ او

نمیکنند و چه بسیار واضح است که اولیای خدا و شیعیان بزرگ ائمهٔ هدی
علیهم السلام که هادیان خلق و حافظان دین خدایند طالبان دنیای
دنی نیستند و گرگان در لباس میش نیستند و جاهلان بدین و آئین
الهی نیستند و حسد بر یکدیگر نمیبرند و دکانی مقابل دکانی باصطلاح
باز نمیکنند پس اگر یک نفر ایشان رفع و نفی کرد از دین آنچه را
که باید نفی کرد دیگران در صدد توهین و اخلال امر او نیستند و آیهٔ
ولا تنسوا الفضل بینکم را همه خوانده اند و معنی آنرا میدانند و عمل بمقتضای
آن همه میکنند چرا که همه عالمند و همه عادلند و هیچیک جاهل بآئین
دین نیستند و هیچیک فاسق نیستند چرا که جاهل و فاسق را
خداوند عالم جل شانه و ائمه طاهرین علیهم السلام هادی خلق قرار
نداده اند و کور را عصاکش کوران نکنند پس اگر در زمانی بنای
توهین و اخلالی در میان آمد البته گرگانی چند بلباس الحاد در آمده
اند و بر خداوند عالم جل شانه است که باز نمان اهل حق اظهار جهل
و فسق و الحاد ایشان را از برای طالبان حق بکند که شبهه از برای
ایشان



ایشان باقی نماند و اما کسانیکه خودشان از اعوان گرگانند و بازار
آشوب را طالبند و گرد گله را توتیای چشم ایشان است که خود میدانند
چه میکنند و میکنند آنچه میکنند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افئدتهم هواء باری اگر
چه همین قدرها که عرض شد کفایت کرد حق مسئله در مسئله مسئولیه ولیکن
بجهة زیادتی بصیرت طالبان حق مسئله عرض میکنم که چنانکه دانستید
که عدد اشخاص در زمانهای متعدده کم و زیاد میشود و باقتضای هر زمانی
هر عددی از ایشان موجودات متذکر شوید که علومی هم که باید در عالم
ظاهر شود باقتضای حاجت اهل عالم است پس بسا علمی که در زمانی از
برای طالبین پنهان باشد بجهة عدم اقتضای آن زمان و در زمانی دیگر ظاهر
شود بجهة احتیاج خلق و اقتضای زمان و امتحان خلق و جدا کردن
حق از باطل و خبیث از طیب و علم تمام این اقتضاآت در نزد خدا است
و هر وقت هر علمی را که اقتضا کرد ظاهر میکند پس هر وقت علمی ظاهر شد

خلق باید بدانند که زمان ظهور آن علم رسیده و زمان چنین اقتضا
را کرده واگر در زمان قبل آن علم ظاهر نبوده باید بدانند که زمان
اقتضای این علم را نداشت وخداوند عالم جل شانه از روی
حکمت و تدبیر خود در زمان قبل ظاهر نکرد و در زمان بعد ظاهر کرد
پس متذکر باشید که در زمانهای سابق علومی که بود علم لغت و صرف
و نحو و منطق و کلام و اصول و فقه و حکمت یونانیان و حساب و عدد
و حروف و جفر و رمل و کیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا و سیمیا و نجوم و
هیئت و طب و امثال اینها که کتابهای بسیار در هر علمی از آنها بود
و از برای هر علمی عالمی بود و اهل حق در هر طبقه علوم حقه را تحصیل
کردند و بمقتضای آنها در محل عمل عمل کردند و از عموم علوم باطله
احتراز کردند بطوریکه احتیاج بتفصیل و بیان نیست تا زمان شیخ
مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه پس آنجناب حکمتی را اظهار
کرد در عالم که دخلی بحکمت یونانیان نداشت چرا که حکمت یونانیان
بقول خواهی آن حکمت علم بحقایق اشیاء بود بقدر طاقت بشر

خواه



خواه مطابق باشد با شرع انبیا خواه مخالف باشد با شرایع ایشان
واما حکمت شیخ مرحوم اعلی الله مقامه حکمتی بود مطابق با شرع که دلیل
و برهان او همه از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و احادیث
ائمه هدی علیهم السلام بود و بطوری مطابق با شرع بود که گاه گاهی که در
میان تلامیذ و متعلمین مباحثه اتفاق میافتاد بعضی میگفتند مراد او
چنان است میفرمودند مراد من آن چیزیست که در بازار مسلمین است
پس هر کس مراد مرا با آنچه در بازار مسلمین است مطابق یافته مطلب
مرا فهمیده و هر که مخالف یافته مراد مرا نفهمیده و تو میدانی که آنچه
در بازار مسلمین است ضروریات دین و مذهب است چرا که نظریات
و چیزیکه محل اختلاف علماست میزان حق و باطل نیست که بفرمایند
مراد من همان است که در بازار مسلمانان است پس حکمت او حکمتی
بود مطابق با ضروریات دین و مذهب چه جای محکمات آیات
کتاب و محکمات احادیث و حکمتی بود که محکم هر علمی بر آن شاهدی
بود از شئون آن بر هر علمی دلیلی بود و از آفاق و انفس و غیب

وشهاده بر آن شاهدی بود وارشئون آن بر هر علمی برهانی بود
و محتوی بود بر دلیل حکمت و دلیل موعظه حسنه و دلیل مجادله چنانکه
خداوند عالم جل شانه امر فرموده و فرموده ادع الی سبیل ربک
بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن و بآن حکمتی
که آورد این دلیلهای ثلثه کانه را در هر مقامی در هر علمی جاری ساخت
خصوص در علم توحید و مقامات آن و در مقام نبوت و صفات
آن و آثار و شئون آن در مراتب وجود و لوازم آن از اول ما خلق
بنفسه و اول ما خلق بنفسه و اول ما خلق بنفسه و ثانی ما خلق بها
بنفسه و همچنین الی منتهی الخلق والی الآثار والاشباح و اشباح الاشباح
الی ما لا نهایة له و شرح نزول و صعود اشیاء و تعیین مراتب آنها
و شرح حال اصحاب و اعراض در هر مقام و شرح مبدأ و معاد و کیفیت
آن کما بدأکم تعودون و تفریق در میان اصل و بدل و اشاره قبض
خداوند عالم جل شانه را واضح کردن کما قال اما الزبد فیذهب
جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض باری لو کان البحر مدادا

لکلمات



لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله
مددا گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
پس این بود علم آن بزرگوار اعلی الله مقامه که در نهایت اجمال اشاره
بآن کردم که در عالم اظهار کرد و بسیاری ندانستند که چه اظهار کرد
و اقل قلیلی خبردار شدند و اما آنچه را که در باطن داشت و اظهار نکرد
او میداند و آنکه باو داد و ایشان نیاوردیم بهمانطور که بود سر الحبیب
مع الحبیب لا یطلع علیه الرقیب و چه بسیار واضح است که نوع علم
او غیر نوع علم سائر علما بود و گویا در این قدر از مطلب موافق و
مخالف موافق باشند مگر سفیهی که هیچ اعتنائی بقول او نباشد
پس اگر کسی بخواهد بداند که نوع علم او اعلی الله مقامه غیر نوع علم سایر
علماست فکر کند که هر عالمی در هر عصری که چیزی نوشت و صاحب
فنی از فنون علم بود کسانی دیگر هم بودند که در همان علم کتابها نوشته شد
یا در عصر او یا در اعصار سابقه پس لغت را همه لغویین نوشتند و علم
صرف و نحو و معانی و بیان را همه صرفیین و نحویین و اهل معانی و بیان

نوشته شد و منطق و کلام و حکمت را ائمه منطقیین و متکلمین و حکما نوشته شد
و فقه و اصول را ائمه فقها و اصولیین نوشته شد و همچنین نجوم و طب و سایر علمی
که در عالم هست همه اهل فنون آنها همه را نوشته شد و در واقع لاحقین
از سابقین اخذ کردند یا بالمشافهه یا بمطالعه کتابهای آنها و اگر کسی
از لاحقین صاحب فنون عدیده شد آن فنون از خود او نبود و مانند
سمسار متاعهای مردم را در نفس خود جمع کرده بود و علم شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
از خود او بود و نه در کتابی از کتب علمای سابق بود و نه در عصر او کسی عالم
بآن علم بود پس علم او مخصوص خود او بود و منحصر بود علم او باو که خداوند
عالم جل شانه بواسطه اولیای خود صلوات الله و سلامه علیهم باو انعام فرمود
و ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون
پس متذکر باشید که سایر علومی که در عالم بود منحصر بایشان نبود و سایر
علما بناچار حتماً و حکماً از ایشان اخذ کنند و از ایشان روایت کنند
و از برای هر علمی در عصر ایشان علما بسیار بودند و متعلمین بسیار از
آن علما اخذ میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و لیکن هر کس

طالب



طالب علم شیخ مرحوم اعلی الله مقامه بود البته باید از خود او اخذ کند و از
او روایت کند چراکه منحصر به علم او بخود او که نفی کرد بعلم خود از دین خدا
تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین و الحاد ملحدین و کید کائدین
را و حفظ کرد دین خدا را از شبهات ایشان در توحید و صفات آن
و نبوت و ولایت و صفات آنها و مبدأ و معاد و لوازم آنها
و اظهار از فضایل آل محمد صلوات الله علیهم با دلیل و برهان از کتاب و سنت
و حق هر حقی را که اظهار فرمود همه با دلیلها از کتاب و دلیلها از سنت بود
بطوریکه در کتابهای او موجود است و احتیاج بتفصیل و بیان نیست
و خداوند عالم جل شانه از وجود با نمود او اظهار کرد در عالم علمی را
برخلاف عادت سایر علما در علومشان چنانکه هر صاحب شعوری
میفهمد و میداند در علوم سایر علما ماخوذ از علمای دیگر بود و علم او از کسی
دیگر نبود و این خارق عادتی بود که خداوند عالم در وجود مبارک او
در عالم اظهار فرمود که در واقع شبهه در آن راه بر نبود هر خارق
عادتی را سحر شمردند کفار و منافقان و دانائی و علم را نتوانستند

بگویند سحرلیست مستمر باری وعلم او اعلی الله مقامه علمی بود که مخالفین او
نتوانستند در هیچ مقامی او را رد کنند و بر قول او خدشه گیرند
و خواستند اظهار خلاف خود را بکنند پس لابد شدند و بنای افترا را
بر او گذاردند و بر افتراهای خود رد کردند پس گاهی گفتند که ائمه علیهم السلام ا
را خالق و رازق خلق میداند و گاهی گفتند بمعاد جسمانی قائل نیست
و گاهی گفتند انکار معراج میکند و او از این افتراها پناه بخدا میبرد
و تبری از آنها میکرد چنانکه شماها میدانید و می‌بینید در این عصر
هم چنین مخالفین علم نتوانستند ایرادی واقعی وارد آورند افتراها می‌بندند
باری بعد از شیخ مرحوم علم مخصوص او را از او اخذ کرد بطوریکه او میخواست
و حد او میخواست سید مرحوم بود اعلی الله مقامهما و سایر تلامیذ آن
بزرگوار بآن طوریکه او میخواست نتوانستند اخذ کنند چنانکه معروف است
آنچه آن بزرگوار که فرمودند سید کاظم یفهم و غیره مایفهم و فرمودند که
شیخ ع گمان میکند که امر من باو میرسد بعد از من و چنین نیست
باری در اینکه در میان تلامید شیخ مرحوم کسی مانند سید مرحوم

اعلی الله



اعلی الله مقامهما نبود محل اتفاق جمیع منسوبین بایشان است و در اینکه
علم مخصوص شیخ مرحوم منحصر بسید مرحوم بود سراغ ندارم احدی از شیخیه انکاری
داشته باشد در مجلس بعد از سید مرحوم اعلی الله مقامه در اینکه احدی مانند
مرحوم آقای بزرگوار علم مخصوص شیخ و سید اعلی الله مقامهما را اخذ نکرد
در نزد امثال ماها محل اتفاق بود چنانکه در بسیاری از نوشتجاتی که
سید مرحوم درباره آن بزرگوار نوشته بودند معلوم و واضح بود که
علم شیخ و سید کما ینبغی مخصوص ایشان شده و منحصر بود امر مخصوص
بایشان اگرچه بعضی از اهل سلسله چنین گمان کردند که ایشان در بعضی
از موارد و در بعضی از مسائل حکمیه بر خلاف سابقین رفته اند و ظواهر بعضی
از نوشتجات آن بزرگوار را با ظواهر بعضی از نوشتجات سابقین
مخالف دیدند در واقع چنین نبود که گمان رفته بود ولیکن سخنها چون
بر فوق منزل افتاد در افهام خلایق مشکل افتاد ما اختلفوا الا من بعد
ما جائهم العلم باری در اینکه علم مخصوص شیخ مرحوم اعلی الله مقامه منحصر بوجود آن
بزرگوار بود در عصر او و منحصر بسید مرحوم بود در عصر او و منحصر بآقای بزرگوار
بود در عصر او ما را سخنی نیست و نه این است که چون علم مخصوص را اخذ

جلّ شانه بایشان عطا فرموده و کسی دیگر آن علم را ندانسته از اهل
حق نبود یا از اهل جاهلیت بود چنانکه بعضی از معتمدین این عقاید
را نسبت باین طایفه میدهند و بسا آنکه در عصر مشایخ اعلی الله
مقامهم بودند علمای بسیار که مرجع مردم بودند و خلق بسیاری تقلید
از ایشان میکردند و خود ایشان و مقلدینشان شیعه اثنی عشری
بودند و محبّت ایشان بر جمیع شیعیان واجب بود و همه باید بخوانند
از روی اعتقاد اوالی من والاکم واعادی من عاداکم و بسا آنکه
نمی دانستند که آن علم مخصوص بمشایخ چه علمی است چنانکه معروف است
که کتاب شرح فوائد را در عصر شیخ مرحوم دادند بآقا سیّد عع مرحوم
از برای آنکه آن مرحوم ایرادی بشیخ مرحوم وارد آورد آن مرحوم کتاب را از
اوّل تا آخر مطالعه کرد بعد بتلامیذ خود فرمود که هیچ نفهمیدم که او
چه نوشته و بعضی اصرار کردند که بلکه او یک سخن ناشایستی درباره
شیخ مرحوم بگوید آن مرحوم قسمها یاد کرد بحق خدا و بحق یک یک از ائمه
هدی علیهم السّلام که من هیچ از کتاب او نفهمیدم پس بکدام تمسّک درباره

او چیزی باید بگوید



او بد بگویم و چه بسیار از علمای شیعه و مقلّدین ایشان در آن در
اطراف و شهرهای دور بودند که اسم مرحوم شیخ را نشنیده بودند
و همه بر حق بودند پس قدری فکر کنید و با بصیرت از دین خود راه روید
و با بصیرت سخن گوئید آیا در زمان شیخ مرحوم مرحوم آقا سیّد علی و امثال
او مانند بحر العلوم و شیخ جعفر و آقا سیّد مهدی باید تقلید کنند از شیخ
مرحوم و راوی باشند از جانب او و چون چنین نکردند از اهل حق
نبودند و شیعه اثنی عشری نبودند و مدار شیعه در آن زمان بر وجود ایشان
نبود و آیا معرفت یک نفر مخصوص که امر منحصر باو باید باشد از برای ایشان
نبود و هر یک از ایشان اگر چنین چیزی را نمیدانستند و خود را صاحب آن
میدانستند چرا هر یک مردم و سایر علما را دعوت باین امر کردند
و اگر دیگری را صاحب آن امر میدانستند چرا تمکین از او نکردند و چرا
شیخ مرحوم تعظیم و تکریم از ایشان میکرد و چرا اجازه از ایشان
میگرفت و اجازه بایشان میداد و اگر امر دین منحصر بفرد بود و شیخ
مرحوم اکتفا بآن فرد نکرد و از دیگران هم اجازه گرفت آیا شیخ مرحوم

آنشخص مخصوص که امر دین منحصر باو بود قبل از آنکه شیخ مرحوم قائم بآن امر شود
نمی‌شناخت واگر میشناخت چرا روایات خود را از او نقل نکرد و تابع
او نشد و بسوی او دعوت نکرد تا زمانی که خود او قائم بآن امر شود و چرا بعد از آنکه
قائم بآن امر شد جمیع علما را دعوت بآن امر نکرد که جمیعاً از او روایت
کنند و از دیگری روایت نکنند و اگر از بعضی تقیه کرد چرا از بعضی دیگر
تقیه نکرد آخر این امر از برای بعضی که نبود جمیع مردم و جمیع علما که بیدین
نبودند و چنین انحصاری که در جمیع زمانها در میان شیعه بود مخفی از
جمیع علما نبود و از جمیع آنها نباید تقیه کرد و امری که همیشه در میان
جماعتی باشد همه باید خبر داشته باشند و چون همه خبر دارند محل تقیه
نخواهد بود باری بمضمون آیه شریفه قل الحق من ربک فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر از راههای عدیده حق را بیان کردم تو خواه از سخنم پند گیر
وخواه ملال سخنی که هست که هیچ تقیه در آن نیست و حجت الهی بر آن
قائم است اینست که چون شیخ مرحوم اعلی الله مقامه را خداوند عالم
جل شانه مخصوص بآن علم خاص خود کرد و در میان شیعه او را اعلم کرد و بآن

علمی که



علمی که منحصر بود در او و او منحصر بود بآن واحدی خبر از آن علم نداشت
مگر چیزیرا که از او آموخت و دارای علومی که سایر علما دارای آن
بودند بود و در آن علوم مانند سایر علما استاد استاد بود و اگر اعلم
از سایر علما نبود در آن علوم مشترکه کمتر از ایشان نبود و اینقدر که او
مانند سایر علما استاد بود محل اتفاق موافق و مخالف است و با اینکه دارای
علم مخصوص و دارای علوم مشترکه بود صاحب تقوی و ورع هم بود مانند
سایر علما و اگر اتقی و اورع نبود کمتر نبود از قراریکه بعضی از علمای معاصر
و مواظب او در حالات او نوشته اند که در مدت عمر هرگز نافله را
نشسته نکرد و تمام نوافل را ایستاده بجا می‌آورد حتی در حال مرضهای
صعب که مانند محتضر افتاده بود پس چون وقت نماز میشد بر میخواست
و نوافل با فرائض ایستاده بجا میاورد و بعد از فراغ نماز باز
میافتاد مانند محتضر باری چنین علم و چنین عبادت در میان خلق
ظاهر شد بطوریکه متعرض در علم و عبادت او نبود بطوریکه هر که خواست
بر او ایرادی کند از هیچ راهی نتوانست بر او ایراد کند تا آنکه لابد

و ناچار شد که اوّل بر او افترائی بست و بعد بر افترای بسته خود ایراد
کرد و برای غافلان جلوه داد که ایراد بر او گرفته و هر قدر از آن افتراها
در عصر خود او باو رسید او تبری کرد از آنها و جواب داد بطوریکه الآن
کتابهای او موجود است که تبری کرده و جواب داده و مجمل مختصر
جوابهای او این بود که آنچه در بازار مسلمانان است همان معتقد
و منظور من است هر کس از عبارات من میفهمد معانی را که در بازار
مسلمانان است مقصود مرا یافته و هر کس بر خلاف آنچه در بازار
مسلمانان است گمان کرد مقصود مرا ندانسته باری و هر قدر از
آن افتراها که بخود او رسید و بمشایخ بعد رسید ایشان تبری از آن
افتراها کردند و مراد شیخ مرحوم را بیان کردند و جواب دادند و
کتابهای ایشان موجود است و میتوان مطالعه کرد و از عهده برآمد که
جمیع ایراداتی که کرده اند و موجب نقصی در ایمان است جمیع آنها
افتراهائیست بسته شده چنین شخصی را بد دانستن و جائز دانستن
افتراها بر او بستن و بر افتراها ایراد کردن و در نزد غافلان جلوه دادن

از دین



از دین هیچ پیغمبری نبوده و شبهه که از دین هیچ متدینی نبوده اگرچه
اصل دین او از ادیان باطله باشد در آخر الزمان بعضی از گمراهان
چنین افتراها را بچنین شخصی جائز دانستند و بر افتراهای خود ایراد کردند
و در نزد غافلان جلوه دادند و کردند آنچه کردند و بدانسته شد که چه کردند و با که
کردند و انّ ربّک لبالمرصاد و لا تحسبنّ الله غافلا عما یعمل الظّالمون
انّما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار باری و نوع حالات سائر مشایخ
هم بر همین منوال بود که هر یک در عصر خود وحید و فرید بودند و محلّ
امتحان مردم واقع شدند و خبر ایشان شرق و غرب عالم را گرفت
و کتب ایشان منتشر شد و تا جائی که خبری از مذهب شیعه در آنجا بود
خبر ایشان رسید با اینکه نه دولتی زیاد داشتند که بجهت ثروت مشهور شوند
و نه یاوری بسیار داشتند که بآنجهت معروف شوند و به جنگی و جدالی
و شمشیرکشی کردند که بآنجهت معروف شوند و بسیار از علماء بودند که
دولت و ثروت و قضاوت و بسط و قبض داشتند و مع ذلک
امر ایشان منتشر نشد بطوریکه امر مشایخ منتشر و اگرهم انتشاری داشت

در عصر ایشان بود و بعد از وفات بتدریج ذکر ایشان از زبانها افتاد
و هیچیک محل امتحان خلق واقع نشدند و مشایخ را خداوند عالم
جل شأنه محل امتحان خلق قرار داده خلق را دو فرقه کرد فرقهٔ تصدیق کردند
ایشان را و فرقهٔ افتراها بستند و بر افتراهای خود ایرادات گرفتند
و آنها را جلوه دادند و بعضی از مقلدین هم تابع ایشان شدند پس اگر
عاقلی فکر کند خواهد یافت که امر مشایخ اعلی الله مقامهم امری بود الهی
که ایشان را مخصوص بعلمی قرار داد که مردم بیخبر بودند از آن و دارای علوم
مشترکه قرار داد و بدون اسباب ظاهری خلق را بوجود ایشان دو فرقه
کرد باری همین قدر از بیان از برای طالب حق کافی است و کسیکه عمداً
بخواهد از راه باطل برود خداوند عالم جل شأنه هم او را منع نمیکند و اما
اینکه فرموده بودند که حقیر در رساله اسحاقیه بکلی انحصار را انکار کرده ام
جوابش اینست که در همان رساله عرض کرده ام که ممکن است باقتضای یک
زمانی امر منحصر شود بیکنفر و مطلب غیر از آن است که در هر زمان باید امر
منحصر باشد بشخص معین و مسلم است که بعد از دیدن این رساله شبهه
از برای طالبین حق باقی نماند و اما اینکه فرموده اید طرف مقابل این

سلسله را



سلسله را در برهان قاطع بیست و هشت دلیل اثبات کرده اند
پس عرض میکنم من هنوز برهان قاطعی ندیده ام شاید مراد صاحب آنکلام
بر نخورده باشید و شاید علم مخصوص مشایخ اعلی الله مقامهم منحصر بایشان
دانسته اند و هر یک از ایشان را در عصر او منحصر بعلم خود و علم او را منحصر
باو دانسته اند و لیکن بآن طوریکه شما نسبت دادید که در کتب دیده اید
و از السنه و افواه شنیده اید بر فرضی که بیست و هشت دال و لام
و یاء بر اثبات آن مطلب باطل باشد بر بطلان هر یکی از آنها بیست و هفت
دلیل محکم هست از کتاب خدا و سنت ائمه هدی علیهم السلام و ضرورت
مذهب شیعه و ضرورت اسلام و ضرورت ادیان و اتفاق عقول و دلیل
آفاق و دلیل انفس که جمیع آن ادله را حساب کنیم مقصود بیست و نه
دلیل محکم بر بطلان مطلبی است که شما گفته اید بلکه تعداد ادله باعتباری
از اینها هم میگذرد و رد آن مطلب متشابه را میکند بر فرضی که آیه متشابهی
یا حدیث متشابهی بر آن مطلب باطل باشد و مع ذلک فائده از برای
کسیکه میل بباطل دارد نخواهد بخشید فما تغنی الآیات و النذر عن

قوم لا یؤمنون ولو فتحنا علیهم باباً من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا
انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون واما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله جهان تا
بوده اینش کار بوده نه زامروزش چنین رفتار بوده کوساله گاو را بخدائی
رو دقبول میکنند و موسی را با آن همه معجزه به پیغمبری قبول ندارند
علم الحجة واضح لمریده واری القلوب عن الحجة فی عمی ولقد عجبت
لهالک ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجی من یرد الله ان یهدیه
یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً
کانما یصعد فی السماء ولا حول ولا قوة الا بالله سؤال دویم
ایراد میکنند که سرکار بندگان اجل اکرم اعظم افخم آقائی کاکا محمد خان
را تکفیر فرموده اید و این فقره را جمیع رفقا روایت میکنند و بعضی از
درسها و موعظهای سرکار هم نسبت کفر بایشان داده شده است
از انجمله در درسی که در اینجا حاضر است فرمایش شده است در انجائیکه
اثبات ضروریات را میفرماید اگر یکی از ضروریات را کسی وا زند
کافر



کافر و مرتد است از دین اسلام و حال آنکسیکه میگوید و سؤال میکنند
که شیطان بلباس علم در آمده و از ضرورت مشایخ هم تخلف نمیکنند
آنکه تصدیق چنین کسی را کرده والم احسب الناس ان یترکوا در جوابش
نوشته چنین کسی البته کافر و بیدین است اگر چه اسم کسی را سرکار
نبرده اید واما می بینیم سائلی در اینفقره بغیر از آقا باقر صباغ
و سؤالی بغیر از آقائی کاکا محمد خان کسی دیگر معلوم و مشخص نیست با وجود اینکه
سرکار در همه کتابهای خود فرموده اید که اگر با آن کرد صحرائی که از اول عمرش
تا باخر نماز نکرده باشد و روزه نگرفته باشد ولی همین قدر که لفظهای
اسلام میکند باو بگوید کافر جهودش شده است و از ضرورت مسلمین خارج
شده است و اگر کسی در کفر آنشخص توقف کند آنهم کافر است اگر حاجی
آقائی کاکا محمد خان خارج از ضرورت شده است مرقوم بفرمائید تا با آن
اعتقاد جواب عرض میشود و در اینکه ضروریات دین الهی
حجت است و محکمات کتاب و سنت و محکمات هر دلیلی از متشابهات
آنها بواسطه ضروریات جدا شده گمان نمیکنم هر کسی بتواند جهز از این

الهی نسبت دهد و بگوید ضروریات دین حجت نیست و تمسک بآنها
نباید کرد و معتقد بآنها نباید شد و حال آنکه این ضروریات هر یک
هر یک بجمیع معجزات صاحبان معجز ثابت شده بطوریکه اگر کسی مانند
دجال خارق عادات اظهار کند و مخالفت با یکی از این ضروریات کند
صاحبان دین الهی میفهمند که آن خارق عادت سحری بوده از جانب
شیطان و از جانب خداوند عالم جل شانه نیست و شخص عاقل متدین
میداند که عظمت هر یک هر یک از ضروریات دین الهی از هر یک
از هر یک خارق عادات بیشتر است و اما خارج از ضروریات دین
کافر است و یا ممکن است که برایمان باقی باشد فی الجمله تفصیل باید
عرض کنم و آن این است که اغلب مردم را که می بینید بصیرتی در دین
و مذهب خود ندارند و ضرورت دین را از غیر آن تمیز نمیدهند و نمیفهمند
از ضرورت دین مگر صوتی بگوش ایشان میرسد و داخل جهال و مستضعفین
اند در این مطلب و مع ذلک داخل در دایره مسلمانانند مانند همان
کردهای صحرائی که شما گفته اید پس چنین اشخاص که هیچ یک از هیچ تمیز نمیدهند

و داخل



و داخل در دایره مسلمین اند مسلمند و پاکند و کافر نمیشوند اگرچه فاسق
باشند و اگرچه از روی نادانی و جهالتی که دارند مخالفت کنند بعضی از
ضروریات را و حلالی را بگویند حرام است و حرامی را بگویند حلال است
و واجبی را بگویند واجب نیست و حرامی را بگویند حرام نیست و ضرورتی
را بگویند قبول نداریم پس چنین اشخاص مستضعف جهال را خروج از دین
و دخول در آن را تمیز نمیدهند و چون لفظ ضرورتی را شنیده اند و بسا لفظ
آنرا بزبان جاری کنند و سؤال و جوابی در میان خود کنند نه سؤال شان
را می فهمند و نه جواب شان را چنین اشخاص اقرارشان بضروریات دین مانند
انکارشان است و انکارشان مانند اقرارشان و نباید آنها را تکفیر کرد اگر
انکاری از ایشان شنیده شد چرا که نمیفهمند چه میگویند مثلی است معروف
که شخصی سر آب گذارده بود و آب میخورد کسی باو گفت باین طور آب خوردن
عقل را کم میکند جواب داد که عقل چیست باو گفت بخور از برای تو عیب ندارد
و در واقع کسیکه چیزی را نفهمد تکلیف ندارد چنانکه خداوند عالم جل شانه
فرموده لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها و از اینجا است که گذشتی بعضی از

مردمی دیگر هستند در هر چی از بری تمیز داده اند و مجملاً میدانند که ضرورت
دین الهی حجت خداست ولیکن تفصیل ضروریات را نمیدانند یا
اگر هم میدانند غافل است و چیزی میگوید که در واقع مخالفت با ضرورتی
دارد ولیکن او غافل بوده یا جاهل بوده و اشتباهی کرده چنین شخصی
هم معذور است بجهل و غفلت خود و کافر نیست بمحض مخالفت و خروج
از ضرورت ولیکن قول چنین شخصی متبع نیست در نزد کسیکه
باشتباه او برخورد و متذکر خروج او شده از ضرورت بلکه در محل
باید رد او را بکند و اشتباه او را واضح کند و خروج او را از ضرورت
برساند که بدعتی در دین خداوند مقابل ضرورت باقی نماند ولیکن اگر
ضرورتی بسیار واضح باشد مثل وجوب نماز و کسی مخالفت
آن نکند ولیکن ضرورتی باین سرحد واضح نباشد مثل وجوب دوستی
دوستان خدا و دشمنی دشمنان او باری پس متذکر باشید که
خارج از ضرورت دین وقتی کافر است که بداند آن ضرورت
ضرورت است و متذکر هم باشد و غافل نباشد که آن ضرورت است

وبدون



و بدون عذری و تقیه مخالفت کند آنرا آنگاه کافر است و از اینجهت
ملتفت آن قولی که مخالف یکی از ضروریات دین باشد گفته کفر است ولیکن
آنکه صاحب آن قول کافر نباشد چرا که شاید از روی جهل یا غفلت یا تقیه
گفته و از اینجهت شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در مقامات چند میفرمایند فلان
قول کفر است و از دین خدا نیست و اگر صاحب آن قول شیعهٔ اثنی
عشری است نمیفرمایند که کافر است بلکه تصریح فرموده اند که کافر نیست
چرا که چنین شیعه است و اعتقاد او این است که هر چه را امام علیه السلام
بگوید حق است پس اگر امام علیه السلام باو گفته غفلت کرده و براه کج رفته
قبول خواهد کرد پس چنین کسی کافر نیست اگر چه قول کفر باشد پس این قاعده
را ضبط کنید و کافر را از مؤمن جدا کنید پس هر کس ضرورتی از دین
خدا را بداند که ضرورت است و غافل هم نباشد و انکار کند آن ضرورت را
آنگاه کافر است اما اگر جاهل باشد یا غافل باشد و ضرورتی را از روی
نادانی و غفلت انکار کند و خارج شود از ضرورت از روی نادانی
و غفلت کافر نیست و از همین قاعده است که در بسیاری از جاها

نوشته‌ام که آن شخص جاهل صحرانشین که میگوید من شیعه دوست ائمه
دوازده گانه علیهم السلام هستم مؤمن است اگرچه جاهل باشد و مسائل
خود را نداند و ضروریات دین را از غیر آن جدا نکند اگرچه فاسق باشد و همان
نمازی را که میداند باید کرد نکند و اگر شخص ملائی چنین شخصی را بگوید کافر است
خود آن شخص ملا کافر میشود که تکفیر مسلمی را کرده مگر اگر آن شخص ملا هم مثل
همان شخص بیابانی جاهل باشد براه و رسم مسلمانی یا غافل باشد پس بدانید
که این است دین من و چنین است آئین من در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت
و هر کس غیر از اینکه تصریح کرده‌ام چیزی درباره من بگوید یا بنویسد از من تهمت
آنچه از من است این است که جهال شیعیان اثنی عشری و علماشان
و فساقشان و عدولشان و ناقصشان و کاملشان جمیعشان مؤمن اند
و هیچیک کافر نیستند مگر کسیکه یکی از ضروریات دین الهی را پیشتر
انکار کند از روی عمد بدون جهل و غفلت پس بگوید نماز یومیه واجب
نیست یا روزه ماه رمضان واجب نیست یا شراب مسکر حرام نیست
یا دزدی حرام نیست و امثال اینها پس چنین شخصی را من کافر میدانم

اگرچه



اگرچه در علم بقدر بلعم باعورا ماهر باشد و اگرچه بقدر دجال خارق عادات
اظهار کند و هر کس غیر از جاهلین و غافلین در کفر چنین کسی شک کند
او را هم کافر میدانم و هر کس غیر از جاهلین و غافلین در کفر آن شخص
دویم هم شک کند او را هم کافر میدانم پس مادام که احتمال بدهم خروج
کسی را از ضرورتی از ضروریات دین الهی از روی جهل و نادانی یا
از روی غفلت و سهو اگر چیزی درباره او بگویم جهل او را اظهار میکنم یا غفلت
و سهو او را بیان میکنم و خروج او را از ضرورت واضح میکنم و تکفیر
او را نمیکنم تا بدانم در خروج او از ضرورت از روی علم و عمد است
پس بعد از دیدن این رساله از این قبیل سؤال از من نکنید که من
تا هستم ان شاء الله و لا قوة الا بالله بر این عقیده هستم درباره جمیع مؤمنین
چرا که میدانم که اگر تکفیر کنم نعوذ بالله کسی را که کافر نیست خودم کافر میشوم
اعاذنا الله مما کره الله تعالی چرا که در حدیث است که من کفّر مؤمناً فقد کفر احدهما
باری امید هست که حالت من بعد از دیدن این رساله بر بغرضان معلوم شود
نسبت بهمه مردم و لیکن چون شما بخصوص اسمی از نواب مستطاب اجل اکرم

اعظم افخم آقای محمد خان اعاذه الله من طوارق الحدثان برده بود پس
بد بهنید من در خدمت ایشان و سایر آقازادگان از بزرگ و کوچکشان
کوچکم و همه را آقایان و بزرگان خود میدانم و چیزیکه رائحه نقصی
در ایشان باشد من در دل خود هم نمیخواهم خیال چه جای آنکه اظهار
کنم و چه جای تکفیر ایشان نعوذ بالله خداوند بفضل و کرم خود در مقابل قصورات
و تقصیرات من درگذرد و اما در اینکه کسی یکی از ضروریات دین الهی را
وا زند از روی عمد بطوریکه مکرر عرض کردم کافر و مرتد است بدانید
که احدی از مسلمین بابصیرت در این مطلب شک ندارند و ضرورت
مشایخ اعلی الله مقامهم در نزد بابصیرتان همان ضرورت دین الهی است
نه چیزی دیگر و هر کس با ضرورت دین الهی مطابق سلوک کرد دلیل
اینست که بتوفیق الهی سلوک کرده و شیطان را در او راهی نبوده دیگر
صبّاغی یا صنّاعی این مطلب را نداند دلیل این نیست که از روی عمد
آن صنّاع خارج از ضرورت شده و چون تفصیل در اینجا گذشت
محتاج باعاده نیستم شما در نوع دلیل و برهان قدری اگر فکر کنید

راه شبهه



راه شبهه از برای شما باقی نخواهد ماند سؤال ششم میگویند
سرکار متمسک بآیات متشابهه قرآن شده نسبت معصیت
بحضرت موسی داده اید در رساله میرزا کریم ملعون باشد که اینجورها از
انبیاء سر میزند حضرت موسی لگد زد بآن شخص معروف و آن شخص
مرد خداوند ایراد نگرفت اینرا بموسی و موسی غضب کرد الواح را
از دست انداخت و ریش هرون را گرفت و کشید و حال آنکه
تقصیری نداشت و اینها معصیت موسی نشد میگویند آیا معصیت
بالاتر از قتل نفس چیزهای دیگر هست پیغمبری مثل موسی بجهت و بی‌سبب
ریش حضرت هرون را بگیرد آیا این معصیت نیست پس چه چیز
معصیت است پس این آیاتی که نسبت معصیت به پیغمبران داده شده است
آیات متشابهه است چرا باید سرکار متمسک بآن بشوید و در هیچ جائی
ابراز دهید نمیدانم مراد چه بوده است مستدعا آنست که التفات
فرموده تفصیل جواب این سؤالات را مرقوم فرموده ارسال فرمائید
اگرچه خیلی جسارت کردیم ولی چکنیم معذوریم بجهة اینکه در اینجورها ایرادات

شبهه ازبرای شخص میآید تا رد بعالم نکند و شبهات خود را عرضه
ندارد رفع نخواهد شد لهذا جان نثاران بتکلیف خیال عمل کردیم
انشاالله سرکار هم بتکلیف خود عمل خواهید فرمود **جواب**
حذا انصاف دهید به بی انصافان و شعوری بدهید بطالبان تا عبرت
گیرند از راه و رسم ظالمان که مطلب حقی را چه طور بصورت باطل جلوه میدهند
و تعجب از شماها که میفرمائید ازبرای ما شبهه روی میدهد آیاتی از قرآن
را که من در عصمت پیغمبران ذکر کرده ام و شاهد آورده ام غضب کردن
موسی علیه السلام معصیت نبود و گرفتن او ریش هرون را معصیت نبود
وکشتن قبطی معصیت نبود و خداوند عالم جل شانه این اعمال را معصیت نشمرده
منع نکرد موسی را از آن کارها و ایرادی براو نگرفت دشمن بچه زبانها
ازبرای شما نقل کرده که فلانی نسبت معصیت بآنحضرت موسی داده کاهی
مانند یهودان خود نسبت بموسی میدهند و در ظاهر عصیت از موسی
میکشند و با فرا من نسبت میدهند که من بموسی بی ادبی کرده ام بهتر
آن بود که خودتان آن رساله را دیده بودید تا عبرت میگرفتید از راه و رسم

این



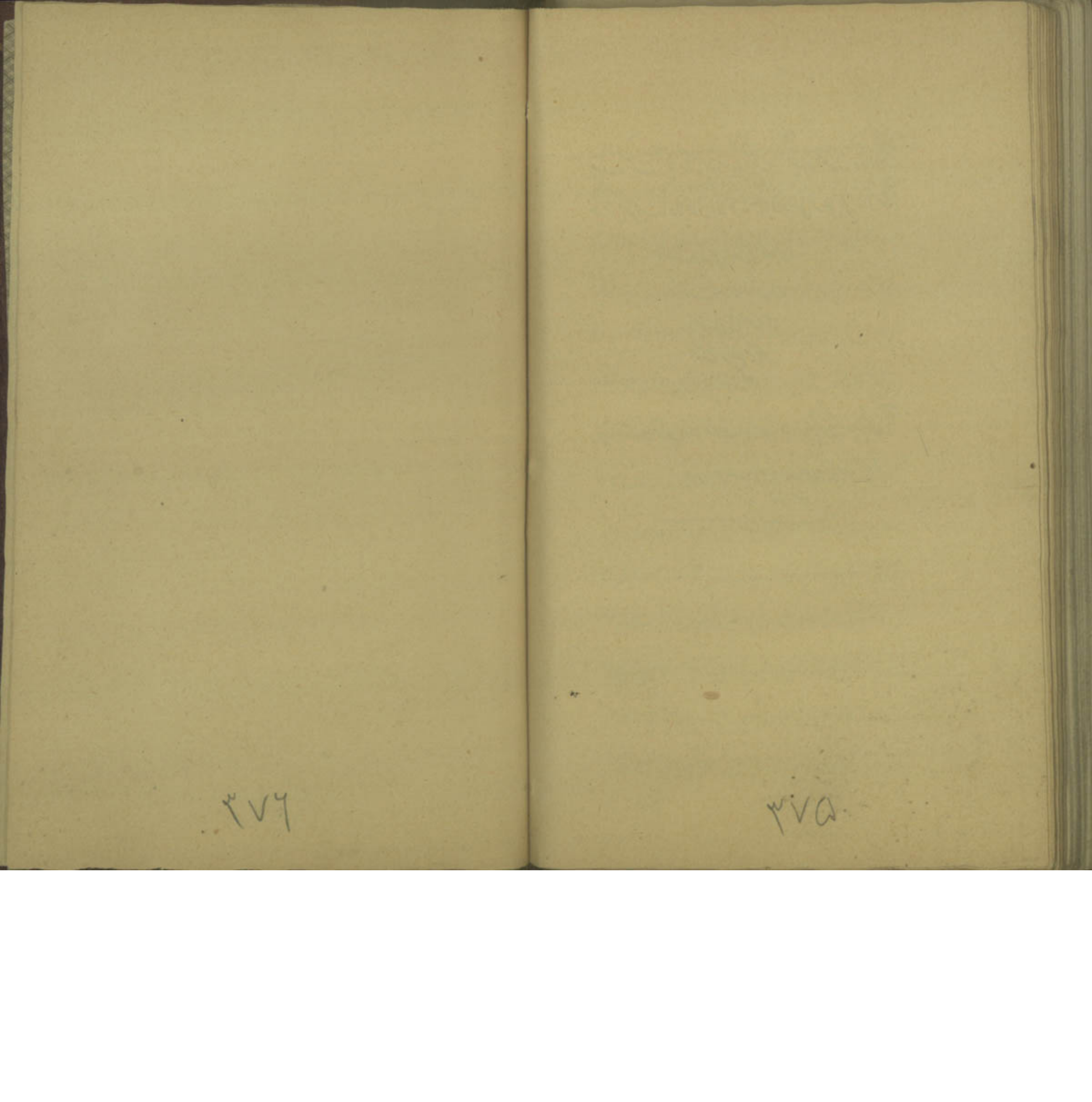
این تهمتها ن که مطلب را بعکس بنظر شماها جلوه داده اند تمام استدلال من
این بوده که پیغمبران یقیناً معصومند در نزد شیعه اثنی عشری و معصیت نمیکنند
یقیناً پس کارهای ایشان جمیعاً کارهائیست که اطاعت صرفست اگرچه قتل
نفس باشد هیچ کار موسی عجیبتر نیست از کار خضر که طفل غیر بالغی را گرفت
و کشت بطوری که موسی وحشت کرد از کار او و معصیت نبود پس اگر موسی
علیه السلام نصرت کند مؤمنی از بنی اسرائیل را در نزاع او با شخص کافری
قبطی و لگد زند بقبطی و او بدرک واصل شود چه گناهی است بر موسی آیا نه
این بوده که موسی جنگهای بسیار کرد و جمع بسیاری از کفار را بدرک فرستاد
پس چرا غافلید که میگوئید چه معصیتی از قتل نفس بالاتر و حال آنکه جهاد در راه
خدا و کشتن از شرایع عمده انبیاء خدا بوده و چه معصیتی است بر موسی
که چون برگشت بسوی قوم خود ایشان سجده میکنند از برای گوساله
پس غضب کرد و الواح را از دست انداخت و ریش خلیفه خود را گرفت
و کشید و گفت چرا در میان گوساله پرستان زیستی چرا که در حضور تو
مردم گوساله پرستی کنند و چرا نیامدی در جائی که من بودم و مردمان هم

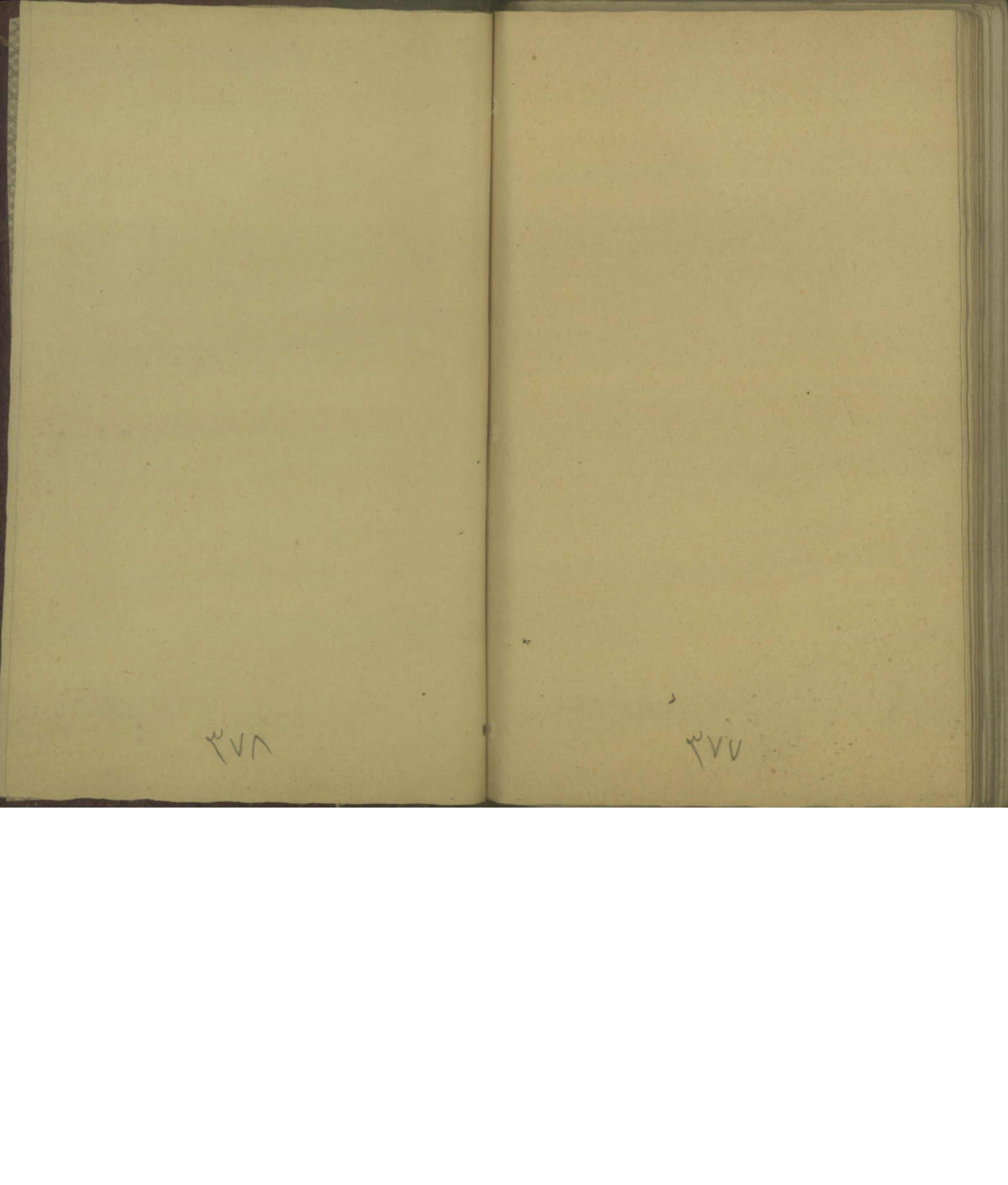
تقصیری نکرده بود پس عذر خواهی خواست که اگر چه من نباید در میان گوساله
پرستان بمانم تا در حضور من گوساله پرستی کنند ولیکن در میان آنجا عبث
بودند جمعی که نپرستیدند گوساله را و من ترسیدم که اگر از میان قوم
بیرون روم آنها هم گوساله پرست شوند یا آنها متفرق شوند و تو بگوئی
چرا متفرق کردی بنی اسرائیل را پس از اینجهت از میان قوم بیرون
نرفتم و از عقب تو نیامدم پس چون عذر موجهی داشت موسی عذر
او را پذیرفت پس موسی با مر الهی غضب کرد و ریش هرون را گرفت
و کشید بسوی خود بجا بود کار او و هرون معذرت خواست بجا بود
معذرت او و هر دو از جمله عباد مکرمون بودند که خداوند در حال
آنها فرموده بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون
باری آیا انسان صاحب شعور ایراد میکند بر کسیکه در کتاب خود نوشته
که از این قبیل کارها در میان انبیاء اتفاق افتاده و معصیت نبوده
و خداوند عالم جل شانه آنها را معصیت نشمرده و ایلوی لعین جاهل
آن کارها نگرفته باری عداوت با اهل حق مردم را باین بی شعوری ها هم
میکند

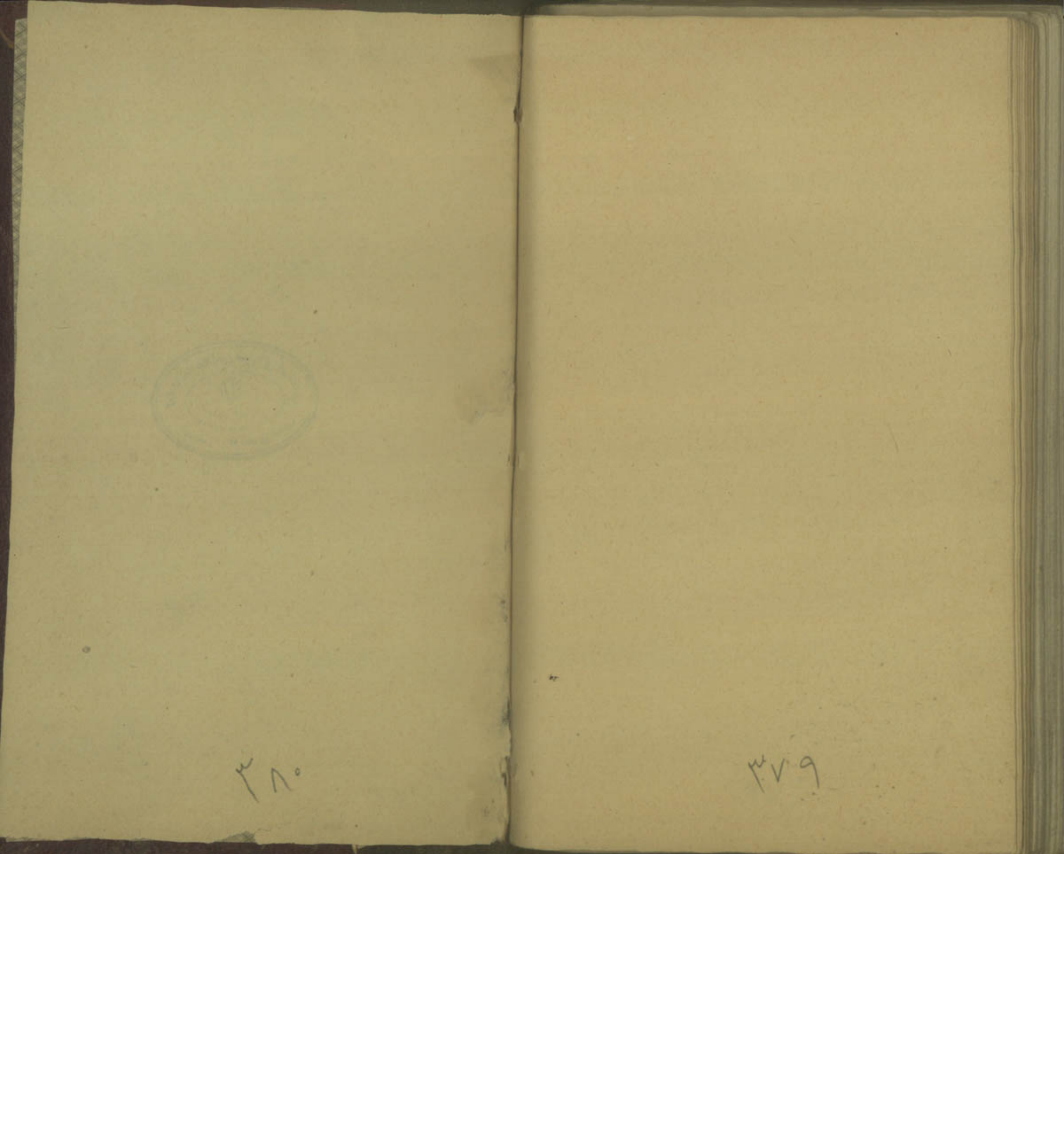


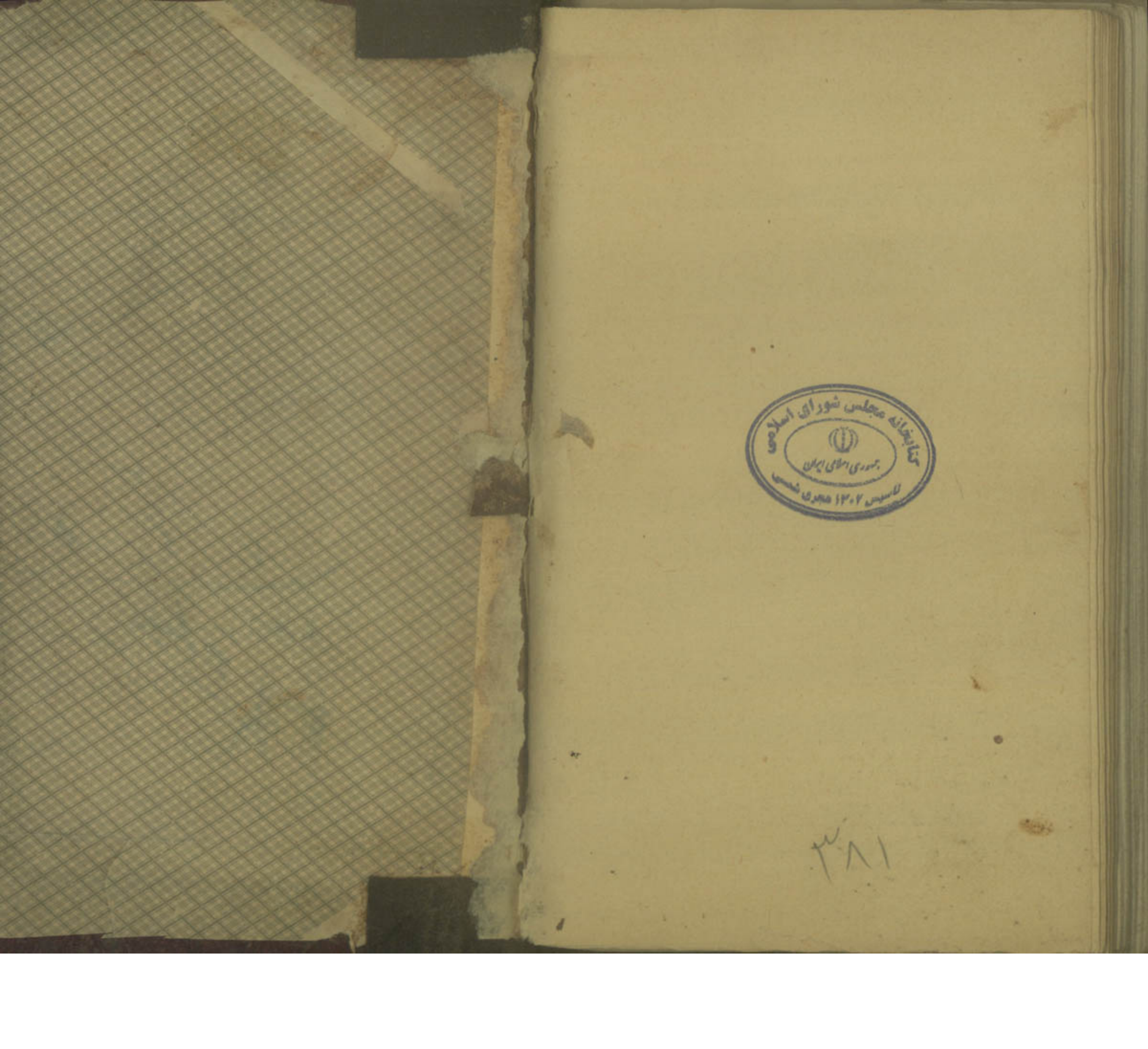
میکند بکنند آنچه را که میتوانند انا لله و انا الیه راجعون و قایة الله
خیر من توقینا و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
و قد تمت الرسالة المسمات
بالیضاح فی عصر یوم
الثلثا الرابع من شهر
ذی القعدة الحرام
۱۲۹۶
بدیرفت بید تراب اقدام المؤمنین چراغعلی ابن مرحوم محمد نبی بیک ...
چهاردهم شعبان المعظم در ال قحطی ...
۱۳۳۶
سنه


٣٧٥
٣٧٦






کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
۳۸۱

